



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

وآزادگی

بیتا سترتین  
ضلع  
رنگ  
جہا

ازادگی و آزادی  
مستقلی و آزادی

۱۶

محمد علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۶
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۱	فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی
۲۳	بخش دهم: کفار و تعامل بین آن ها و مسلمین
۲۳	ب. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها با کفار
۲۳	۱. لزوم معرفی اسلام، به کفار
۲۴	۲. دعوت به اسلام، با استدلال و موعظه و مناظره مناسب
۲۴	اشاره
۲۴	تفسیر
۲۴	معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»
۲۸	ضعف سخن بعضی از مفسرین در باره وجه ترتیب در ذکر حکمت و موعظه و جدال در آیه شریفه
۳۰	۳. شکیبائی و مراعات حقوق کفار
۳۰	اشاره
۳۱	تفسیر
۳۲	فضیلت صبر در مقابل آزار مشرکین
۳۳	بحث روایتی
۳۷	۴. لزوم اداء امانت و لو صاحب آن، کافر باشد
۳۷	اشاره
۳۷	تفسیر
۴۰	بحث روایتی
۴۴	روایتی که در باره اسلام آوردن «وحشی» و یاران او نقل شده مجعول است

- ۴۷ ..... خالی از اشکال نبودن روایات مشعر بر جهل اصحاب نبی(صلی الله علیه و آله)
- ۵۹ ..... وجوب ردّ امانت به نیکوکار و تبه کار و حرمت خیانت
- ۷۷ ..... ۵. حکم اختلاف در باز پس دادن امانت
- ۷۸ ..... ۶. حکم سپردن امانت نزد کودک و برده
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۹ ..... حکم مهر زدن بر امانت با انگشتری عقیق
- ۷۹ ..... ۷. جهاد کبیر و اطاعت نکردن از کفار و دشمنان
- ۷۹ ..... اشاره
- ۸۰ ..... تفسیر
- ۸۳ ..... ۸. بی اعتنائی به آزارهای کفار و توکل به خدا
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۴ ..... تفسیر
- ۸۴ ..... بحث روایی
- ۹۱ ..... ۹. اطاعت از کفار، به خاطر منافع دنیوی، ممنوع
- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۱ ..... تفسیر
- ۹۱ ..... پاکدلان پابرهته!
- ۹۴ ..... ۱۰. پیروی از کفار، به خاطر ثروت و امکانات آن ها، ممنوع
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۴ ..... تفسیر
- ۹۵ ..... نکته ها
- ۹۵ ..... ۱. نقش قلم در حیات انسان ها
- ۹۹ ..... ۲. نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۱۰۳ ..... از آن ها که دارای این صفاتند پیروی مکن
- ۱۰۹ ..... نکته
- ۱۰۹ ..... ردائیل اخلاقی

۱۱۰	۱۱. مدهانه و سازش کاری با کفار، ممنوع
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	داستان عبرت انگیز «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»
۱۱۴	سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز
۱۱۹	۱۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مورد جهاد کبیر
۱۴۱	۱۳. رعایت اخلاق و منطق در مواجهه با کفار
۱۴۱	اشاره
۱۴۲	تفسیر
۱۴۲	برای بحث بهترین روش را برگزینید
۱۴۸	۱۴. استقامت و عدم پیروی از کفار
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	تفسیر
۱۵۵	۱۵. دعوت اهل کتاب به مشترکات
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	تفسیر
۱۵۵	دعوت به سوی وحدت
۱۵۹	نکته
۱۵۹	نامه های پیامبر به زمام داران جهان
۱۵۹	۱۶. نامه پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)، به مقوقس
۱۶۳	۱۷. نامه پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)، برای قیصر روم
۱۶۶	۱۸. اهل کتاب با هم، یکسان نیستند
۱۶۶	اشاره
۱۶۷	تفسیر
۱۶۸	بحثی فلسفی و یک مقایسه
۱۶۸	مقایسه بین مقام زن در اسلام و در آئین های دیگر
۱۶۹	بحث روایی

- ۱۷۲ ..... کتاب های آسمانی و حفظ حرمت آن ها ..... ۱۹
- ۱۷۲ ..... اشاره ..... ۱۹
- ۱۷۴ ..... تفسیر ..... ۱۹
- ۱۷۷ ..... ترس و طمع مانع بیان آیات الهی و احکام خدا نشود ..... ۱۹
- ۱۷۹ ..... تشریح حکم قصاص ..... ۱۹
- ۱۸۲ ..... در قرآن جزئیات نزول انجیل بر عیسی(علیه السلام) ذکر نشده است ..... ۱۹
- ۱۸۶ ..... اشمال تورات و انجیل بر معارف اعتقادیه ..... ۱۹
- ۱۸۸ ..... معنای کفر کسی که بدان چه خدا نازل فرموده حکم نکند ..... ۱۹
- ۱۸۹ ..... مراد از «مهیمن بودن» قرآن مجید بر کتب آسمانی ..... ۱۹
- ۱۹۰ ..... تصدیق تورات و انجیل با اعتقاد به منسوخ گشتن و تکمیل آن ها با قرآن، منافات ندارد ..... ۱۹
- ۱۹۵ ..... «دین» معنایی عمومی تر از «شریعت» دارد، شریعت نسخ می شود، ولی دین قابل نسخ نیست ..... ۱۹
- ۱۹۷ ..... معنای کلمه «ملت» و نسبت آن با «شریعت» و «دین» ..... ۱۹
- ۱۹۹ ..... بیان آیات ..... ۱۹
- ۲۰۳ ..... ۲۰. تحریض اهل کتاب، به یکتا پرستی ..... ۲۰
- ۲۰۳ ..... اشاره ..... ۲۰
- ۲۰۴ ..... تفسیر ..... ۲۰
- ۲۰۴ ..... روح حق جویی اسلام ..... ۲۰
- ۲۰۶ ..... ۲۱. احترام به پیروان راسخ اهل کتاب ..... ۲۱
- ۲۰۷ ..... ۲۲. دوری جستن از یاهو گویان کافر ..... ۲۱
- ۲۰۷ ..... اشاره ..... ۲۱
- ۲۰۸ ..... تفسیر ..... ۲۱
- ۲۱۰ ..... ۲۳. حساب گنه کاران مستکبر با خداست ..... ۲۱
- ۲۱۱ ..... ۲۴. در مجادله های کفار، خداوند حاکم است ..... ۲۱
- ۲۱۱ ..... اشاره ..... ۲۱
- ۲۱۲ ..... تفسیر ..... ۲۱
- ۲۱۲ ..... از جدال و ستیز بپرهیز ..... ۲۱



- نکته ها ..... ۲۱۴
۲۵. سازش با کفار، غیر ممکن است ..... ۲۱۴
- اشاره ..... ۲۱۴
- تفسیر ..... ۲۱۵
- هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم ..... ۲۱۵
- اشاره ..... ۲۱۵
۱. چرا این سوره با فرمان «قل» (بگو) شروع شده؟ ..... ۲۱۶
۲. مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ ..... ۲۱۷
۳. این تکرار برای چیست؟ ..... ۲۱۸
۴. آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينُكُمْ...» جواز بت پرستی است؟! ..... ۲۲۰
۵. او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد ..... ۲۲۱
۲۶. لزوم برخورد جدی وقاطع با کفاردشمن - ..... ۲۲۲
- اشاره ..... ۲۲۲
- تفسیر ..... ۲۲۳
- بحث روایی ..... ۲۲۳
- روایاتی راجع به این که منظور از «صالح المؤمنین» علی (علیه السلام) است ..... ۲۳۲
- چند روایت پیرامون مراد از توبه نصح و راجع به نور مؤمنین در روز قیامت ..... ۲۳۵
۲۷. قاطعیت در نبرد با کفار - ..... ۲۳۶
- اشاره ..... ۲۳۶
- تفسیر ..... ۲۳۷
- در میدان نبرد قاطعیت لازم است ..... ۲۳۷
۲۸. کمک به دشمنان، و لجاجت بیش تر آنها ..... ۲۴۳
- اشاره ..... ۲۴۳
- لغت ..... ۲۴۵
- نکته ها ..... ۲۴۹
۱. حق پرستی و هوا پرستی ..... ۲۴۹

- ۲۵۰ ..... ۲. صفات رهبر
- ۲۵۱ ..... ۳. چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! کدام اکثریت؟
- ۲۵۵ ..... طرق مختلف بیدار سازی الهی
- ۲۵۶ ..... ۲۹. اعراض و رها کردن کفار
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۶ ..... تفسیر
- ۲۶۱ ..... تفسیر
- ۲۶۴ ..... تو در حفاظت کامل ما هستی
- ۲۶۶ ..... ۳۰. مقاومت در مقابل کفار، و عدم پیروی از گمانه زنی ها
- ۲۶۶ ..... اشاره
- ۲۶۶ ..... تفسیر
- ۲۶۶ ..... ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند
- ۲۷۱ ..... نکته
- ۲۷۱ ..... سرمایه دنیا پرستان
- ۲۷۱ ..... ۳۱. کفار و مشرکین و ازدواج نکردن با آن ها
- ۲۷۱ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... تفسیر
- ۲۷۳ ..... معنا و مراتب شرک و موارد استعمال کلمه «مشرک» و «کافر»
- ۲۷۶ ..... ظاهر آیه شریفه تحریم ازدواج با زن و مرد بت پرست است نه ازدواج با اهل کتاب
- ۲۷۷ ..... عدم تعارض و عدم وقوع نسخ بین آیات سوره بقره و آیات سوره مائده و ممتحنه
- ۲۷۹ ..... ملاک شایستگی در طرف ازدواج ایمان است نه مزایای اعتباری دیگر
- ۲۸۱ ..... بحث روایی
- ۲۸۱ ..... روایاتی در شأن نزول آیه شریفه
- ۲۸۳ ..... ازدواج با مشرکان ممنوع است
- ۲۸۴ ..... نکته ها
- ۲۸۴ ..... ۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

- ۲۸۵ ..... ۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟
- ۲۸۶ ..... ۳. این آیه منسوخ نشده است
- ۲۸۶ ..... ۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد
- ۲۸۷ ..... ۳۲. مهاجرت و اسلام آوردن همسران کفار، و ازدواج با آن ها
- ۲۸۷ ..... اشاره
- ۲۸۸ ..... تفسیر
- ۲۹۱ ..... جبران زیان های مسلمین و کفار
- ۲۹۹ ..... ۳۳. نجس بودن کُفار و مشرکین
- ۲۹۹ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... تفسیر
- ۳۰۳ ..... بحث روایتی
- ۳۰۳ ..... داستان جنگ حنین به نقل مجمع البیان
- ۳۰۹ ..... اعتراض انصار نسبت به کیفیت تقسیم غنائم جنگ حنین و خطابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) در جواب به آن ها
- ۳۱۵ ..... فهرست اسامی شهدای حنین
- ۳۱۷ ..... ۳۴. مشرکین، حق ورود به مسجد الحرام را ندارند
- ۳۱۹ ..... ۳۵. فتاوی مراجع تقلید در مورد کفار
- ۳۱۹ ..... توضیح المسائل محشی (مرحوم امام خمینی(ره))
- ۳۲۳ ..... استفتاءات از آیت الله العظمی خامنه ای دامت برکاته
- ۳۲۷ ..... درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و  
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 16

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل  
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات  
انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. -  
ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و  
منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات  
و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین  
حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام)

جلد شانزدهم: تعاملات مسلمان ها و کفار

احمد فرخ فال

ص: 3

\*\*\*

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان

جلد شانزدهم: تعاملات مسلمانان و کفار

احمد فرخ فال

انتشارات ذکری / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابک این جلد؛ 978-622-6319-43-0

شابک دوره؛ 978-622-6319-28-7

\*\*\*

آدرس مرکز پخش: قم، خیابان معلم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش: 025-37735547

\*\*\*

ص: 4



فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش دهم: کفار و تعامل بین آن‌ها و مسلمین ..... ۱۱
- ب. ارتباطات و تعاملات مسلمان‌ها با کفار ..... ۱۱
۱. لزوم معرفی اسلام، به کفار ..... ۱۱
۲. دعوت به اسلام، با استدلال و موعظه و مناظره مناسب ..... ۱۲
۳. شکیبائی و مراعات حقوق کفار ..... ۱۸
۴. لزوم اداء امانت و لو صاحب آن، کافر باشد ..... ۲۵



۵. حکم اختلاف در باز پس دادن امانت ..... ۶۵
۶. حکم سپردن امانت نزد کودک و برده ..... ۶۶
۷. جهاد کبیر و اطاعت نکردن از کفار و دشمنان ..... ۶۷
۸. بی اعتنائی به آزارهای کفار و توکل به خدا ..... ۷۱
۹. اطاعت از کفار، به خاطر منافع دنیوی، ممنوع ..... ۷۹
۱۰. پیروی از کفار، به خاطر ثروت و امکانات آن‌ها، ممنوع ..... ۸۲
۱۱. مداهنه و سازش کاری با کفار، ممنوع ..... ۹۸
۱۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مورد جهاد کبیر ..... ۱۰۷
۱۳. رعایت اخلاق و منطق در مواجهه با کفار ..... ۱۲۹
۱۴. استقامت و عدم پیروی از کفار ..... ۱۳۶
۱۵. دعوت اهل کتاب به مشترکات ..... ۱۴۳
۱۶. نامه پیامبر اسلام ﷺ، به مقوقس ..... ۱۴۷
۱۷. نامه پیامبر اسلام ﷺ، برای قیصر روم ..... ۱۵۱

۱۵۴.....	۱۸. اهل کتاب با هم، یکسان نیستند.....
۱۶۰.....	۱۹. کتاب‌های آسمانی و حفظ حرمت آن‌ها.....
۱۹۱.....	۲۰. تحریض اهل کتاب، به یکتا پرستی.....
۱۹۴.....	۲۱. احترام به پیروان راسخ اهل کتاب.....
۱۹۵.....	۲۲. دوری جستن از یاوه‌گویان کافر.....
۱۹۸.....	۲۳. حساب گنه‌کاران مستکبر با خداست.....
۱۹۹.....	۲۴. در مجادله‌های کفار، خداوند حاکم است.....
۲۰۲.....	۲۵. سازش با کفار، غیر ممکن است.....
۲۱۰.....	۲۶. لزوم برخورد جدی وقاطع با کفّار دشمن.....
۲۲۴.....	۲۷. قاطعیت در نبرد با کفار.....
۲۳۱.....	۲۸. کمک به دشمنان، و لجاجت بیش‌تر آن‌ها.....
۲۴۴.....	۲۹. إعراض و رها کردن کفار.....
۲۵۴.....	۳۰. مقاومت در مقابل کفار، و عدم پیروی از گمانه‌زنی‌ها.....

۳۱. کفار و مشرکین و ازدواج نکردن با آنها ..... ۲۵۹
۳۲. مهاجرت و اسلام آوردن همسران کفار، و ازدواج با آنها ..... ۲۷۵
۳۳. نجس بودن کفار و مشرکین ..... ۲۸۷
۳۴. مشرکین، حق ورود به مسجد الحرام را ندارند ..... ۳۰۵
۳۵. فتاوی مراجع تقلید در مورد کفار ..... ۳۰۷
- فهرست منابع و مآخذ ..... ۳۱۵**

## فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

\* بخش دهم: کفار و تعامل بین آن ها و مسلمین

ص: 9



## بخش دهم: کفار و تعامل بین آن ها و مسلمین

### ب. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها با کفار

#### 1. لزوم معرفی اسلام، به کفار

قرآن می فرماید:

«فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ \* الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ \* وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَ يَصِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»؛ (1)

«آن چه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آن ها اعتنا نکن)! ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد؛ همان ها که معبود دیگری با خدا قرار دادند؛ اما به زودی می فهمند! ما می دانیم سینه ات از آن چه آن ها می گویند تنگ می شود (و) تو را سخت ناراحت می کنند). (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو! و از سجده کنندگان باش!»

ص: 11

## اشاره

قرآن می فرماید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ (1) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.»

## تفسیر

شکی نیست در این که از آیه استفاده می شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مأمور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخصش دعوت به شمار نمی رود.

## معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله» و مراد از موعظه حسنه و جدال بالتی هی احسن در آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»:

ص: 12



و اما معنی «حکمت» - به طوری که در مفردات (1)

آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» به طوری که از خلیل (2)

حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد، و اما «جدال» به طوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جویی است (3).

دقت در این معانی به دست می دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آن هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند، و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آن چه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد.

و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آن چه که بر سر آن نزاع می کند بهکار برود، بدون این که خاصیت روشن گری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است این که آن چه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم.

بنا بر این، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می شود.

چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال

ص: 13

---

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «حکم».

2- . همان، مادة «وعظ».

3- . همان، مادة «جدل».

را هم به قید «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر این که بعضی از موعظه ها حسنه نیستند، و بعضی از جدال ها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی کرد.

و بعید نیست تعلیلی که در ذیل آیه کرده و فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» وجه تفسیر مذکور را روشن کند، و معنا چنین شود: خدای سبحان دانایتر است به حال کسانی که از دین حق گمراه گشتند هم چنان که او دانایتر است به حال راه یافتگان، پس او می داند تنها چیزی که در این راه مفید است همانا حکمت و موعظه و جدال است، اما نه هر موعظه و جدال، بلکه مراد موعظه حسنه و جدال احسن است.

اعتبار صحیح هم این معنا را تأیید می کند، برای این که راه خدای تعالی اعتقاد حق و عمل حق است و پر واضح است که دعوت به حق به وسیله موعظه، مثلاً از کسی که خودش به حق عمل نمی کند و به آن چه موعظه می کند، متعظ نمی شود هر چند به زبان دعوت به حق است، ولی عملاً دعوت به خلاف حق است، هم چنین دعوت به حق به وسیله مجادله با مسلمات کاذب خصم، هر چند اظهار حق است، ولیکن چنین مجادله ای احیاء باطل نیز هست و یا می توانی بالاتر از این بگویی، و آن این است که چنین مجادله ای احیاء حق است با کشتن حقی دیگر، مگر این که منظور از چنین مجادله ای صرف مناقضه باشد نه احیاء حق.

از این جا روشن می شود که حسن موعظه از جهت حسن اثر آن در احیاء حق مورد نظر است، و حسن اثر وقتی است که واعظ خودش به آن چه وعظ می کند

متعظ باشد، و از آن گذشته در وعظ خود آن قدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شنونده مورد قبول بیفتد، قلب با مشاهده آن خلق و خوی، رقت یابد و پوست بدنش جمع شود و گوشش آن را گرفته و چشم در برابرش خاضع شود.

و اگر از راه جدال دعوت می کند باید که از هر سخنی که خصم را بر رد دعوتش تهییج می کند و او را به عناد و لجبازی واداشته بر غضبش می اندازد پرهیزد و مقدمات کاذب را هر چند که خصم راستش بپندارد به کار نبندد مگر همان طور که گفتیم جنبه مناقضه داشته باشد، و نیز باید از بی عفتی در کلام و از سوء تعبیر اجتناب کند و به خصم خود و مقدسات او توهین ننماید و فحش و ناسزا نگوید و از هر نادانی دیگری پرهیزد چون اگر غیر این کند درست است که حق را احیاء کرده اما همان طور که فهمیدید با احیاء باطل و کشتن حقی دیگر احیاء کرده است، و جدال، از موعظه بیش تر احتیاج به حسن دارد، و به همین جهت خداوند موعظه را مقید کرده به حسن، ولی جدال را مقید نمود به احسن (بهتر).

این را هم بگوییم که ترتیب در حکمت و موعظه و جدال ترتیب به حسب افراد است، یعنی از آنجایی که تمامی مصادیق و افراد حکمت خوب است لذا اول آن را آورد چون موعظه دو قسم بود: یکی خوب، و یکی بد، و آن که بدان اجازه داده شده موعظه خوب است، لذا دوم آن را آورد، و چون جدال سه قسم بود، یکی بد، یکی خوب، یکی خوبتر، و از این سه قسم تنها قسم سوم مجاز بود لذا آن را سوم ذکر کرد، و آیه شریفه از این جهت که کجا حکمت، کجا موعظه، و کجا جدال احسن را باید به کار برد، ساکت است و این بدان جهت است که تشخیص موارد این سه

به عهده خود دعوت کننده است، هر کدام حسن اثر بیش تری داشت آن را باید به کار بندد.

و ممکن است که در موردی هر سه طریق به کار گرفته شود، و در مورد دیگری دو طریق و در مورد دیگری يك طریق، تا ببینی حال و وضع مورد چه اقتضایی داشته باشد.

این را گفتیم تا معلوم شود این که بعضی پنداشته اند که ظاهر آیه، امر به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است به این که در همه موارد هر سه طریق را به کار گیرد صحیح نیست، زیرا آیه دلالت ندارد بر این که نسبت به همه موارد و همه مدعوین باید هر سه طریق را به کار بست، بلکه در تمامی و مجموع همه مدعوین البته هر سه طریق به کار می رود.

### **ضعف سخن بعضی از مفسرین در باره وجه ترتیب در ذکر حکمت و موعظه و جدال در آیه شریفه**

و نیز تا فساد گفتار بعضی (1) دیگر روشن شود که گفته اند: ترتیب در سه طریق مذکور در آیه ترتیب به حسب فهم مردم و استعداد پذیرفتن حق است، بعضی از خواص که دارای دل هایی نورانی و قوی و با استعدادند و حقایق عقلی را زود می پذیرند و زود و به شدت در برابر مبادی عالی مجذوب گشته، با علم و یقین الفت و انس زیادی دارند دعوتشان باید از راه حکمت یعنی برهان صورت گیرد.

و بعضی عوام هستند که دل های تاریک و استعدادی ضعیف داشته و

ص: 16

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 14، ص: 254.

الفتشان بیش تر با محسوسات است، و دل بستگی شان بیش تر با رسوم و عادات است، چنین کسانی سر و کاری با برهان نداشته، و آن را نمی پذیرند، ولی معاند با حق هم نیستند، این گونه اشخاص را باید با موعظه حسنه به راه آورد.

بعضی دیگر معاند و لجبازند، باطل را سرمایه خود کرده و می خواهند با آن حق را سرکوب نمایند و از راه مکابره و لجبازی با دهن های شان نور خدا را خاموش نمایند، مردمی هستند که آرای باطل در دل های شان رسوخ نموده، تقلید از مذهب های خرافی نیاکان و اسلاف بر آنان چیره گشته، دیگر نه برهان، آنان را به سوی حق هدایت می کند و نه موعظه سوقشان می دهد، این دست هاند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مأمور شده از راه مجادله آنان را دعوت کند.

وجه فساد این تفسیر این است که هر چند وجهی دقیق است، ولیکن این نتیجه را نمی دهد که هر طریق مختص به کسانی باشد که مناسب آن طریقند، زیرا گاه می شود که موعظه و مجادله در خواص هم اثر می گذارد، هم چنان که گاهی در معاندین هم مؤثر می افتد و گاه می شود که مجادله به نحو احسن در باره عوام که الفتشان همه با رسوم و عادات است نیز مؤثر می شود، پس نه در لفظ آیه دلیلی بر این اختصاص داریم، و نه در خارج و واقع امر.

و نیز این را گفتیم تا فساد گفتار بعضی (1) دیگر روشن شود که گفته اند: مجادله به نحو احسن اصلاً دعوت نیست، بلکه غرض از آن چیز دیگری است مغایر با دعوت و آن صرف اقناع دشمن و ساکت نمودن او است، تا دیگر نپندارد که سرمایه ای علمی دارد، و نتواند با حق بجنگد، صاحب این حرف سپس گفته: و

ص: 17

لذا می بینیم که مسأله جدال در آیه شریفه عطف به آن دو نشده و فرموده: «ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه و الجدل الاحسن» بلکه سیاق را به هم زده و جدال را در سیاقی دیگر آورده و فرموده: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

وجه فساد این حرف این است که گوینده آن از حقیقت قیاس جدلی غفلت ورزیده، زیرا قانع و ساکت نمودن خصم، هر چند نتیجه قیاس جدلی است لیکن این نتیجه دائمی نیست، چه بسا اتفاق، می افتد این قیاس جدلی از مقدماتی که مقبول و یا مسلم خصم است مرکب می شود و منظور از آن ساکت نمودن او نیست، مانند قیاس های جدلی در امور عملی و علوم غیر یقینی از قبیل فقه و اصول و اخلاق و فنون ادبیات و مراد، الزام و اسکات هم نیست، علاوه بر این، اسکات و الزام هم در جای خود به قدر خود دعوت است همان طور که موعظه دعوت است، تنها صورت آن دو تفاوت می کند بله این را قبول داریم که اگر قرآن کریم مجادله به نحو احسن را عطف بر آن دو نکرد، و به خاطر آن سیاق را عوض نمود که در مجادله معنایی از منازعه و غلبه بر خصم خوابیده است. (1)

### 3. شکیانی و مراعات حقوق کفار

#### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ \* وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَلَالٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ \* إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»؛ (2) «و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که

ص: 18

1- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 12، ص: 534.

2- . نحل / 126 الی 128.

به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است. صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و به خاطر (کارهای) آن‌ها، اندوهگین و دل سرد مشو! و از توطئه‌های آن‌ها، در تنگنا قرار مگیر! خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند، و کسانی که نیکوکارند.»

## تفسیر

در مفردات گفته است: «عقوبت» و «عقاب» و «معاقبه» تنها در مورد عذاب به کار می‌رود (1).

و اصل در معنای «عقوبت» همان عقب است که به معنای پاشنه پای آدمی و دنباله هر چیزی است، و «عاقبت امر»، آن نتایجی است که در آخر هر چیزی و دنبالش می‌آید، و کلمه «تعقیب» به معنای آوردن چیزی در دنبال چیز دیگری است، و معاقبت غیر، این است که دنبال عملی که او کرد و تورا ناراحت ساخت عملی کنی که او را ناراحت بسازد که این معنا با معنای مجازات و مکافات منطبق است.

پس این که فرمود: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ» به طوری که از سیاق بر می‌آید خطابش به مسلمین است، و لازمه اش این است که مراد از معاقبت، مجازات مشرکین و کفار باشد، و مراد از جمله «عُوقِبْتُمْ به» عقابی باشد که کفار به مسلمانان کرده اند که چرا به خدا ایمان آورده اید، و چرا خدایان ما را رها کرده اید؟

و معنای آیه این می‌شود که اگر خواستید کفار را به خاطر این که شما را

ص: 19

---

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «عقب».

عقاب کرده اند عقاب کنید رعایت انصاف را بکنید، و آن گونه که آن ها شما را عقاب کرده اند عقابشان کنید نه بیش تر.

## فضیلت صبر در مقابل آزار مشرکین

و معنای جمله «وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» این است که اگر بر تلخی عقاب کفار بسازید و در مقام تلافی بر نیائید برای شما بهتر است، چون این صبر شما در حقیقت ایثار رضای خدا و اجر و ثواب او بر رضای خودتان و تشفی قلب خودتان است، در نتیجه عمل شما خالص برای وجه کریم خدا خواهد بود، علاوه بر این، گذشت، کار جوانمردان است، و آثار جمیلی در پی دارد.

«وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ...»؛ در این جمله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را امر به صبر داده، بشارتش می دهد که این نیرو و توانایی که بر صبر دارد و می تواند این همه تلخی ها را در راه خدا بچشد، از خدای تعالی است، آری هر امری وقتی قابل امثال است که مأمور، قدرت بر امثال آن را داشته باشد، خدای تعالی بعد از امر به صبرش خاطر نشان می سازد که قدرت بر این صبر داری، چون حول و قوه تو همه از پروردگار تو است، پس در این که فرمود: «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» اشاره به همین است که غم مخور، خدا تو را بر چنین صبوری نیرو داده است.

«وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی به حال کفار غم مخور که چرا کافر شدند. تفسیر این معنا سابقاً در همین سوره و در غیر این سوره گذشت.

«وَلَا تَكُ فِي صَدِّيقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ»؛ ظاهراً مقصود از این که فرمود در تنگی مباش این است که از مکر ایشان حوصله ات بسر نرود، آن هم نه این که بخواهد بفرماید، در آینده تنگ حوصلگی مکن بلکه حال و آینده و یا تنها حال منظور است.



«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»؛ از این تعبیر استفاده می شود که تقوی و احسان هر يك سبب مستقلى برای موهبت نصرت الهی و ابطال مکر دشمنان دین و دفع کید آنان هستند، پس می توان گفت که این آیه جمله «وَلَا تَكُ فِي صَنِيقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» را تعلیل می کند و وعده نصرت می دهد.

و این سه آیه از نظر مضمون شباهتشان به آیات مدنی بیش تر از شباهت به آیات مکی است، و روایاتی هم از طریق شیعه و هم از طریق سنی وارد شده که این آیات در هنگام مراجعت از احد نازل شد و به زودی در بحث روایتی ان شاء الله خواهد آمد، هر چند که ممکن است اتصال آن ها را به ما قبلش توجیه نمود، چنان که بعضی (1) از مفسرین توجیه کرده اند.

چیزی که در این جا تذکرش لازم است این است که آیه شریفه ای که قبل از این سه آیه بود نسبت به غرض سوره از این سه آیه جامع تر بود، و آیات این سوره با چشم پوشی از آیه «لِلَّذِينَ هَاجَرُوا...» و آیه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» تا آخر چند آیه و آیه «وَأِنْ عَاقَبْتُمْ» تا آخر سوره، سیاق واحد و متصلی دارند.

### بحث روایتی

روایاتی در ذیل آیات: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا...»، «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...»، «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» و «إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ...»:

در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا...» از امام (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «این آیه در باره قومی نازل شد که نهری داشتند به نام نهر «ثرثار» و بلاد ایشان به خاطر

ص: 21

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 14، ص: 357.

داشتن آن، بلادی سبز و خرم و پر درآمد بود، به طوری که با خمیر، استنجا و خود را تطهیر می کردند، و می گفتند: خمیر نرم تر است و بدن ما را اذیت نمی کند، همین کفران به نعمت خدا و استخفاف به آن باعث شد که خدا نهر ثرثار را خشکانید، خشکسالی کارشان را به جایی رسانید که همان خمیر خشکیده ها را جمع آوری نموده خوردند و بلکه بر سر تقسیم آن دعوا راه انداختند(1).

این روایت را کافی نیز به سند خود از عمرو بن شمر از ابی عبد الله(علیه السلام) به طور مفصل آورده،(2) و عیاشی هم آن را از حفص و زید شحام از آن جناب نقل کرده است(3).

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ بنده ای نیست که امتی به نفع او شهادت دهد مگر آن که خدا آن شهادت را قبول می کند، و امت از يك نفر به بالا است، چون خدای تعالی فرموده: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».(4)

در تفسیر آیات شهادت مطالبی گذشت که با این حدیث ارتباط دارد.

و در تفسیر عیاشی از سماعة بن مهران روایت کرده که گفت: من از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: روزگاری بود که در تمام روی زمین جز يك نفر خدا را پرستش نمی کرد، و اگر غیر او فرد دیگری بود خداوند در آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً

ص: 22

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 391.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 6، ص: 301، باب 50، ح 1.

3- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص: 386، ح 3.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 4، ص: 134.

قَاتِلًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَلُكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» او را هم اضافه می کرد، پس از مدتی خدا او را با پدید آوردن اسماعیل و اسحاق مانوس نموده سه نفر شدند(1).

این روایت را کافی هم به سند خود از سماعة از عبد صالح نقل کرده است (2).

و در الدر المنثور است که شافعی و بخاری و مسلم از ابو هریره روایت آورده اند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: مائیم آخرون سابقون در روز قیامت، جز این که سابقون اولون قبل از ما دارای کتاب شدند، و ما بعد از ایشان صاحب کتاب شدیم آن گاه همین روز جمعه بود که برایشان واجب شد تا آن را روز تعطیل و عبادت قرار دهند، ولی در باره آن اختلاف کردند، و خداوند هدایت به سوی آن را به ما موهبت فرمود، مردم هم تابع ما هستند، یهود فردا و نصاری پس فردا(3).

مثل این روایت از احمد و مسلم از ابو هریره و حذیفه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده، ولی در تفسیر آیه وارد نشده.

و نیز در آن کتاب است که ابن مردویه از ابی لیلی اشعری روایت کرده که گفت:

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: به اطاعت پیشوایان تمسک جوئید و مخالفت نورزید، زیرا اطاعت آنان اطاعت خدا است، و معصیتشان معصیت خدا است، چون خدا مرا مبعوث کرده تا با حکمت و موعظه حسنه بسویش دعوت کنم، پس هر که با من در این دعوت مخالفت کند از هالکین خواهد بود، و ذمه خدا و رسول از او بری ۴

ص: 23

---

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 274، ح 84.

2- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص: 388، ح 10.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 4، ص: 134.

است و هر کس در کاری، ولی امر شما شد، بغیر آن چه من دعوت می کنم عمل نماید لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد(1).

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «و جادلهم بالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» از امام نقل کرده که فرمود: جدال احسن قرآن است.(2) و در کافی از علی بن ابراهیم به سند خود از ابی عمرو زبیری از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادلهم بالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» فرمود: به قرآن(3).

ظاهر این روایت این است که تفسیر جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، و حاصلش این می شود که جدال احسن را باید از قرآن آموخت که ادب خدا در آن نشان داده شده.

و در تفسیر عیاشی از حسین بن حمزه روایت شده که فرمود: من از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دید که بر سر حمزه بن عبدالمطلب چه آوردند گفت: خدایا حمد مخصوص تو است و شکایت هم به سوی تو است، و تویی یاور بر آن چه من می بینم، آن گاه فرمود: اگر قدرت به دستم بیفتد و بر دشمن ظفر پیدا کنم مثله اش می کنم و مثله می کنم، و مثله می کنم در این جا بود که این آیه شریفه نازل شد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَدَّقْتُمْ لَهَوْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: پروردگارا صبر می کنم صبر می کنم.(4)

و در الدر المنثور است که ابن منذر و طبرانی و ابن مردویه و بیهقی در دلائل، از ابن

ص: 24

1- همان، ج 4، ص: 135.

2- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 392.

3- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 5، ص: 13، ح 1.

4- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 274، ح 85.

عباس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در روزی که حمزه، شهید و مثله شد فرمود: اگر به قریش ظفر یافتم هفتاد نفرشان را مثله می کنم، این جا بود که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...»؛ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد پروردگارا صبر می کنم، پس صبر کرد و از آن پس مثله کردن را ممنوع نمود(1).

در این معنا از ابی بن کعب و ابو هریره و غیر آن دو از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز روایاتی آمده (2). (3).

#### 4. لزوم اداء امانت و لو صاحب آن، کافر باشد

##### اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»؛ (4)

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد! خداوند، شنوا و بیناست.»

##### تفسیر

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ...»؛ این آیه شریفه دو فقره است یکی دستور به ادای امانات به صاحبانش و دیگر حکم به عدالت کردن، فقره دوم ارتباطش با آیات قبل روشن است، چون آیات قبل پیرامون حکم کردن

ص: 25

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 4، ص: 135.

2- . همان.

3- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 12، ص: 538.

4- . نساء / 58.

یهود بنفع مشرکین و علیه مؤمنین دور می زد، در فقره دوم هم در باره همین معنا به عموم مردم خطاب نموده، می فرماید: وقتی در بین کسانی که اختلاف دارند حکم می کنید به عدالت حکم کنید.

و اما وجه ارتباط فقره اول به آیات قبل، این است که در آغاز معرفی یهود فرمود: (هیچ می بینی کسانی که بهره ای از کتاب داده شده اند چگونه به جبت و طاغوت ایمان می آورند)، و معلوم است که آن چه در کتاب های آسمانی آمده بیان گر آیات خدا و معارف الهیه است، و این خود امانتی است که خدای تعالی به اهل هر کتابی سپرده و از آنان میثاق گرفته که به گوش مردمش برسانند، و از اهلش کتمان نکنند.

و این قرآنی که ذکر شد مؤید این احتمال است که منظور از امانات تنها امانت های مالی نیست، بلکه شامل امانت های معنوی از قبیل علوم و معارف حقه که باید به اهلش برسد نیز می شود.

و سخن کوتاه این که وقتی یهود به امانت های الهیه که به دستشان سپرده شده بود خیانت کردند و با علم به این که دین خدا توحید است و دین توحید همین است که پیامبر اسلام بدان دعوت می کند و پیامبر اسلام همان است که تورات و انجیل نشانه های او را داده، با این حال، نشانه های رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را که در کتاب آنان ذکر شده بود کتمان کردند آن هم در وقتی که واجب بود به مردم اعلام کنند و تازه به همین مقدار خیانتاكتفاء نموده، در داوری بین مؤمنین و مشرکین حکم به جور و ستم کردند، دین بت پرستی را بهتر از دین توحید قلمداد نمودند، و نتیجه خیانتشان این شد که مشمول لعنت الهی شدند، و این لعنت

الهی کارشان را به عذاب سعیر کشانید، و چون کارشان کشید به آن جا که کشید، خدای سبحان سیاق کلام را از تکلم به غیبت تغییر داد. تا این جا لحن گفتار این طور بود که می فرمود «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیم دادیم»، و در آخر لحن کلام را تغییر داد، و خدای تعالی خود را غایب فرض کرده: فرمود:

خدا شما را امر می کند به این که امانت ها را به اهلش برسانید، و در بین مردم به عدالت حکم کنید.

و اگر ما معنای ادای امانت و عدالت در داوری را توسعه دادیم به مقتضای سیاق آیه بود که خود شما خواننده توجه کردید، پس دیگر جای این ایراد نیست که کسی بگوید: لفظ امانت و حکم، ظاهر در امانت های مالی، و حکم در اختلافات مادی است، زیرا وقتی در مرحله تشریح گفته شود: امانت را به صاحبش برسانید، و بین دو نفر که اختلاف دارند به عدالت حکم کنید.

این معنا به ذهن شنونده تبادر می کند که منظور از امانت، امانت مالی، و منظور از داوری هم داوری در اختلافات مالی است، برای این که تشریح وقتی مطلق شد مقید به موضوعات احکام فرعی فقهی نمی شود، بلکه وقتی مثلاً قرآن کریم به طور مطلق می فرماید: رد امانت واجب است، و یا به طور مطلق می فرماید حکم به عدل واجب است، از این دو مطلق هر موضوعی که مربوط به فقه باشد حکم مناسب خود را می گیرد، و هر موضوعی که مربوط به اصول معارف باشد آن نیز حکم خود را می گیرد، و هم چنین هر فن دیگری از معارف دینی حکم مناسب خود را می گیرد.

در ذیل آیات مربوط به یهود و نیامرزیدن شرک و اداء امانت به اهل آن و...:

در الدر المنثور است که ابن اسحاق و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و بیهقی در دلایل، از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: رفاعه بن زید بن تابوت یکی از بزرگان یهود وقتی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گفت، زبان خود را تاب می داد. و به طور مسخره می گفت: «ارعنا سمعك يا محمد، حتى نفهمك؛ گوش بده ای محمد، گوش بده تا تو را بفهمانم»، آن وقت شروع می کرد به بدگویی و عیب جویی نسبت به اسلام، خدای عز و جل در این باره آیه زیر را نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ، يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ... فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ (1) و در همان کتاب است که ابن جریر و ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده اند که در ذیل آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابِ...»، گفته است: این آیه در باره مالك بن صيف و رفاعه بن زید بن تابوت که از بنی قینقاع است نازل شده (2).

باز در همان کتاب است که ابن اسحاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در کتاب دلایل از ابن عباس روایت آورده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با رئیسانی از علمای یهود از آن جمله عبد الله بن سوریاء و کعب بن اسد گفتگو کرد، و فرمود: ای گروه یهود از خدا بترسید، و اسلام بیاورید، به خدا سوگند شما می دانید که آن چه من برای شما آورده ام حق است، در پاسخ گفتند ای محمد ما چنین

ص: 28

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 168.

2- . همان.



معرفتی به آن نداریم در این جا بود که خدای عز و جل آیه زیر را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا...» (1).

ظاهر آیات شریفه بنا بر بیان سابق ما هر چند این است که آیات در باره خصوص یهود از اهل کتاب نازل شده باشد، و لیکن آن چه ما نقل کردیم به بیش از این دلالت ندارد، که راویان خواسته اند آیات را با جریانی که در خصوص یهودیان واقع شده تطبیق کنند، هم چنان که در غالب روایات شأن نزول، وضع همین است، - و خدا داناتر است -.

و در تفسیر برهان از نعمانی و او به سند خود از جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که در ضمن حدیثی طولانی در وصف خروج سفیانی فرمود: در آخر الزمان وقتی سفیانی خروج می کند با لشکرش در بیداء - بیابانی گسترده - لشکرگاه می سازد، پس صدایی از آسمان ندا می دهد: ای بیداء این مردم را با خسف (فرو بردن در زمین) نابود کن: پس زمین می شکافد و به جز سه نفر که خدا صورتهای شان را به پشت برگردانده باقی نمی ماند، و این سه نفر درست از سگانند، و آیه زیر در باره آنان نازل شده که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا...» (2).

صاحب برهان این روایت را از مفید نیز نقل کرده و او به سند خود از جابر از امام باقر (علیه السلام) نظیر این خبر را در قصه سفیانی روایت کرده (3). و شیخ صدوق در کتاب فقیه به سند خود از نویر از پدرش روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) فرمود: در قرآن هیچ

ص: 29

1- . همان.

2- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 373، ح 2.

3- . همان، ج 1، ص: 374، ح 3.

آیه ای نیست که به قدر آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» نزد من محبوبیت داشته باشد(1).

سیوطی نیز این روایت را در تفسیرش (الدر المنثور) از فاریابی و نیز از ترمذی از علی (علیه السلام) نقل کرده، و سندش را حسن دانسته است.

(سند حسن در اصطلاح شناخت حدیث آن سندی را گویند که متصل به معصوم باشد و از نظر محدثین، رجال آن، همه امامی ممدوح باشند، ولی عدالت مسلم آنان از ناحیه امام و یا دو شاهد عادل تصریح نشده باشد " مترجم (2)).

و در الدر المنثور است که ابن جریر و ابن ابی حاتم از پسر عمر نقل کرده اند که گفت:

وقتی آیه شریفه: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر منبر ایستاد، و آن را بر مردم تلاوت کرد، مردی در برابرش ایستاد، و عرضه داشت:

حتی شرك را نیز می آموزد؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ساکت شد، و باز او سؤال خود را تکرار کرد، و باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سکوت کردند تا سه نوبت، در همین میان آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»، نازل شد، و دستور دادند آیه اول را در سوره زمر ثبت کنند، و آیه دوم را در سوره نساء(3).

در سابق توجه فرمودید که گفتیم آیه سوره زمر به حسب آیات بعدش ظهور در توبه و آمرزش دارد، و معلوم است که توبه همه گناهان حتی شرك آمرزیده می شود

ص: 30

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 23.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 169.

3- همان.

و آیه سوره نساء، موردش غیر از مورد توبه است، در نتیجه منافاتی بین مضمون این دو آیه نیست، تا یکی ناسخ دیگری، و یا مخصص آن باشد.

و در مجمع البیان از کلبی نقل کرده که در تفسیر آیه مورد بحث گفته است: این آیه در باره مشرکین یعنی وحشی و یاران او نازل شده، چون وقتی وحشی حمزه را کشت، و قرار بود که اگر او را به قتل برساند آزادش کنند، و به عهد خود وفا نکردند، او و یارانش از کار خود پشیمان شدند، و نام های از مکه برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرستادند، مشعر به این که ما از کرده خود پشیمان شده ایم، و چیزی مانع اسلام آوردن ما نیست مگر آن مطلبی که ما از تو در مکه شنیدیم، که گفتی: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَزْنُونَ...» (1) و ما تا کنون هم شرك ورزیدیم، و به جز خدای تعالی معبودهایی پرستیدیم و هم خون کسی را که خدا خونش را محترم می دانست بریختیم، و هم زنا کردیم، اگر این مانع در کار نبود ما به پیرویت در می آمدیم، در پاسخ آنان این آیه نازل شد که: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» (تا آخر دو آیه)، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دو آیه را برای وحشی و یاران او فرستاد، همین که آیه را خواندند، نام های به این مضمون به آن جناب نوشتند: که مضمون این دو آیه شرط سنگینی است، که می ترسیم حریف آن نشویم، چون در آن عمل صالح شرط شده و ما می ترسیم اهل آن نباشیم، دنبال این نامه وحشی آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ...» نازل شد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن را برای وی و یارانش فرستاد، وقتی آیه را خواندند مجدداً نامه نوشتند: می ترسیم

ص: 31

---

1- «کسانی که جز الله معبودی را نمی خوانند، و خون کسی را که خدا محترمش دانسته جز به حق نمی ریزند و زنا نمی کنند...» (فرقان

از آن هایی نباشیم، که مشیت خدا بر آمرزش آنان تعلق گرفته باشد، دنبال این نامه آیه شریفه: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»؛ (1) نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این آیه را نیز برای آنان فرستاد، وقتی آن را خواندند دسته جمعی به اسلام در آمدند، و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برگشتند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسامیشان را پذیرفت و آن گاه به وحشی فرمود: به من خبر بده حمزه را چگونه کشتی؟ وقتی جریان را به عرض رسانید فرمود:

وای بر تو دیگر تو را نبینم خود را از من غایب بدار، او هم بعد از این جریان به شام رفت، تا مرگش فرا رسید (2).

### روایتی که در باره اسلام آوردن «وحشی» و یاران او نقل شده مجعول است

فخر رازی این روایت را در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده (3)،

و دقت در موارد این آیات که در روایت آمده رسول خدا آن ها را برای وحشی می فرستاده جای هیچ شکی باقی نمی گذارد، که روایت ساختگی است، و سازنده آن می خواسته با جعل این حدیث ثابت کند که گناهان وحشی و یارانش آمرزیده شده، هر چند که تمامی گناهان کبیره و صغیره را مرتکب شده باشند، و به این منظور آیاتی از مواضع مختلف قرآن را جمع کرده از يك جا استثنا و از جای دیگر مستثنا منه را گرفته است، با این که هر يك از این آیات در جای مخصوصی قرار دارد، که قبل و بعد

ص: 32

---

1- «بندگان من که بر خود ستم کرده اند از رحمت خدا مایوس نشوند، که خدا همه گناهان را می آمرزد.» (زمر / 54)

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 122.

3- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 10، ص: 125.

آن ارتباط و اتصال با آن دارد، و آن چنان به هم مربوطند که سیاق واحدی را تشکیل داده، نمی شود آن آیه را از قبل و بعدش برید، و جاعل این حدیث این کار را کرده، هر يك از آیات را از سیاق خاص به خود بریده، و سپس جوری آن ها را ردیف کرده که با این رد و بدل شدن نامه بین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و وحشی مناسب شود.

و چه خوب گفته است مفسری که بعد از اشاره به این روایت گفته: مثل این که جاعلین این حدیث خواسته اند بگویند خدا و وحشی با یکدیگر شوخی داشتند و برای اثبات این مدعای خود این حدیث را جعل کرده اند.

پس جاعل این روایت جز این منظوری نداشته که وحشی را با مغفرتی حتمی و مهر شده شرافت بدهد، مغفرتی که با وجود آن هیچ گناهی هر قدر هم شنیع باشد ضرر ندارد، و سپس نتیجه گرفته که به کلی مجازاتی که در برابر گناهان تشریح شده همه بر داشته شده، غافل از این که لازمه برداشته شدن مجازات برداشته شدن تکلیف از بشر است، همان عقیده ای که نصرانیها بدان معتقدند، و بلکه شنیع تر از آن است، برای این که نصرانیها- مسیحیها- اگر مجازات را مرفوع می دانند به این بهانه مرفوع می دانند که عیسی(علیه السلام) خود را فدای گنه کاران نموده جان خود را داده و مجازات گنه کاران را خریده، ولی جاعل این روایت صرفاً به خاطر دل وحشی تکلیف را از بشر برداشته است.

حال ببینیم این آقا که به حکم این روایت دروغین به خاطر وی تکلیف از عموم بشر برداشته شده کیست؟ وی برده ای بوده از ابن مطعم، که (به تحریک هنده مادر معاویه و همسر ابو سفیان در جنگ احد به نامردی و بدون این که در برابر حمزه قرار گیرد) حمزه را به قتل رسانید، و سپس به مکه برگشت، و بعد از فتح

طایف به اسلام در آمد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: از این به بعد خودت را به من نشان مده، و او به شام رفت و در حمص سکونت یافت، و وقتی عمر به خلافت رسید، او را مأمور کتابت دیوان کرد، و چون دائماً شراب می خورد، این شغل را از او گرفت، و چند نوبت به همین خاطر شلاق خورد، و در زمان خلافت عثمان مرد، و به طوری که در روایات آمده علت مرگش همان شراب خوری شد.

ابن عبد البر در کتاب استیعاب، به سند خود از ابن اسحاق، از عبد الله بن فضل، از سلیمان بن یسار، از جعفر بن عمرو بن امیه ضمیری روایت کرده که گفت: من و عبد الله عدی ابن خیار به مسافرتی رفتیم، و در سفر به شهر حمص رسیدیم، که وحشی در آن جا بود، با خود گفتیم چه خوب است به دیدنش برویم، و از جریان کشته شدن حمزه خیر بگیریم، که چگونه او را کشت، به مردی برخوردیم، پرسیدیم: وحشی را کجا می توان دید؟ او گفت با این مرد چکار دارید، مردی است که دائماً مست است، هوش و حواس درستی ندارد، ولی اگر وقتی به دیدنش بروید که سر حال باشد مردی عرب را خواهید یافت که تا دلتان بخواهد برایتان حرف می زند، و از هر چیزی پرسید جواب می دهد، و اگر دیدید سر حال نیست، برگردید می گوید-به آدرسی که او داد رفتیم- تا به وی رسیدیم (تا آخر حدیث) و از جمله صحبت هایی که میان وحشی و آنان به میان آمده، داستان کشتن حمزه در جنگ احد است (1).

و در مجمع البیان است که مطرف بن شخیر از عمر بن خطاب روایت می کند که گفت: ما در عهد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) این طور بودیم، که اگر یکی از ما در حال گناه

ص: 34

کبیره ای می مرد شهادت می دادیم که او اهل آتش است، تا آن که این آیه نازل شد، دیگر این گونه شهادت ها را به زبان نراندیم (1).

و در الدر المنثور است که ابن منذر از طریق معتمر بن سلیمان، از سلیمان بن عتبه باری، روایت آورده که گفت اسماعیل بن ثوبان برای ما حدیث کرد که من قبل از آن بیماری واگیر اعظم داخل مسجد شدم، و شنیدم که مردم می گفتند: «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا...»، مهاجر و انصار می گفتند پس خدا آتش را بر او (فلان شخص) واجب کرده، ولی وقتی آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» نازل شد مهاجر و انصار می گفتند: هر چه خدا بخواهد می کند (2).

### خالی از اشکال نبودن روایات مشعر بر جهل اصحاب نبی (صلی الله علیه و آله)

روایاتی که در ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» نقل شده و مشعر بر جهل اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مسأله شفاعت است، خالی از اشکال نیستند:

قریب به این دو روایت را به چند طریق از ابن عمر نقل می کند، ولی به نظر ما این روایات خالی از اشکال نیست، و نمی توانیم باور کنیم که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همگی در یک امر اشتباهی اتفاق کنند، چون در مضمون این آیه که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ...»، چیزی بیش از آیات شفاعت نیست، که بیانش گذشت، و یا باور کنیم که همه اصحاب آن حضرت غفلت ورزیده باشند از این که بیش تر آیات شفاعت در مکه نازل شده، - نه در مدینه، و بعد از حادثه احد و شهادت حمزه - مانند آیه شریفه: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ

ص: 35

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 123.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 169.

يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (1) و مانند آن از آیات شفاعت واقع در سوره یونس - و انبیا - و طه - و سبا - و نجم - و مدثر - که همه در مکه نازل شده اند، و با بیانی که گذشت شفاعت را ثابت می کنند، و این آیات عمومیت دارند، و شامل همه گناهان می شود، تنها قیدی که در آن ها هست دو قید است، یکی مربوط به مشفوع له است، و حاصل آن قید این است که گناه از کسی آمرزیده می شود، که دارای دینی باشد که آن دین مرضی خدا و مورد قبول او باشد، و آن عبارت است از دین توحید، و نفی شریک، و دوم قیدی است در جانب خدای تعالی، و آن عبارت است از مشیت او، پس حاصل مفاد آیات شمول مغفرت به همه گناهان است به شرطی که خدا بخواهد، و به شرطی که گناه مورد بحث شرک نباشد، و این مفاد عیناً آیه مورد بحث است، که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ».

و اما آیاتی که قاتل نفس محترمه و بدون حق را و نیز رباخوار و قاطع رحم را تهدید می کند به آتش جاودانه صرف اعلام خطر است، نظیر آیات زیر که می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...»؛ (2) و نیز می فرماید: «وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (3) «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»؛ (4) و آیاتی دیگر از این قبیل، که تهدید به شر و خطر می کند، و از عذاب آتش خبر

ص: 36

1- . زخرف / 86.

2- . «و کسی که مؤمنی را عمدا بکشد کیفرش جهنم است که جاودانه در آن خواهد بود.» (نساء / 93)

3- . «و کسی که به رباخواری برگردد او و امثال او اصحاب آتشند، و جاودانه در آن خواهند بود.» (بقره / 275)

4- . «کسانی که قطع رحم کنند لعنت و عذاب خانه دوزخ دارند که بد خانه ای است.» (رعد / 25)



می دهد، و اما این که این کیفر حتمی و غیر قابل تغییر باشد، به طوری که امکان برداشتنش نباشد، آیات صراحتی در آن ندارند.

و سخن کوتاه این که آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ...» چیز زایدی بر آیات شفاعت ندارد، تا زمینه را برای جاعلین آن حدیث فراهم سازد.

پس اصحاب نمی توانستند از آیات راجعه به کبایر حتمیت آتش را بفهمند، تا- قبل از نزول آیات مغفرت- شهادت دهند به این که مرتکب گناهان در آتشند، و نیز نمی توانستند از آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...»، مطلبی را بفهمند که از آیات راجعه به شفاعت فهمیده نمی شود، تا در نتیجه بتوانند بگویند این آیه آیات کبایر را تخصیص زده و یا تقیید و یا نسخ کرده است. بعضی از روایات هم به این معنا اشاره کرده است و آن روایتی است که سیوطی در الدر المنثور از ابن الفریس، و ابی یعلی، و ابن منذر، و ابن عدی به سند صحیح از ابن عمر نقل کرده اند، که گفت: ما از این که برای اهل کبایر طلب مغفرت کنیم خودداری می کردیم، تا آن که از پیامبرمان شنیدیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛<sup>(1)</sup> و نیز شنیدیم که فرمود: «من دعای خودم را ذخیره کرده ام برای شفاعت از اهل کبایر از امتم، در نتیجه بسیاری از پندارها که در دل داشتیم رها کردیم، و دنبالش را نگرفتیم و به امید آمرزش خدای تعالی زبان به طلب مغفرت برای گنه کاران گشودیم.»<sup>(2)</sup>

پس ظاهر روایت این شد که آن چه اصحاب از آیه مغفرت فهمیده بودند، مثل

ص: 37

---

1- «خدا این گناه را که به وی شرک بورزند نمی آمرزد، و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس که بخواهد می آمرزد.» (نساء / 48)

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 169.

آن را از داستان شفاعت نیز فهمیده بودند، - چون در این روایت، هم آیه ذکر شده، و هم کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - چیزی که هست سؤال دیگری علیه او باقی می ماند، و آن این است که چطور شد اصحاب از روایت نام برده در باره شفاعت، امکان مغفرت کبایر را فهمیدند، ولی این امکان را از آن همه آیات شفاعت که سال ها قبل از حدیث در مکه نازل شد، و با این که دلالت آن آیات روشن بود نفهمیدند؟ من نمی دانم!!

و در الدر المنثور در ذیل آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ... سَيِّئًا» آمده:

که بیهقی در کتاب دلایل و ابن عساکر در تاریخ خود از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که گفت: وقتی کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید بدان جا که رسید، کعب بن اشرف از مدینه بیرون شد، و به اصطلاح خود را کنار کشیده به مکه آمد، و در آن جا مسکن گزید، و به مردم می گفت: من نه حاضریم علیه محمد (صلی الله علیه و آله) کسی را کمک کنم، و نه خود با او بجنگم، از او پرسیدند: ای کعب آیا دین ما بهتر است و یا دین محمد و اصحاب او؟ گفت:

دین شما بهتر و قدیمی تر است، ولی دین محمد نوظهور است، در این باره بود که آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ...»، نازل شد (1).

در شأن نزول این آیه روایات زیاد و به وجوه مختلفی وارد شده، سالم تر از همه روایاتی بود که ما نقل کردیم چیزی که هست همه این روایات در يك جهت شریکند، و آن اصل این قصه است، که بعضی از یهودیان در قضاوت و داوری بین

ص: 38

این که شرك قريش بهتر است یا دین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گفته بوده که شرك مشرکین بهتر است.

و در تفسیر برهان در ذیل آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» از امالی شیخ نقل کرده که وی به سند خود از جابر از امام ابی جعفر(علیه السلام) روایت کرده که فرموده: منظور از ناس ماییم (1).

و در کافی به سند خود از برید از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی در تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» فرمود: منظور از ناس که مورد حسد واقع شده اند ماییم (تا آخر حدیث)(2).

و این معنا از ائمه اهل بیت(علیهم السلام) به طور استفاضه یعنی با سندهای بسیار زیاد نقل شده، که این سندها در جوامع حدیث شیعه از قبیل کافی (3)

و تهذیب (4)

و عیون (5)

و بصائر (6)

و دو تفسیر قمی (7)

و عیاشی (8)

و غیره آمده است.

و در معنای این احادیث از طرق اهل سنت روایتی است که ابن مغزلی آن را از امام محمد بن علی باقر(عهما)- به طور رفع یعنی اسقاط رجال وسط سند- نقل کرده، که فرمود: و الله منظور از ناس ماییم (9).

ص: 39

- 
- 1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 377، ح 19.
  - 2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 205، ح 1.
  - 3- . همان، ج 1، ص: 273-275.
  - 4- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 4، ص: 132، ح 367.
  - 5- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 1، ص: 228 باب 23، ح 1.
  - 6- . صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(علیهم السلام)، جزء 1، ص: 35 باب 17.
  - 7- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 140.
  - 8- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 246، ح 153.
  - 9- . ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب الامام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص: 267، ح 314.

و روایت دیگری است که الدر المنثور از ابن منذر و طبرانی از طریق عطا از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» گفته: ناس ماییم، نه عموم مردم (1)، و نیز در همان کتاب روایت کرده که کلمه (ناس) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تفسیر شده و این تفسیر را از عکرمه و مجاهد و مقاتل و ابی مالک نقل کرده است و ما در بیان سابق خود گفتیم که ظاهر آیه نیز این است که مراد از کلمه (ناس) رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، و اهل بیت آن جناب ملحق به ایشانند (2).

و در تفسیر عیاشی از حمران از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر آیه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ» فرموده: یعنی نبوت، و در تفسیر کلمه «و الحکمة» فرموده: یعنی فهم و قضا، و در تفسیر جمله «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» فرمود: یعنی وجوب اطاعتشان بر مردم (3).

مراد آن حضرت از اطاعت همان اطاعتی است که در سایر احادیث هم وجوبش بیان شده، و در این معانی نیز اخبار بسیاری است، و در بعضی از آن ها طاعت واجب به امامت و خلافت تفسیر شده، نظیر روایتی که مرحوم کلینی در کافی به سند خود از برید از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا...» گفته است: امام (علیه السلام) فرموده: منظور از آیات امیر المؤمنین و ائمه (علیه السلام) است (4).

این روایت از باب جری است - یعنی تطبیق آیه بر یکی از مصادیق آن.

ص: 40

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 173.

2- . همان.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 248، ح 160.

4- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 141.

و مرحوم شیخ در کتاب مجالس به سند خود از حفص بن غیاث قاضی روایت کرده که گفت: من در محضر سرور همه جعفرها، جعفر بن محمد (عهما) بودم، در آن زمانی که منصور آن جناب را احضار کرده بود، ابن ابی العوجاء که مردی ملحد بود به حضورش آمد، و عرضه داشت: چه می فرمایی در معنای آیه «كُلَّمَا نَضِيَ جَتُّ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا، لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» که من در آن اشکالی دارم، و آن این است که به فرضی که پوست خود انسان گناه کرده باشد، پوستهای بعدی که در دوزخ بعد از سوخته شدن پوست اول به بدن می روید چه گناهی کرده، که بسوزد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: ویحک- وای بر تو- پوست دوم هم در عین این که غیر پوست اول است پوست همین شخص گناه کار است، ابی العوجاء عرضه داشت: این جواب را درست به من بفهمان، فرمود: تو به من بگو که اگر شخصی خشتی را خرد کند، و دوباره آن را خیس کرده خشت بزند، و به شکل اولش برگرداند، این خشت همان خشت اول نیست و آیا غیر آن نیست، و جز این است که در عین این که غیر آن است همان است؟ گفت: بله، خدا مردم را از وجودت بهره مند سازد(1).

صاحب احتجاج هم این حدیث را از حفص بن غیاث از آن جناب نقل کرده (2).

وقمی آن را در تفسیر خود به طور مرسل آورده، و برگشت حقیقت جواب به این است که وقتی ماده چند صورت یکی باشد، می توان گفت موجود متصور به آن چند صورت یکی است، بدن انسان نیز مانند اجزایش ما دام که همان انسان است یکی است، هر چند تغییراتی به خود بگیرد(3).

ص: 41

- 
- 1- . طوسی، محمد بن حسن، أمالی، ج 2، ص: 193.
  - 2- . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 2، ص: 104.
  - 3- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 141.

و در فقیه آمده که شخصی از امام صادق (علیه السلام) معنای کلام خدای عز و جل را پرسید که فرموده: «فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»؛ فرمود: منظور از همسران مطهر همسرانی است که نه حیض، دارند و نه حدث (1).

و در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...» از محمد ابن ابراهیم نعمانی نقل کرده که او به سند خود از زاره از امام باقر محمد بن علی (علیه السلام) روایت کرده که گفت: من از آن جناب معنای این آیه را پرسیدم، فرمود:

خدای تعالی امام را دستور داده که امانت را به امام بعد از خود بسپارد، و امام حق ندارد امانت را از امام بعدی دریغ بدارد، مگر نمی بینی که دنبالش فرموده: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ (2) «و چون در بین مردم حکم کنید دستورتان داده به این که به عدالت حکم کنید»، پس ای زواره خطاب در این آیه به حکام است.

صدر این حدیث به طرق بسیاری از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده، و ذیل آن دلالت دارد که منظور ائمه (علیهم السلام) تطبیق مصداق امامت بر مضمون کلی آیه است، و خلاصه آیه شریفه در باره مطلق حکم نازل شده، دستوری می دهد هر حقی را به صاحبش بدهید، و قهرا بر مسأله امامت هم منطبق می گردد.

و در معنای این احادیث حدیث دیگری است، که الدُرِّ الْمُنْتَوَّرِ آن را از سعید بن منصور، و فاریابی، و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، آن را از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که فرمود: این حق به عهده امام است، که طبق آن چه

ص: 42

---

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص: 50، ح 4.

2- بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 380، ح 5.

خدا نازل کرده حکم کند، و این که امانت را به صاحبش بدهد، که اگر چنین امامی باشد بر مردم واجب و حق است که دعوت او را بپذیرند و اطاعتش کنند و اشخاصی را که به سوی چنین امامی دعوت می کنند اجابت نمایند(1). (2)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ گفته اند در باره مقصود این آیه اقوالی است:

1. این آیه در باره هر نوع امانتی است که به دست انسان سپرده شود. خواه امانت الهی یعنی اوامر و نواهی او باشد و خواه امانت مردم از قبیل مال یا غیر مال باشد این قول از ابن عباس و ابی بن کعب و ابن مسعود و حسن و قتاده است. از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) نیز روایت شده است.

2. زید بن اسلم و مکعول و شهر بن حوشب و جبایی گویند: مقصود زمام داران است که بفرمان خداوند باید ملاحظه حال مردم را داشته باشند و آن ها را براه دین و شریعت و ادار کنند. این مطلب هم از امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) روایت شده است.

ایشان فرموده اند: خداوند هر يك از امامان را مأمور می سازد که امر حکومت را به شخص بعد از خود واگذار کنند. و مؤید آن این است که خداوند بعد از این، مردم را به اطاعت زمام داران مأمور ساخته است. و از ائمه(علیهم السلام) روایت شده است که: «دو آیه است که یکی برای ما و یکی برای شماست خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»؛ سپس می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا

ص: 43

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 175.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 603.

اللَّهُ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»؛ (1) «ای مردم مؤمن خداوند و پیامبر و صاحبان امر خویش را اطاعت کنید.» البته این قول، داخل در قول اول است، زیرا از جمله امانت های الهی ائمه بزرگوار هستند.

لذا امام باقر (علیه السلام) فرمود: ادای نماز و زکات و روزه و حج، امانت است و از جمله امانت ها دستوری است که بوالیان امر در باره تقسیم صدقات و غنائم و امور دیگری که حق رعیت بدان ها تعلق می گیرد، داده شده است. به قدری خداوند امر اطاعت را بزرگ شمرده که فرموده است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ»؛ (2) یعنی او خیانت چشم ها را می داند) و فرموده است: «لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»؛ (3)

یعنی به خدا و پیامبر خیانت مکنید) و نیز فرموده است: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ»؛ (4)

یعنی برخی از اهل کتاب کسانی هستند که اگر کیسه زری را با امانت به ایشان بسپارید به شما پس می دهند).

3. به پیامبر دستور می دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از عثمان بن طلحه گرفته بود، به او پس دهد، زیرا پیامبر قصد داشت کلید را به عباس بدهد که هم پرده داری کعبه و هم سقایت حاجیان را بر عهده داشته باشد. این قول از ابن جریج است. لکن اگر چه این قول هم صحیح و روایتی که در باره آن هست. درست است، لکن دو قول اول مورد اعتمادند. چه به مقتضای دلیل هر گاه امری

ص: 44

---

1- . نساء / 59.

2- . غافر / 19.

3- . انفال / 27.

4- . آل عمران / 75.



در موردی خاص صادر شد، نباید آن امر را به آن مورد اختصاص داد، بلکه باید به عموم آن عمل کرد.

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ به زمام داران امر می کند که در میان مردم به عدالت حکم کنند. نظیر آن، این آیه است: «یا داؤدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»؛ (1) «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه و زمام دار کرده ایم پس در میان مردم به حق حکم کن.» روایت شده است که پیامبر گرامی به علی فرمود: «میان دو طرف دعوا، در نگاه کردن و سخن گفتن مساوات برقرار کن» و نقل شده است که: دو بچه خط خود را پیش امام حسن (علیه السلام) بردند و از وی خواستند که بگوید کدام يك از خط ها بهتر است. علی (علیه السلام) که آن ها را می دید، فرمود:

«پسرم در باره حکم خود دقت کن، که خداوند در روز قیامت، از همین حکم نیز از تو سؤال خواهد کرد»؛ «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ موعظه خداوند در باره رد امانت و نهی از خیانت و حکم به عدالت، به حال شما خوب است. معنای موعظه، امر به معروف و نهی از منکر است.

برخی گفته اند: موعظه، امر به نیکی و نهی از بدی است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً»؛ خداوند به همه شنیدنی ها و دیدنی ها شنوا و بیناست. برخی گفته اند: یعنی به گفتار و کردار شما عالم است. آوردن «کان» به این منظور است که بگوید: خداوند از ازل شنوا و بینا بوده است. (2)

اما روایاتی که در این موضوع آمده است:

ص: 45

---

1- . ص / 26.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 5، ص: 199.

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ كَثِيرِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: لَمَّا هَلَكَ أَبِي سَيَابَةَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ إِلَيَّ فَصَدَّ رَبَّ الْبَابِ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَعَزَّانِي وَقَالَ لِي هَلْ تَرَكَ أَبُوكَ شَيْئاً فَقُلْتُ لَهُ لَا فَدَفَعَ إِلَيَّ كَيْساً فِيهِ أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَقَالَ لِي أَحْسِنِ حِفْظَهَا وَكُلْ فَصَدَّ لَهَا فَدَخَلْتُ إِلَى أُمِّي وَأَنَا فَرِحٌ فَأَخْبَرْتُهَا فَلَمَّا كَانَ بِالْعَشِيِّ أَتَيْتُ صَدِيقاً كَانَ لِأَبِي فَاشْتَرَى لِي بَصَائِعَ سَابِرِيٍّ وَجَلَسْتُ فِي حَانُوتٍ فَرَزَقَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ فِيهَا خَيْراً كَثِيراً وَحَصَرَ الْحَجُّ فَوَقَعَ فِي قَلْبِي فَحِئْتُ إِلَى أُمِّي وَقُلْتُ لَهَا إِنِّهَا قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي أَنْ أُخْرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَتْ لِي فَرُدِّ دِرَاهِمَ فَلَانَ عَلَيْهِ فَهَاتِهَا وَجِئْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ فَكَأَنِّي وَهَبْتُهَا لَهُ فَقَالَ لَعَلَّكَ اسْتَيْقَلْتَهَا فَازِيدَكَ قُلْتُ لَا وَلكِنْ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي الْحَجُّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً عِنْدَكَ ثُمَّ خَرَجْتُ فَقَضَيْتُ نُسُكِي ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَدَخَلْتُ مَعَ النَّاسِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَكَانَ يَأْذُنُ إِذْناً عَاماً فَجَلَسْتُ فِي مَوَاحِيرِ النَّاسِ وَكُنْتُ حَادِثاً فَأَخَذَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ وَيُحِبُّهُمْ فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ عَنْهُ أَشَارَ إِلَيَّ فَدَنَوْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي أَلَيْكَ حَاجَةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَيَابَةَ فَقَالَ لِي مَا فَعَلَ أَبُوكَ فَقُلْتُ هَلْكَ قَالَ فَتَوَجَّعَ وَتَرَحَّمَ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي أَفَتَرَكَ شَيْئاً قُلْتُ لَا قَالَ فَمِنْ أَيْنَ حَبَجْتَ قَالَ فَأَبْتَدَأْتُ فَحَدَّثْتُهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ قَالَ فَمَا تَرَكَنِي أَفْرُغُ مِنْهَا حَتَّى قَالَ لِي فَمَا فَعَلْتَ فِي الْأَلْفِ قَالَ قُلْتُ رَدَدْتُهَا عَلَى صَاحِبِهَا قَالَ فَقَالَ لِي قَدْ أَحْسَنْتَ وَقَالَ لِي أَلَا أَوْصِيكَ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَآدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرِكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا وَجَمَعَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ (1) قَالَ فَحَفِظْتُ ذَلِكَ عَنْهُ فَزَكَّيْتُ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ.» (2)

ص: 46

1- . أي شبك اصابع يده في اصابع يده الأخرى. وقوله: «فزكيت» أي صرت متمولاً حتى وجبت على الزكاة فاخرجت الزكاة.

2- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج 5، ص: 134.

### وجوب ردّ امانت به نیکوکار و تبه کار و حرمت خیانت (1)

1. عبدالرحمان بن سیّابه گوید: «پس از درگذشت پدرم - سیّابه - یکی از دوستان پدرم در خانه ما آمد و در را کوبید. من پشت در رفتم. او به من تسلیم داد و گفت: آیا پدرت برای تو چیزی باقی گذاشت؟ گفتم: نه. وی کیسه ای شامل هزار درهم به من داد و گفت: از آن به خوبی نگهداری و سودش را هزینه زندگی کن. من کیسه را گرفتم و با خوشحالی نزد مادرم رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. هنگام غروب نزد یکی دیگر از دوستان پدرم رفتم. او برای من اجناس سابری خرید. سپس در دکانی نشستم و با فروش آن، خداوند سود فراوانی روزی من کرد تا این که موسم حج فرا رسید و به دلم افتاد که به سفر حج روم، از این رو نزد مادرم آمدم و به وی گفتم: تمایل دارم به مکه بروم.

مادرم گفت: اول درهم های فلانی را بپرداز. من هزار درهم را برداشتم، نزد آن مرد بردم و به وی دادم به طوری که گویا آن ها را به وی می بخشم. آن مرد گفت: شاید آن ها برای تو کم بوده است، پس در این صورت بر آن ها می افزایم. گفتم: نه، بلکه تصمیم به حج گرفته ام و دوست دارم که مالت را به تو بپردازم. پول آن مرد را پرداختم و به حج رفتم. پس از انجام مناسک حج به مدینه رفتم و همراه مردم به دیدار امام صادق (علیه السلام) شتافتم.

امام (علیه السلام) در جلسه ای عمومی نشسته بودند و من که جوان بودم، در انتهای مجلس نشستم. هرکس از امام (علیه السلام) سوالی می کرد و او پاسخ می داد. وقتی مجلس خلوت تر شد، با اشاره امام (علیه السلام) نزدیک رفتم. وی از من پرسید:

ص: 47

کاری داری؟ گفتم: فدایت شوم! من عبدالرحمان بن سیّابه هستم. امام(علیه السلام) فرمود: پدرت چه شد؟

گفتم: او درگذشت. امام(علیه السلام) از این خیر اظهار تأسف و برای وی درخواست رحمت کرد! سپس فرمود: آیا پدرت چیزی برای تو باقی گذاشت؟ گفتم: نه. امام(علیه السلام) فرمود: پس از چه راهی حج انجام دادی؟ من نیز ماجرای آن مرد را از آغاز برای امام(علیه السلام) بازگو کردم. امام(علیه السلام) فرمود: با هزار درهم وی چه کردی؟ گفتم: به صاحبش بازگرداندم. امام(علیه السلام) فرمود: کار نیکویی کردی. آن گاه فرمود: آیا مایلی نصیحتی به تو کنم؟ گفتم: آری، فدایت شوم! امام(علیه السلام) انگشتان دست هایش را درهم فرود برد و فرمود: بر تو باد به راست گویی و امانت داری تا این گونه در اموال مردم شریک شوی.

عبدالرحمان گوید: من به این سفارش امام(علیه السلام) عمل کردم و بر اثر آن مالم به حدّی رسید که سیصد هزار درهم بابت زکات پرداختم.»

2. ابو کهمس گوید: «به امام صادق(علیه السلام) گفتم: عبدالله بن ابی یعفرور به شما سلام می رساند.

امام(علیه السلام) فرمود: بر تو و بر او سلام باد! وقتی نزد عبدالله رفتی، به او سلام برسان و به وی بگو: جعفر بن محمد(علیه السلام) به تو می گوید: در آن چه علی(علیه السلام) را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) نزدیک کرد، بنگر و از آن جدا نشو. همانا علی(علیه السلام) تنها با راست گویی و امانت داری به آن مقام و موقعیت نزد پیامبر دست یافت.»

3. اسحاق بن عمار و دیگران از امام صادق(علیه السلام) روایت می کنند که فرمود: «به نماز و روزه آنان فریب نخورید، زیرا چه بسا شخصی [بر اثر عادت] به نماز و روزه

حرص و ولع پیدا می کند به طوری که از ترك کردن آن به وحشت می افتد، بلکه آنان را به راست گویی و امانت داری بیازماید.»

4. ابو طالب با واسطه از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «به رکوع و سجده های بلند شخص ننگرید، زیرا این چیزی است که به آن عادت کرده است و اگر آن را ترك کند، احساس وحشت می کند، بلکه به راست گویی و امانت داری او بنگرید.»

5. ابراهیم بن محمد همدانی از امام جواد (علیه السلام) از امام رضا (علیه السلام) از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از امام صادق (علیه السلام) از امام باقر (علیه السلام) از امام سجاد (علیه السلام) از امام حسین (علیه السلام) - سرور جوانان اهل بهشت - از علی (علیه السلام) - سرور جانشینان - از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - سرور پیامبران - روایت می کند که فرمود: «به زیاده نماز، روزه، زیاده حج، زکات، کارهای نیک و سروصداهای شبانه آنان ننگرید، بلکه به راست گویی و امانت داری آنان بنگرید.»

6. ابو ولاد حنّاط از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «پدرم می فرمود: چهار چیز در هرکس باشد، ایمانش کامل می شود و اگر از فرق سر تا نوک پایش گناه باشد سبب کاستی آن نمی شود و آن ها عبارتند از: راست گویی، پرداخت امانت به صاحبش، حیا و اخلاق نیکو.»

7. حسین بن ابی العلاء از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «محبوب ترین بندگان نزد خداوند، انسان راست گو در گفتار و مراقب بر نماز و واجبات خداوند همراه با پرداخت امانت است.»

سپس فرمود: به هرکس امانتی سپرده شود و آن گاه آن را بپردازد، به یقین هزار

گره از گره های آتش را از گردن خویش گشوده است، پس در پرداخت امانت شتاب کنید، زیرا هرکس بر امانتی امین شمرده شود، ابلیس صد شیطان از دستیاران سرکش خود را بر وی می گمارد تا او را همراه و وسوسه کنند تا به هلاکت اندازند، مگر کسی که خداوند عزیز و باشکوه او را حفظ کند.»

8. حفص بن قرط گوید: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: زنی در مدینه است که مردم کنیزان شان را نزد وی می گذارند و او آن ها را اصلاح می کند و ما به یکدیگر می گوئیم که هیچ کس را مثل او ندیده ایم که روزی بر او فرو ریزد.

امام (علیه السلام) فرمود: آن زن در گفتار راست گوشت و امانت را می پردازد و این کار، روزی را زیاد می کند.»

9. سدیر از امام باقر (علیه السلام) از ابوذر روایت می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دو سوی صراط در روز قیامت، خویشاوندان و امانت است. پس هرگاه نیکوکار نسبت به خویشاوندان و پرداخت کننده امانت از روی آن عبور کند، به بهشت می رسد و وقتی خائن به امانت و قطع کننده پیوند خویشاوندی از روی آن عبور کند، با این دو کار هر کاری که انجام داده به او سود نمی رساند و صراط، وی را در آتش سرنگون می کند.»

10. سدیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در روز قیامت در دو سوی صراط، خویشاوندان و امانت قرار دارند. پس هرگاه نیکی کننده به خویشان و پرداخت کننده امانت از روی آن عبور کند، او را به آتش نمی اندازد.»

11. موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «تا وقتی

که اهل زمین بترسند و امانت را به اهلش بپردازند و به حق عمل کنند، مورد رحمت قرار دارند.»

در گزارش دیگر به جای «بترسند»، «همدیگر را دوست بدارند» آمده است. 12. ابو امامه روایت می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «شش کار است که هرکس به یکی از آن ها عمل کند، روز قیامت از وی دفاع می کند تا او را وارد بهشت کند. می گوید: ای پروردگار! وی در دنیا به من عمل می کرد. آن شش کار عبارتند از: نماز، زکات، حج، روزه، پرداخت امانت و نیکی به خویشاوندان.»

13. در کتاب جعفریات از علی (علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «هرکس یتیم را پناه دهد، به ناتوان رحم کند، به پدر و مادرش کمک کند و به فرزند و برده اش مهربانی کند، خداوند تعالی او را در رضایت و خشنودی خود وارد می کند و رحمتش را به او می رساند و هرکس خشم خویش را بازدارد و خشنودی اش را بگستراند، نیکی اش را ببخشد، به خویشاوندانش نیکی کند و امانتش را بپردازد، روز قیامت خداوند او را در روشنایی بزرگ خود قرار می دهد.»

14. در کتاب المشکاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می شود که امام (علیه السلام) به فرزندش فرمود: «ای فرزندم! امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت سالم بماند و امانت دار باش تا بی نیاز باشی.»

15. جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که لقمان به فرزندش فرمود: «فرزندم! با صد نفر هم نشینی و رفاقت کن و با یک تن دشمنی نکن. فرزندم! تنها بهره و اخلاق، برای تو مفید و سودمند است و بهره ات دین توست و اخلاقت رابطه میان تو و مردم. پس با آنان دشمنی نکن و زیبایی های اخلاق را فراگیر. فرزندم! برده نیکان

باش، ولی فرزند اشرار مباش. فرزندم! امانت را پرداز تا دنیا و آخرت سالم بماند و امانت دار باش که خداوند خیانتکاران را دوست ندارد.»

16. حسین بن علوان از امام صادق(علیه السلام) از پدرش روایت می کند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«امانت داری، توان گری به دنبال دارد و خیانت، تنگ دستی.»

17. در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می شود که امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: «امانت، فضیلتی است برای کسی که آن را پردازد.»

18. انس بن مالک، ابی بن کعب و ابو هریره هر يك جداگانه روایت می کنند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: «امانت را پرداز به کسی که تو را امین دانست و خیانت نکن به کسی که به تو خیانت کرد.»

19. در کتاب العوالی روایت می شود که: «امانت هایی از مردم مکه نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بود. هنگام هجرت آن ها را به امّ ایمن سپرد و به علی(علیه السلام) دستور داد آن ها را به صاحبان شان بازگرداند.»

20. سمره از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «انسان، ضامن و عهده دار هر چیزی است که بر آن تسلط یابد تا وقتی که آن را به صاحبش برساند.»

21. در کتاب المشکاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می شود که از امام صادق(علیه السلام) سؤال شد: «در این سخن خداوند: «ما این امانت را بر... پیشنهاد کردیم»، چه چیزی را به آنان پیشنهاد کرد و چه چیزی را انسان پذیرفت و آن چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: امانت داری میان مردم را به آنان پیشنهاد کرد و این کار در هنگام آفرینش موجودات بود.»



22. در نهج البلاغه روایت می شود که علی (علیه السلام) در سفارش به یارانش فرمود: «در کار نماز مراقبت و بر آن محافظت کنید... سپس پرداخت امانت، به تحقیق خیانتکار، زیان کار است. به درستی که امانت داری به آسمان های مستحکم و زمین های گسترده و کوه های برافراشته استوار پیشنهاد شد که مرتفع تر، گسترده تر، بالاتر و بزرگ تر از آن ها نیست و اگر قرار بود موجود بلند یا گسترده یا نیرومند یا عزیزی از پذیرش آن خودداری کند، به تحقیق این ها خودداری کردند و از مجازات ترسیدند و درك کردند آن چه ناتوان تر از آنان به آن جاهل بود که آن انسان است: همانا او بسیار ستم گر و نادان است.»

23. سید فضل الله راوندی در کتاب نوادر خود از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش از نیاکانش (علیهم السلام) روایت می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.»

24. حسین بن مصعب همدانی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «سه چیز است که هیچ کس نسبت به آن ها معذور نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، وفای به پیمان برای نیکوکار و تبهکار و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا تبهکار.»

در کتاب المشکاة از امام صادق (علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «سه کار است که در هر حال چاره ای از انجام شان نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار...» (ادامه حدیث، همانند حدیث پیشین است)

عنبسة بن مصعب از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «خداوند در سه کار

برای هیچ کس رخصت قرار نداده است...» (ادامه حدیث، همانند حدیث پیشین است) این حدیث از عنبسة بن مصعب از امام صادق (علیه السلام) نیز با اندکی تفاوت روایت شده است. هم چنین از محمد بن ابی عمیر نیز روایت شده است.

25. تمیم بن بهلول از ابو معاویه از اعمش روایت می کند که از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم: «امام کیست و نشانه امامت وی چیست؟»

امام (علیه السلام) فرمود: دلیل بر آن... هرکس بدون شناخت امامان (علیه السلام) بمیرد، همانند زمان جاهلیت مرده است و آیین امامان، پرهیز از گناهان، خویشتن داری، راست گویی، خوبی، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، سجده های بلند، عبادت شبانه، دوری از گناهان، انتظار فرج از راه صبر و هم نشینی نیکو و خوب همسایه داری است.»

26. در کتاب دعائم الاسلام روایت می شود که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت می شود.»

27. در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «در کشور اسلامی همه مردم- اعم از اهل سنت و کافران در حال صلح- گمشده شان تحویل داده می شود و امانت های شان پرداخت و به پیمان های شان عمل می شود، همانا امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت و به پیمان با نیکوکار و تبهکار عمل می شود. کسی که تو را امین دانست، امانتش را بازگردان و در امانت کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن و از کسی که مالی را از تو انکار کرده است، چیزی از راه خیانت بر مدار.»

28. در کتاب الاختصاص از امام صادق(علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی دوستی و ولایت ما را بر شما واجب کرد و پیروی از ما را بر شما فریضه قرار داد، بدانید که هرکس از ماست، باید به ما اقتدا کند. همانا پرهیز از گناهان، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، نیکی به خویشان، پذیرایی از مهمان و بخشش گناه کار، از کارها و خصلت های ماست و هرکس به ما اقتدا نکند از ما نیست.»

و فرمود: «سفیه و سبک مغز نباشید چرا که پیشوایان تان سفیه نیستند.»

29. در همان کتاب از امام صادق(علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «امانت را به نیکوکار و تبهکار پردازید. اگر قاتل علی(علیه السلام) امانتی به من می سپرد، آن را به وی باز می گردانم و فرمود: امانت را- حتی به قاتل حسین بن علی(علیه السلام)- پردازید.»

30. قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «سه چیز درباره نیکوکار و تبهکار انجام می شود: نیکی به خویشاوندان؛ نیکوکار باشند یا تبهکار، پرداخت امانت و وفای به پیمان.»

31. سعید بن زید بن ارطاة گوید: «با کمیل بن زیاد دیدار کردم و از وی درباره فضایل علی(علیه السلام) پرسش کردم. کمیل گفت: آیا می خواهی سفرشی را که يك روز به من کرد به تو بگویم که برای تو بهتر است از همه دنیا و آن چه در آن است؟  
گفتم: آری.

کمیل گفت: امیر مؤمنان(علیه السلام) به من فرمود: ای کمیل! بدان و بیندیش که ما هرگز به کسی اجازه نپرداختن امانت ها را نمی دهیم. پس هرکس اجازه مرا در این باره روایت کند، سخن باطلی گفته و گناه کار است و کیفر دروغش آتش است. سوگند

یاد می‌کنم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در لحظه ای پیش از رحلت سه مرتبه به من فرمود: ای ابوالحسن! امانت را به نیکوکار و تبهکار پرداز، خواه کم باشد یا زیاد حتی در نخ و سوزن...»

32. حسین بن ابی العلاء از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را بر نمی‌انگیزد مگر به راست گویی و پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار.» این حدیث در کتاب المشکاة بدون: «به نیکوکار و تبهکار» آمده است.

33. عمر بن ابی حفص از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «از خدا پروا کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین قرار داد. پس اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی به من بسپارد، آن را به وی تحویل می‌دهم.»

34. عمار بن مروان روایت می‌کند که امام صادق (علیه السلام) در یکی از وصیت‌هایش فرمود: «بدان که زننده علی (علیه السلام) با شمشیر و کشنده وی اگر شمشیری نزد من به امانت سپارد و با من مشورت کند و من آن را بپذیرم، امانتش را به وی باز می‌گردانم.»

35. در کتاب المشکاة به گزارش از کتاب المحاسن از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌شود که فرمود:

«تقوای الهی پیشه کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین دانسته پس اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی به من بسپارد، آن را به وی باز می‌گردانم.»

36. عبدالله بن سنان گوید: «در حالی که امام صادق (علیه السلام) پس از انجام نماز عصر در مسجد به طرف قبله نشسته بود، نزد وی رفتم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! یکی از حاکمان، ما را بر اموال خود امین می‌داند و آن‌ها را نزد ما امانت می‌سپارد و او به شما خمس نمی‌دهد آیا اموالش را به وی پردازم؟ امام (علیه السلام) سه مرتبه

فرمود: سوگند به پروردگار این قبله! آن گاه ادامه داد: اگر ابن ملجم- قاتل پدرم که من به دلیل کشتن پدرم به دنبالش هستم و او مخفی می شود- امانتی را به من بسپارد به وی تحویل می دهم.»

37. حسین بن مصعب همدانی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی(علیه السلام) پردازید.»

38. ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) روایت می کند که به شیعیان خود فرمود: «بر شما باد به پرداخت امانت. سوگند به خدایی که محمد(صلی الله علیه و آله) را به حق به پیامبری مبعوث کرد! اگر قاتل پدرم- حسین بن علی بن ابیطالب(علیه السلام)- شمشیری را که با آن پدرم را کشت نزد من امانت گذارد، به وی تحویل می دهم.»

39. در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق(علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین (حسن) بن علی(علیه السلام) پردازید. هرکس به چیزی از آبرو یا مال مسلمانی دستبرد زند، واجب است از حقی که آن شخص برعهده وی دارد، از او درخواست حلالیت کند و از مسئولیت آن بیرون آید و پس از مرگ وی، نسبت به مال با وارثانش حساب خود را پاک کند و نسبت به کارهایی که با او انجام داده، باید در پیش گاه خداوند توبه کند تا پروردگار از پشیمانی و توبه و بیزاری وی از کارهای گذشته اش آگاه شود.

سپس فرمود: من تهدیدهای خداوند را درباره مال مردم تفسیر و توجیه نمی کنم، ولی نظرم این است که اگر مال مردم در دست غاصب آن موجود است، آن را به آنان پردازد و از زیر بار مسئولیت آن خارج شوند و اگر از دست غاصب

بیرون رفته است عوض آن را پردازد و اگر صاحبانش را نمی شناسد، از طرف آنان به نیازمندان و بینوایان صدقه دهد و از کارهای خود در پیش گاه خداوند توبه کند.»

40. در کتاب المشکاة به نقل از کتاب محاسن از امام صادق(علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی(علیه السلام) پردازید.»

41. محمد بن مسلم از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: «امانت را حتی به قاتل فرزندان پیامبران پردازید.»

42. در کتاب الخصال از علی(علیه السلام) روایت می شود که در حدیث چهار صدگانه فرمود: «امانت را به کسی که شما را امین دانسته پردازید، هرچند قاتل فرزندان پیامبران باشد.»

43. ابو شبل گوید: «امام صادق(علیه السلام) بدون پیشینه سؤال فرمود: شما ما را دوست دارید و مردم با ما دشمنند. شما ما را تصدیق می کنید و مردم تکذیب می کنند و شما به ما نیکی می کنید و مردم به ما جفا می کنند؛ از این رو خداوند زندگی شما را همانند زندگی ما و مرگ شما را همانند مرگ ما قرار داد.

آن گاه اشاره به زیر گلوی خود کرد و پوست آن را کشید و رها کرد و فرمود: به خدا سوگند! بدان که میان هر يك از شما و میان روشنی چشمش این مقدار فاصله است که جانش به این جا رسد. امام(علیه السلام) این جمله را دوبار تکرار کرد، ولی به خدا سوگند راضی نشد تا این که سوگند یاد کرد و فرمود: سوگند به خداوندی که معبودی جز او نیست، پدرم محمد بن علی(علیه السلام) این را برای من روایت کرد. ای ابوشبل! آیا خشنود نیستید از این که شما و آن ها نماز می خوانید و نماز شما پذیرفته می شود و از آن ها پذیرفته نمی شود؟ آیا خشنود نیستید از این که شما و آن ها زکات می پردازید و

زکات شما پذیرفته می شود و از آن ها پذیرفته نمی شود؟ آیا خشنود نیستید که شما و آن ها حج می گزارید و خداوند از شما می پذیرد و از آنان نمی پذیرد؟ به خدا سوگند! نماز و زکات و حج پذیرفته نمی شود، مگر از شما. پس تقوای الهی پیشه کنید و امانت را به صاحبش تحویل دهید چرا که شما در حال صلح و سازش هستید، پس آن گاه که مردم از یکدیگر جدا می شوند، در آن هنگام هر گروهی به سوی خواسته ها و امیال شان می روند و شما به سوی حق می روید تا وقتی که از ما پیروی کنید. آیا مگر قاضیان، فرماندهان و فتوا دهندگان از آنان نیستند؟

گفتم: آری.

امام (علیه السلام) فرمود: پس از خداوند پروا کنید، زیرا شما قدرت رویارویی با همه مردم را ندارید. آنان این جا و آن جا را گرفته اند و شما جایی را گرفته اید که خدا گرفته است. خداوند از میان بندگانش محمد (صلی الله علیه و آله) را برگزید و شما برگزیده خدا را انتخاب کردید. پس تقوا پیشه کنید و امانت را به سفید و سیاه پردازید. هرچند از خوارج حروریه یا ناصبی های شام باشد.»

44. در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق (علیه السلام) روایت می شود که وی در بخشی از يك سفارش بلند به شیعیان خود فرمود: «از خداوند که پروردگار شماست، پروا کنید و امانت را به سفید و سیاه پردازید؛ هرچند از خوارج یا اهل شام یا دشمن شما باشد.»

45. حسین شیبانی گوید: «به امام صادق (علیه السلام) گفتم: یکی از شیعیان شما مال و جان بنی امیه را مباح می شمارد و یکی از آنان به وی امانتی سپرده است. امام (علیه السلام)

فرمود: امانت ها را به صاحبانش برسانید، هر چند مجوسی باشند، زیرا آن وضع به وجود نمی آید تا قائم ما اهل بیت (علیهم السلام) ظهور کند، پس حلال و حرام می کند.»

46. حلبی گوید: «یکی از پیروان بنی مروان هزار دینار نزد من امانت گذاشت و ناپدید شد. من نمی دانستم با آن مال چه کنم. از این رو نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم و به امام (علیه السلام) گفتم: شما به این مال سزاوارترید.

امام (علیه السلام) فرمود: نه، همانا پدرم پیوسته می فرمود: ما در میان آنان در حال صلح و سازش هستیم، امانت های شان را می پردازیم و گمشده های شان را تحویل می دهیم و به سود و زیان آنان شهادت می دهیم. پس هرگاه امیال و خواسته ها از هم جدا شد، کسی از آنان حق ماندن ندارد.»

47. محمد بن قاسم گوید: «از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کردم: شخصی نزد یکی از دوستان شما مال گرانبهائی را به امانت می گذارد. امانت دار یکی از اعراب است که می تواند چیزی به وی ندهد و صاحب مال، مرد پلید خارجی (شیطانی) است. محمد بن قاسم گوید: در توصیف صاحب مال، چیزی فروگذار نکردم.

امام (علیه السلام) فرمود: به وی بگو: امانتش را به وی بازگرداند، زیرا آن مرد با امانتی که خداوند به انسان سپرده، او را امین شمرده است. گفتم: شخصی از یکی از زنان بنی عباس برخی از زمین های واگذار شده به وی از سوی حکومت را می خرد و در قرار داد می نویسد که وی بهای زمین را دریافت کرد، در حالی که خریدار بها را به وی نداده است. آیا آن مال را به وی بپردازد، یا از او باز دارد؟



امام(علیه السلام) به من فرمود: به آن مرد بگو: به شدت از او بازدارد، زیرا او چیزی را فروخته که مالک آن نبوده است.»

این حدیث از محمد بن قاسم از فضیل از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) نیز روایت شده است.

48. در کتاب دعائم الاسلام روایت می شود که امیر مؤمنان(علیه السلام) به رفاعه نوشت: «امانتت را بپرداز و به پیمانت وفا کن و به خیانت کننده ات خیانت نکن و به بدی کننده ات، نیکی کن و نیکی کننده ات را جبران کن و ستم کننده ات را ببخش و برای یاری کننده ات دعا کن و به محروم کننده ات ببخش و در برابر بخشنده ات فروتنی کن و از نعمت های خداوند به تو بسیار سپاس گزاری کن و او را بر موهبت هایش ستایش کن.»

49. در همان کتاب روایت می شود که از امام صادق(علیه السلام) سؤال شد: «شخصی حقی برعهده دیگری دارد و او آن را انکار می کند، سپس منکر، مالی نزد صاحب حق به امانت می گذارد یا صاحب حق به مالی از وی دست می یابد، آیا می تواند آن چه وی پیش تر انکار کرده است، از او بردارد؟

امام(علیه السلام) فرمود: نه، این خیانت است. از او نمی گیرد مگر آن چه خود بپردازد یا با حکم حاکم بر او لازم شود.»

50. قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می کند که شخصی به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) گفت: «ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)! من از فلانی يك دينار طلبکارم و او نزد من امانتی دارد. آیا می توانم طلب خود را از امانت وی بردارم؟

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: امانت را به کسی که تو را امین دانسته پرداز و به خیانت کننده ات، خیانت نکن.»

این حدیث بدون ذکر پرسش در تفسیر ابوالفتح رازی نیز آمده است.

51. سکونی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: «امانت داری، روزی را زیاد می کند و خیانت، تهیدستی به دنبال دارد.»

52. ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) پیش از رحلت برای ما سخنرانی کرد و در بخشی از آن فرمود: هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبانش نرساند، بر غیر آییناسلام می میرد و در حالی با خداوند دیدار می کند که بر وی خشم گین است و دستور داده می شود در آتش افکنده شود، پس او را برای همیشه در لبه دوزخ می افکنند.»

53. و در جای دیگر می فرماید: «و هرکس با آگاهی مال خیانتی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند خیانتکار است.»

54. و نیز فرمود: «هرکس با آگاهی مال دزدی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند دزد است.»

55. و هم چنین فرمود: «هرکس به مسلمانی خیانت کند، در دنیا و آخرت نه او از ماست و نه ما از او هستیم.»

56. در کتاب تحف العقول از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت می شود که فرمود: «کسی که امانت را کوچک شمارد و به همین دلیل وقتی به او امانت می سپارند، آن را نابود می کند، از ما نیست و کسی که در مال و ناموس مسلمانی خیانت کند، از ما نیست.»

57. در کتاب المشكاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که در امانت خیانت کند، از ما نیست.»

58. در حدیث نهی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که آن حضرت از خیانت نهی کرد و فرمود: «هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبش نرساند، سپس مرگش فرارسد، به آیین من نمرده است و در حالی با خدا دیدار می کند که از وی خشم گین است و فرمود: هرکس با آگاهی، مال خیانتی را بخرد، همانند خیانتکار است.»

59. اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان (علیه السلام) یک روز خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مردم، سخن مرا بشنوید و در گفتارم بیندیشید و آن را حفظ کنید؛ همانا غرور و خودپسندی از سرکشی است و فخر فروشی از تکبر است و شیطان دشمنی است حاضر که به باطل وعده می دهد.»

آگاه باشید! که مسلمان برادر مسلمان است. پس همدیگر را با نام های زشت نخوانید و یکدیگر را تحقیر نکنید (جدال نکنید). همانا سنت های دین یکسان است و راه هایش هموار و [پیمودنش] آسان است. هرکس در آن ها گام نهد، به مقصد می رسد و هرکس آن ها را رها کند، دور می شود و هرکس از آن ها جدا شود، نابود می شود. مسلمان هرگاه امین شمرده شود، خیانت نمی کند و هرگاه وعده دهد، تخلف نمی کند و هنگام سخن گفتن دروغ نمی گوید. ما خاندان رحمت هستیم. گفتارمان حق است و کردارمان عدل و آخرین پیامبران از ماست.»

60. قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «مؤمن به هر چیز عادت می کند، مگر به دروغ و خیانت.»

61. در همان کتاب از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می شود که فرمود: «نشانه های منافق سه چیز است:

دروغ گویی هنگام سخن گفتن، تخلف هنگام وعده دادن و خیانت به هنگام امین شمرده شدن.»

62. در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می شود که علی (علیه السلام) فرمود: «خیانت، رأس نفاق است.»

63. و نیز فرمود: «رأس نفاق، خیانت است.»

64. و نیز فرمود: «از خیانت دوری کنید، زیرا آن سبب دوری از اسلام است.»

65. و نیز فرمود: «خیانت، دلیل بر کمی ورع و بی دینی است.»

66. و فرمود: «سه چیز ننگ و عار دین است: گناه، نیرنگ و خیانت.»

67. و فرمود: «خیانت، همزاد دروغ و افتراست.»

68. و فرمود: «خیانت، برادر دروغ است.»

69. و فرمود: «هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، امانت داری را محبوب وی می کند.»

70. موسی بن قاسم با واسطه از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «چهار چیز است که یکی از آن ها وارد خانه ای نمی

شود، مگر آن که آن را ویران کند و با برکت آباد نشود: سرقت، شرابخواری و زنا.»

سکونی از امام صادق (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) از نیاکانش (علیهم السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این حدیث را

روایت کرده است.

71. در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می شود که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«تنها در پی راستی و امانت داری باش و به کسی که به تو دروغ می گوید، دروغ نگو و به کسی که به تو خیانت می کند، خیانتتکن.»

72. در کتاب نوادر سید فضل الله از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از نیاکانش (علیهم السلام) روایت می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به خیانتکارت، خیانت نکن که تو نیز مثل او خواهی شد.»

73. عبدالله بن مسعود گوید: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: هرگز به کسی که مالی نزد تو می گذارد یا تو را بر امانتی امین به حساب می آورد، خیانت نکن؛ چرا که خداوند تعالی می فرماید: «به تحقیق خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به دست صاحبان آن ها برسانید.»

74. در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مکر و نیرنگ و خیانت، در آتش است.»

75. در کتاب غرر الحکم و دررالکلم روایت می شود که علی (علیه السلام) فرمود: «پرهیز از خیانت چرا که آن بدترین معصیت است و خیانتکار به خاطر خیانتش با آتش، عذاب می شود.»

76. و فرمود: «رأس اسلام، امانت داری است.»

77. و فرمود: «هنگامی که امین به شمار آمدی، امانت را پرداز و هنگامی که دیگری را امین دانستی، او را متهم نکن؛ چرا که کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.»

## 5. حکم اختلاف در باز پس دادن امانت

1. در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق (علیه السلام) روایت می شود که فرمود:

ص: 65

«امانت دار و کسی که سرمایه مضاربه در اختیار اوست، امین به شمار آمده اند و در صورتی که امانت دار بگوید، ودیعه تلف شد، سخنش پذیرفته است و اگر متهم بود، سوگند داده می شود.»

2. در همان کتاب روایت می شود که از امام باقر(علیه السلام) سؤال شد: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت می گذارد و امانت دار می گوید: توبه من امانت دادی، ولی دستور دادی که آن را به فلانی تحویل دهم و امانت دهنده انکار می کند که چنین دستوری داده باشد. امام(علیه السلام) فرمود: امانت گیرنده باید بیّنه اقامه کند، بر این که صاحب امانت به او دستور داده آن را تحویل دهد و امانت دهنده باید سوگند یاد کند که چنین دستوری نداده است.»

3. در همان کتاب روایت می شود که: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت سپرد و در ضمن سخنانش به امانت دار گفت: هرگاه فلانی آمد، آن را به وی تحویل بده، ولی کسی که قرار بود امانت را تحویل بگیرد، منکر تحویل گرفتن آن است. امام باقر(علیه السلام) در این باره فرمود: سخن امانت دار به این که آن را پرداخته است، همراه با سوگندش - در صورت متهم بودن - پذیرفته است، زیرا صاحب امانت، اعتراف کرده که دستور به تحویل آن به وی داده است.»

## 6. حکم سپردن امانت نزد کودک و برده

### اشاره

1. در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق(علیه السلام) روایت می شود که فرمود: «هرکس به کودکی که هنوز به حدّ احتلام و سنّ بلوغ نرسیده است، امانت بسپارد و کودک امانت را اتلاف کند، ضمانتی برعهده وی نیست و اگر برده ای را نزد او امانت بگذارند و آن برده را بکشد، کفالت آن برعهده عاقله کودک است و در صورت اختلاف در

قیمت برده، سخن عاقله همراه با سوگند آنان پذیرفته است مگر آن که صاحب برده بینه اقامه کند بر بیش از آن. پس آن را دریافت می کند.»

2. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «هرکس به برده ای امانت بسپارد و آن برده امانت را تلف کند، ضمانتی برعهده برده نیست؛ بلکه آن دین برعهده برده خواهد بود که هر وقت آزاد شد، از وی مطالبه می شود و اگر برده اجازه تجارت داشته باشد به عهده صاحبش چیزی ثابت نمی شود، مگر آن که صاحبش اجازه پذیرفتن امانت به وی داده باشد یا امانت در رابطه با نوعی تجارت باشد و اگر برده به امانتی اعتراف کند، اقرارش بی اثر است.»

### حکم مهر زدن بر امانت با انگشتری عقیق

زید زراد از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «ای کنیز! آن کیسه را با انگشتری عقیق مهر کن که در این صورت همواره محفوظ است تا امانت ما به دست مان بازگردد.»<sup>(1)</sup>

### 7. جهاد کبیر و اطاعت نکردن از کفار و دشمنان

#### اشاره

قرآن می فرماید:

«فَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيْرًا»؛<sup>(2)</sup>

«بنا بر این از کافران اطاعت مکن، و به وسیله آن [قرآن] با آنان جهاد بزرگی بنما!»

ص: 67

---

1- . بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 23؛ ص 1131.

2- . فرقان / 52.

«فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ این جمله متفرع است بر معنای آیه قبلی و ضمیر «به» «به شهادت سیاق آیات، به قرآن بر می‌گردد و کلمه «مجاهده» و نیز «جهاد» به معنای جد و جهد و به کار بردن نهایت نیرو در دفع دشمن است. و چون گفتیم ضمیر به قرآن بر می‌گردد معنا این می‌شود که: با قرآن با دشمنان جهاد کن، یعنی قرآن را بر آنان بخوان و معارف و حقایق آن را بر ایشان بیان کن و حجت را بر ایشان تمام نما.

پس حاصل معنا و مضمون آیه این شد که: وقتی مثل رسالت الهی در بر طرف کردن حجاب جهل و غفلت از دل‌های مردم به وسیله اظهار حق و اتمام حجت مثل آفتاب بود در دلالت بر سایه گسترده و برداشتن آن سایه به امر خدا، و نیز مثل روز بود نسبت به شب و تعطیلی کار در آن و نیز، مثل باران بود نسبت به زمین مرده و چارپایان و انسان‌های تشنه، ناچار، حالا که تو حامل این رسالت شده‌ای، و به سوی همه اهل قریه‌ها مبعوث گشته‌ای، دیگر جا ندارد که از کافران اطاعت کنی، چون اطاعت ایشان تباه‌گر این ناموس عمومی است که برای هدایت قرار داده ایم پس باید که در تبلیغ رسالت خود و اتمام حجت بر مردم به وسیله قرآن که مشتمل بر دعوت حقه است نهایت کوشش و جهد خود را مبذول داری و جهاد کنی با آنان جهادی بس بزرگ. (1)

«فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ»؛ کافران را در آن چه از تو می‌خواهند که با آن‌ها نرمی کنی و در برابرشان تسلیم شوی، اطاعت نکن.

ص: 68



«وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ و در راه خدا به وسیله قرآن با آن ها جهادی شدید کن. از این آیه بر می آید که بهترین و بزرگ ترین جهاد در پیش گاه خدا، جهاد کسانی است که شبهه های دشمنان دین را باطل می کنند. ممکن است این حدیث «رجعنا من الجهاد الا صغر فعلیکم بالجهاد الا کبر؛ از جهاد کوچکتر برگشتیم. بر شما باد به جهاد بزرگ تر.» ناظر به همین حقیقت باشد. (1)

«فَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ»؛ که هر روز يك تقاضایی دارند، يك روز می گویند:

از این دعوی نبوت دست بردار يك روز می گویند: فلان معجزه را بیاور قربانی بیاور که آتش او را به خورد.

«إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِتَيْنَا آلَ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»؛ (2)

يك روز می گویند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسَقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسًا فَمَا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ نُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ»؛ (3)

و غیر این ها اعتنایی باین مزخرفات نکن و محکم ایستادگی کن.

«وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ سه قسم جهاد داریم:

یکی حرب با کفار و مشرکین که یکی از فروع دین است صلاة زکاة خمس امر بمعروف نهی از منکر حج جهاد تولی و تبری ده فرع و شرط جهاد حضور نبی و امام و نواب خاص آن ها است و در غیبت بازاء او دفاع است.

ص: 69

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 17، ص: 216.

2- . آل عمران / 279.

3- . اسراء / 92 الی 95.

دوم: جهاد با نفس که جهاد اکبرش گویند که حضرتش فرمود: «قد فرغتم عن الجهاد الاصغر فعليكم بالجهاد الاكبر»؛

گفتند: چیست؟ فرمود: جهاد با نفس در ترك مشتبهات نفسانی.

سوم: جهاد در هدایت و ارشاد با بیانات واضح و ادله محکمه و حجج تامه و براهین متقنه و منطق صحیح و آیه اشاره باین قسم جهاد است و افضل از جمیع فضایل است و از شئون این جهاد امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و ارشاد است. (1)

نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده می فرماید: «بنا بر این از کافران اطاعت مکن»؛ «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ».

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آن ها را پیش مگیر که سازش کاری با منحرفان، آفت دعوت به سوی خدا است، در برابر آن ها محکم بایست و به اصلاح آن ها بکوش، ولی مراقب باش ابداً تسلیم هوس ها و خرافات آن ها نشوی.

و اما دستور دوم این که «به وسیله قرآن با آن ها جهاد بزرگی کن»؛ «و جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا».

جهادی بزرگ به عظمت رسالت، و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شك منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی

ص: 70

---

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص: 636.

است، نه جهاد مسلحانه، چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم «طبرسی» در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر این که جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق از بزرگ ترین جهادها است، و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله): «رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر؛ ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم.» اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبیتش ما فوق تصور و قدرت انسان ها است.

وسیله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز، به آرامبخشی پرده های شب، به حرکت آفرینی بادهای، به عظمت ابرها و به حیاتبخشی قطره های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود. (1)

## 8. بی اعتنائی به آزارهای کفار و توکل به خدا

### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ (2) «و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آن ها اعتنا منما، و بر خدا توکل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است!»

ص: 71

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 15، ص: 123.

2- . احزاب / 48.

«وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...»؛ معنای اطاعت کافران و منافقان در اول سوره گذشت.

«وَدَعِ أَذَاهُمْ»؛ یعنی آن چه به تو آزار می رسانند رها کن، و در مقام پی گیری آن برمیآ، و خود را مشغول بدان مساز، دلیل بر این که معنایش این است که ما گفتیم، جمله «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» است، یعنی تو خود را در دفع آزار آنان مستقل ندان، بلکه خدا را وکیل خود در این دفع بدان، و خدا برای وکالت کافی است.

### بحث روایی

روایاتی در باره فضیلت ذکر خدا در ذیل آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»: در کافی به سند خود از ابن قداح، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: هیچ چیزی در عالم نیست مگر آن که حد و اندازه ای دارد، که وقتی بدان حد رسید تمام می شود، مگر ذکر خدا که هیچ حدی برایش نیست، که بگویی وقتی از این حد گذشت دیگر ذکر خدا خوب نیست، خدای عز و جل واجباتی را واجب کرد که هر کس آن واجبات را به جا آورد حدش را آورده، مثلاً ماه مبارك رمضان حد روزه واجب، و حج خانه خدا، حد آن است، هر کس آن ماه را روزه بدارد، و حج واجب را به جا بیاورد، حدش را آورده، اما ذکر خدا چنین نیست، چون خدا به اندک آن راضی نیست، و برای زیادش هم حدی معین نکرده، امام (علیه السلام) سپس این آیه را تلاوت کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»، مجدداً فرمود: به طوری که می بینید در این آیه برای ذکر، حدی معین نقرموده.

آن گاه فرمود: پدرم کثیر الذکر بود بارها من با او قدم می زدم، و می دیدم که مشغول ذکر است، با او غذا می خوردم، می دیدم مشغول ذکر است، با مردم سخن می گفت مع ذلك سخن با مردم او را از ذکر خدا باز نمی داشت، و من بارها می دیدم که زبانش به سقف دهانش متصل است می گوید: «لا اله الا الله».

و نیز بارها ما را جمع می کرد، و وادارمان می ساخت به گفتن ذکر، تا آفتاب طلوع می کرد، و وادارمان می کرد به این که هر کدام می توانیم قرآن بخوانیم و هر کدام از خواندن قرآن عاجزیم، ذکر بگوییم.

آری آن خانه ای که ذکر خدا در آن بسیار شود، برکتش بسیار می شود، و ملائکه در آن خانه حاضر، و شیطان ها دور می گردند، و آن خانه برای اهل آسمان ها آن چنان درخشنده است که ستارگان برای اهل زمین، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود، و ذکر خدا در آن نشود، برکتش کم است، و ملائکه از آن خانه گریزان، و در عوض شیطان ها در آن حاضر می شوند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هم فرمود: آیا می خواهید شما را به بهترین اعمال خبر دهم؟ عملی که از نظر بالا بردن درجه شما از همه اعمال مؤثرتر است، و درجه شما را بالاتر می برد، و از هر عملی دیگر نزد سلطان شما، و مالکتان پاکیزه تر است، و از درهم و دینار برایتان بهتر، و حتی از این هم برایتان بهتر است که با دشمن خود بجنگید، شما ایشان را بکشید و ایشان شما را بکشند؟ اصحاب عرضه داشتند: بله، بفرمایید، فرمود: بسیار ذکر خدای عز و جل گفتن است.

آن گاه امام صادق(علیه السلام) اضافه کردند که مردی نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود آن کس که بیش تر ذکر می گوید.

و نیز رسول خدا فرمود: به هر کس زبانی ذکرگو داده شد، خیر دنیا و آخرتش داده اند، و در معنای آیه «و لا تَمُنُّنُ تَسْتَكْبِرُ»؛ فرمود: آن چه از عمل خیر که برای خدا انجام می دهی زیاد مشمار، و به نظرت جلوه نکند(1).

و در همان کتاب به سند خود از ابی المعز (نام بقیه رجال حدیث را انداخته) روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس خدا را در نهان ذکر گوید، خدا را ذکر بسیار گفته، چون منافقین علنی ذکر خدا می گفتند، و چون به خلوت می رفتند، به یاد خدا نبودند، و خدای تعالی در باره ایشان فرموده: «يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «با مردم ریا می کنند، و خدا را جز اندکی ذکر نمی گویند.»(2)

این استفاده ای که امام از آیه شریفه کرده، استفاده لطیفی است، (چون آیه شریفه ذکر علنی را اندک شمرده، که مفهومی این می شود که ذکر سری ذکر کثیر است).

و در خصال از زید شحام روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

هیچ بلایی برای مؤمن سخت تر از این سه بلاء نیست، که از سه نعمت محروم شود شخصی.

پرسید: آن سه نعمت چیست؟ فرمود: یاری مسلمان با آن چه خدا به او روزی کرده، دوم انصاف دادن و خود را جای دیگران فرض کردن، و سوم زیاد خدا را ذکر کردن، البته منظور من از ذکر بسیار گفتن، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تنها نیست، هر چند که آن هم ذکر خدا است، ولیکن منظور من ذکر خدا

ص: 74

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 498، ح 1.

2- . همان، ج 2، ص: 501، ح 2.

در هنگام استفاده و بهره مندی از حلال او، و باز ذکر خدا در هنگام برخورد به حرام او است (1).

و در الدر المنثور است که احمد، ترمذی، بیهقی، از ابی سعید خدری روایت کرده اند که گفت شخصی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: کدام يك از بندگان خدا در روز قیامت درجه بالاتری نزد خدا دارند؟ فرمود: آنان که ذکر خدا بسیار می گویند. من عرضه داشتیم: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) حتی از جهاد کنندگان در راه خدا هم بالاترند؟ فرمود: آن ها که ذکر خدا می گویند، حتی از مجاهدی هم که با شمشیر خود جهاد کند، تا شمشیرش بشکند، و خود غرق خون شود، بالاترند (2).

و در کتاب علل به سند خود از عبد الله بن حسن، از پدرش، از جدش حسن بن علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: عده ای یهودی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند، از همه عالترشان مسائلی از آن جناب پرسید، از جمله مسائلی که پرسید این بود، که چرا تو را محمد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر، و داعی، نامیدند؟ آن حضرت فرمود:

اما مرا داعی خواندند، چون من مردم را به دین پروردگار عز و جل خود می خوانم، و اما نذیرم خواندند، چون کسانی را که از اطاعتم سر بر چینند از آتش دوزخ انذار می دهم، اما بشیرم نامیدند، برای این که هر کس اطاعتم کند من او را به بهشت مژده می دهم... تا آخر (3).

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «یا ایها النبی انا ارسلناک... و دَعَا اَظْهَمَ وَ تَوَكَّلَ عَلَی

ص: 75

---

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 1، ص: 128، ح 130.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 5، ص: 205.

3- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج 1، ص: 126، باب 106، ش 1.

اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا» از معصوم نقل کرده که فرمود: این آیه در مکه و پنج سال قبل از هجرت نازل شد (1). (2)

بدون شك رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکید برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هشدار و سرمشقی برای دیگران، روی این موضوع مخصوصاً تکیه کند، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید، و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه های آن فراهم می شود، تا آن جا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاش ها و کوشش ها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را به چنین موضعی بکشانند، گاه پیشنهاد کردند که نام بت ها را به بدی نبرد و از آن ها انتقاد نکند، و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را پرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم، گاه پیشنهاد کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروت مندان متنفذ با تو همصدا شویم، و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس

ص: 76

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 2، ص: 194.

2- . طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 16، ص: 496.



و زنان زیبا و مانند آن کردند! مسلم است همه این ها دام های خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر و نفاق، و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاش ها هرگز به نتیجه نمی رسید.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید: «اعتنایی به آزارهای آن ها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است»؛ «وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا».

این قسمت از آیه نشان می دهد که آن ها برای تسلیم ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت، و چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند، البته در دوران مکه به صورتی، و در دوران مدینه به صورت دیگر، زیرا «اذی» واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود «راغب» در «مفردات» می گوید: «اذی به معنی هر گونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد، چه در جان، یا در جسم، یا وابستگان به او، خواه دنیوی یا اخروی».

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص «ایذاء زبانی» به کار رفته، مانند آیه 61 سوره توبه؛ «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»؛ «بعضی از آن ها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوشبآوری است و به حرف هر کس گوش می دهد».

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته، مانند آیه 16 سوره نساء: «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا»؛ «مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آن ها را آزار دهید (و حد شرعیرا بر آن ها جاری نمائید)».

تاریخ می گوید پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مؤمنان نخستین هم چون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است، و «اگر تیغ عالم بجنبد ز جای- نبرد رگی تا نخواهد خدای» آری کافی است که پشتیبان و پناه گاه انسان چنین خدایی باشد.

از آن چه گفتیم این حقیقت روشن شد که محتوای آیه فوق چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد- آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند- بلکه ظاهر این است که این آیات مدت ها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده، این حکمی است برای همه اعصار و قرون که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذایی مخالفان نکنند که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند دشمن به هدف خود رسیده، چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد، این جا است که بی اعتنایی و فرمان "دع اذاهم" تنها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که دستورات پنج گانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان، بی اعتنایی به

آزارهای آن ها، و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است. (1)

## 9. اطاعت از کفار، به خاطر منافع دنیوی، ممنوع

### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ (2) «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهای شان افراطی است.»

### تفسیر

### پاکدلان پابرهنه!

از جمله درس هایی که داستان اصحاب کهف به ما آموخت این بود که معیار ارزش انسان ها پست و مقام ظاهری و ثروتشان نیست، بلکه آن جا که راه خدا است وزیر و چوپان در يك صفتند، آیات مورد بحث نیز در حقیقت همین مسأله مهم را تعقیب می کند و به پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین دستور می دهد: «با کسانی باش که

ص: 79

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، ص: 367.

2- . کهف / 28.

صبح گاهان و عصرگاهان پروردگار خود را می خوانند و تنها ذات پاك او را می طلبند؛ «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

تعبیر به «و اصبر نفسك؛ خود را شکیبا دار» اشاره به این واقعیت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بود که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند، لذا خداوند دستور می دهد که در برابر این فشار فزاینده، صبر و استقامت پیشه کن، و هرگز تسلیم آن ها مشو.

تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند.

و تعبیر به «یریدون وجهه» (ذات او را میطلبند) دلیل بر اخلاص آن ها است، و اشاره به این که آن ها از خداوند خود او را می خواهند، حتی به خاطر بهشت (هر چند نعمت هایش بزرگ و پرارزش است) و به خاطر ترس از دوزخ و مجازات هایش (هر چند عذاب هایش دردناک است) بندگی خدا نمی کنند، بلکه فقط به خاطر ذات پاك او، او را می پرستند که «ما از تو، به غیر از تو، نداریم تمنا!» و این بالاترین درجه اطاعت و بندگیو عشق و ایمان به خدا است (1).

سپس به عنوان تأکید ادامه می دهد «هرگز چشم های خود را از این گروه با ایمان، اما ظاهراً فقیر، برمگیر، و به خاطر زینتهای دنیا به این مستکبران از خدا بی خبر، دیده میفکن»؛ «وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (2).

ص: 80

1- . در باره معنی «وجه» و این که گاهی به معنی «ذات» و گاهی به معنی «صورت» آمده و دلیل انتخاب آن در این گونه موارد، در، ج دوم، ص: 263 مشروحا بحث کرده ایم.

2- . لا- تعد از ماده «عدا يعدو» به معنی تجاوز کردن است، بنا بر این مفهوم جمله این است: «چشم از آن ها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی».

باز برای تأکید فزون تر اضافه می کند: «و از آن ها که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن»؛ «وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ دِكْرِنَا».

«از آن ها که پیروی هوای نفس کردند»؛ «وَاتَّبِعْ هَوَاةً».

«و همان ها که همه کارهای شان افراطی است و خارج از رویه و توأم با اسراف کاری»؛ «وَوَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (1).

جالب این که قرآن صفات این دو گروه را در مقابل یکدیگر چیده است:

مؤمنان راستین اما تهیدست، قلبی مملو از عشق خدا دارند، همیشه به یاد او هستند، و او را می طلبند.

اما ثروت مندان مستکبر به کلی از یاد خدا غافلند، و جز هوای نفس چیزی نمی طلبند، و همه چیز آن ها از حد اعتدال بیرون و در مسیر افراط و اسراف است. (2)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا\* وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛ (3)

«ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است. و از آن چه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است.»

ص: 81

1- «فرط» به معنی تجاوز از حد است، و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسراف متوجه گردد به آن «فرط» می گویند.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ص: 416.

3- احزاب / 1 و 2.

قرآن می فرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ \* فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ \* وَذُؤُوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ \* وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ \* هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ \* مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ \* أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ \* إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* سَنَسِيحُهُ عَلَى الْخُرطوم»؛ (1) «پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد! حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن! آن ها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آن ها (هم) نرمش نشان دهند (نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق)! و از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن، کسی که بسیار عیب جوست و به سخن چینی آمد و شد می کند، و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناه کار است؛ علاوه بر این ها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است! مبادا به خاطر این که صاحب مال و فرزندان فراوان است (از او پیروی کنی)! هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: این ها افسانه های خرافی پیشینیان است! (ولی) ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم!»

#### تفسیر

باز برای تأکید بیش تر می فرماید: «پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاه تر است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد»؛ «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ».

ص: 82

چرا که راه راه او است، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اطمینان بیش تر می دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضلالتند.

در حدیث مستندی آمده است هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد به مذمت علی (علیه السلام) پرداختند، و گفتند: محمد مفتون او شده است، این جا بود که خداوند «ن وَالْقَلَمِ» را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که ای محمد (صلی الله علیه و آله) تو مفتون و مجنون نیستی - تا آن جا که فرمود - خداوند می داند کسانی را که گمراه شده اند اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد اشاره به علی ع (1).

## نکته ها

### 1. نقش قلم در حیات انسان ها

از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر - چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم - پیدایش خط، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگ ها بود، و همان بود که دوران تاریخ را از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلمها بسته است.

«قلم» حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علما، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از

ص: 83

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 334.

طریق لوح و قلم حاصل شده است! قلم انسان هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان، زندگی می کنند پیوند می دهد، گویی همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ، و در تمام صفحه روی زمین در يك کتابخانه بزرگ جمع می بینی! «قلم» رازدار بشر، و خزانه دار علوم، و جمع آوری کننده تجربیات قرون و اعصار است، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است، زیرا همیشه سوگند به يك امر بسیار عظیم و پرازش یاد می شود.

و البته «قلم» وسیله ای است برای «ما یَسَّ طُرُون» و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است، هم به «ابزار» و هم به «محصول» ابزار.

در بعضی از روایات آمده است که «ان اول ما خلق الله القلم؛ نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود».

این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند(1)

و در کتب اهل سنت به عنوان يك خبر معروف نیز آمده است (2).

و در حدیث دیگری آمده است: «اول ما خلق الله تعالی جوهره؛ نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود.»(3) و در بعضی از اخبار نیز آمده است: «ان اول ما خلق الله العقل؛ نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود.»(4)

توجه به پیوند ویژه ای که در میان «گوهر» و «قلم» و «عقل» است مفهوم «اول بودن» همه آن ها را روشن می کند.

ص: 84

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 389، ح 9.

2- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 30، ص: 78.

3- . همان.

4- . همان.



در ذیل حدیثی که در بالا از امام صادق(علیه السلام) نقل کردیم آمده است که خداوند بعد از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس! و او آن چه را بوده و خواهد بود تا روز قیامت نوشت! گرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است، ولی هر چه هست نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می سازد.

پیشوایان اسلام در احادیث متعددی به یاران خود تأکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر در آورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند(1).

بعضی از دانشمندان گفته اند: البیان بیانان: بیان اللسان، و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام، و بیان الاقلام باقی علی مر الایام؛ بیان دو گونه است: بیان زبان، و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود، ولی بیان قلمها تا ابد باقی است! (2) و نیز گفته اند: «ان قوام امور الدین و الدنیابشئین القلم و السیف و السیف تحت القلم؛ پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است: «قلم» و «شمشیر» و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد!» (3)

همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده:

كذا قضی الله للاقلام مذ بریت

ان السیوف لها مذ ارففت خدم!

«خداوند این گونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد مقدر کرده است که شمشیرهای

ص: 85

1- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 56، ح 14.

2- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 332.

3- همان.

تیز خدمتگزار آن باشند!؛ «این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو و قرار گرفتن تیغ های تیز در خدمت قلم از آغاز کار». (1)

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث در این زمینه می گوید:

إذا أقسم الأبطال يوماً بسيفهم

وعدوه مما يجلب المجد والكرم

كفى قلم الكتاب فخراً ورفعة

مدى الدهر إن الله أقسم بالقلم!

«آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.»؛ «برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر)». (2)

و راستی چنین است چرا که پیروزی های نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد هرگز پایدار نخواهد بود، مغولها در تاریخ ایران بزرگ ترین پیروزی را کسب کردند، ولی چون ملت بی فرهنگی بودند به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.

گرچه این بحث بسیار دامنه دار است، ولی برای این که از روش تفسیری خارج نشویم سخن را با حدیث بسیار پرمعنایی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در این زمینه پایان می دهیم:

«ثلاث تخرق الحجب، و تنتهي الى ما بين يدي الله: صرير اقلام العلماء، و وطى اقدام المجاهدين، و صوت مغازل المحصنات؛ سه صدا است که حجاب ها را پاره می کند و به پیش گاه با عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن،

ص: 86

1- . همان.

2- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 10، ص: 102.

و صدای قدم های مجاهدان در میدان جهاد، و صدای چرخ نخ ریزی زنان پاکدامن! (1)

البته تمام آن چه گفته شد در باره قلمهایی است که در مسیر حق و عدالت، و در صراط مستقیم، گردش می کند، اما قلمهای مسموم و گمراه کننده بزرگ ترین بلا، و عظیمترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.

## 2. نمونه ای از اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هر چند با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهم ترین آن ها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. آن چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنامیم اغراق نگفته ایم، چنان که نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت: هنگامی که مشرکان خون خوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آن ها را صادر کرد، و تمام جنایات آن ها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت ص داستان های زیادی در کتب تفسیر و تواریخ

ص: 87

---

1- بحرانی، یحیی بن حسین، الشهاب فی الحکم و الآداب، ص: 22.

آمده است که همه آن‌ها ما را از بحث تفسیری خارج می‌کند، ولی همین قدر باید بگوئیم: که در حدیثی از حسین بن علی (علیه السلام) آمده است که می‌گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره ویژگی‌های زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) با هم نشینانش چنین بود که دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیب جو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مأیوس نمی‌شد، و هر کس به در خانه او می‌آمد نوמיד بازمی‌گشت: سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی‌کرد، و سرزنش نمی‌فرمود، و از لغزش‌ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد.

هرگز سخن نمی‌گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می‌کردند و تکان نمی‌خوردند، و به هنگامی که ساکت می‌شد آن‌ها به سخن درمی‌آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی‌کردند... هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می‌گفت و درخواستی می‌کرد تحمل می‌نمود، و به یارانش می‌فرمود: هر گاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد(1).

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده

ص: 88

---

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الأخبار، ص: 83.

جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق «لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ» همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در این جا به چند روایت اشاره می کنیم:

1. در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق؛ من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم.»<sup>(1)</sup>

به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همین تکمیل اخلاق فضیله است.

2. در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«انما المؤمن لیدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل و صائم النهار؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزه دار است.»<sup>(2)</sup>

3. و باز از همان حضرت آمده است که فرمود:

«ما من شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست.»<sup>(3)</sup>

4. و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطون اکنافا، الذین یالفون و یؤلفون،

ص: 89

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 333.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 333.

3- . همان.

و ابغضکم الی اللہ المشاؤون بالنمیمة، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبراء العثرات؛ از همه شما محبوب تر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آن ها می جوشند، و از همه شما مغبوض تر نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدایی می افکنند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند.»(1)

5. در حدیث دیگری از پیامبر(صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«اکثر ما یدخل الناس الجنة تقوی اللہ و حسن الخلق؛ بیش ترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است.»(2)

6. در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) آمده است:

«ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا؛ از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کامل تر باشد.»(3)

7. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) آمده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«علیکم بحسن الخلق، فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محالة؛ بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است.»(4)

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت،

ص: 90

---

1- . همان.

2- . قمی، عباس، سفینة البحار، ج 1، ص: 410.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 8، ص: 506، ح 21.

4- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 10، ص: 108.

وسيله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و همطراز عبادت‌های شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

## از آن‌ها که دارای این صفاتند پیروی مکن

بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در آیات گذشته آمده بود در این آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می‌پردازد تا در يك مقایسه، فاصله میان این دو کاملاً روشن شود.

نخست می‌فرماید: «از این تکذیب‌کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می‌کنند اطاعت و پیروی مکن»؛ «فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِّبِينَ».

آن‌ها مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده‌اند، و اطاعت از چنین کسانی حتی در يك کلام نتیجه‌ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

سپس به تلاش و کوشش آن‌ها برای سازش کشیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده می‌افزاید: «آن‌ها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آن‌ها هم نرمش نشان دهند»؛ «وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيَدَّهِنُونَ».

نرمش و انعطاف به معنی صرف نظر کردن از قسمتی از فرمان‌های خدا به خاطر آنان.

مفسران نقل کرده‌اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤسای مکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به پیروی از آئین نیاکان و شرك و بت پرستی دعوت کردند، خداوند او را از اطاعت آن‌ها نهی کرد (1).

ص: 91

---

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 30، ص: 85.

بعضی دیگر نقل کرده اند که «ولید بن مغیره» که از سران بزرگ شرك بود اموال عظیمی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او خواهد داد! (1) از لحن آیات و از آن چه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امتیازاتی از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشانند- همان گونه که روش همه طرف داران باطل در طول تاریخ است- لذا گاه اموال عظیم، و گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند، و در حقیقت روح پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با مقیاس وجود خود اندازه-گیری و مقایسه می نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار داده که هرگز کم ترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنان که در آیه 49 سوره مائده می خوانیم: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ «در میان آن ها (اهل کتاب) بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس های آن ها پیروی مکن، و بر حذر باش که تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند».

«یدهنون» از ماده «مداهنه» در اصل از «دهن» به معنی «روغن» گرفته شده، و در این گونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است.

و معمولاً این تعبیر در مورد انعطافهای مذموم و منافقانه به کار می رود.

سپس بار دیگر از اطاعت آن ها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر يك به تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد، می فرماید:

ص: 92



«اطاعت از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن»؛ «وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ».

«حلاف» به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد، و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند، و معمولاً این گونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند. «مهین» از «مهان» به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغ گویا شرویر تفسیر کرده اند.

سپس می افزاید: «کسی که بسیار عیب جو و سخن چین است»؛ «هَمَّازٌ مَشَّاءٌ بِنَمِيمٍ».

«هماز» از ماده «همز» (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیب جویی نمودن است.

«مَشَّاءٌ بِنَمِيمٍ»؛ کسی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند (باید توجه داشت که این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده که از نهایت اصرار آن ها در این کارهای زشت حکایت می کند).

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف می گوید: «کسی که بسیار از کار خیر جلوگیری می کند، و تجاوزگر، و گنه کار است»؛ «مَنْعٌ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ»؛ نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران، به علاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای

هر انسانی تعیین کرده، و اضافه بر این صفات، آلوده هر گونه گناهی نیز هست، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است.

و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «او بعد از همه این‌ها پرخور، و بدنام است»؛ «عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ».

«عتل» به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به کسی می‌گویند که بسیار غذا می‌خورد، و همه چیز را به سوی خود می‌کشد، و دیگران را از آن باز می‌دارد.

بعضی دیگر «عتل» را به معنی انسان بد خوی کینه توز خشن، یا انسان بی‌حیای بد خلق تفسیر کرده‌اند.

«زнім» کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می‌دهند در حالی که از آن‌ها نیست، و در اصل از «زنمه» (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می‌گویند که آویزان است، گویی جزء گوش نیست و به آن وابسته است.

تعبیر به «بَعْدَ ذَلِكَ» اشاره ای به این معنی است که این دو صفت از صفات سابق زشت تر و نکوهیده تر است، چنان که جمعی از مفسران از آن استفاده کرده‌اند.

خلاصه این که خداوند در این جا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و اخلاق رذیله آن‌ها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می‌سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه افرادی بوده‌اند، افرادی دروغ گو، پست، عیب جو، سخن چین، متجاوز گنه کار، بی‌اصل و نسب، و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی‌رود.

در آیه بعد هشدار می دهد «مبادا به خاطر این که آن ها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آن ها نرم و تسلیم شوی، و از آن ها اطاعت کنی»؛ «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ».

بدون شك پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این معنی، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچ کس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنا بر این جمله فوق تتمه ای است برای آیه «وَلَا تُطِغْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ»، ولی بعضی گفته اند این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است، یعنی:

غرور ناشی از ثروت و نفرت بسیار آن ها را به این ردائل اخلاقی می کشاند، و به همین دلیل در بسیاری از ثروت مندان و قدرتمندان بی ایمان همه این صفات دیده می شود، ولی لحن آیات با تفسیر اول مناسب تر است، و به همین دلیل غالب مفسران نیز آن را برگزیده اند.

آیه بعد عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند در برابر آیات الهی نشان می دهد، و می گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود و می گوید: این ها افسانه های خرافی پیشینیان است!»؛ «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ».

و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد، و آن ها را به دست فراموشی می سپرد، و دیگران را نیز اغوا می کند، و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت این گونه افراد.

آخرین آیه مورد بحث از یکی از مجازات های این گروه پرده برداشته، می افزاید: «به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم!»؛ «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ».

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آن ها، زیرا «اولاً» تعبیر به «خرطوم» (بینی) که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود، تحقیر روشنی برای آن ها است، و «ثانیاً» بینی در لغت عرب معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است همان گونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید؛ «ثالثاً» علامت گذاردن مخصوص حیوانات است، حتی در حیوانات در صورت آن ها مخصوصاً بر بینی آن ها علامت گذاری نمی شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است، همه این ها با بیانی رسا می گوید:

خداوند این چنین افراد طغیان گر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوایی آن ها را در همه جا به صدا در می آورد که عبرت همگان گردند.

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که نظیر و مانند نداشت، و رسوایی در آخرت از آن هم پیش تر است.

بعضی از مفسران گفته اند که بیش تر آیات این سوره ناظر به «ولید بن مغیره» یکی از سران معروف شرك می باشد، ولی مسلماً این معنی مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست (1).

ص: 96

1- . بعضی گفته اند که علامت نهادن بر بینی در میدان جنگ بدر عملاً صورت گرفت و ضربه بر بینی بعضی از سردمداران کفر وارد گشت به طوری که علامت آن باقی ماند، اگر منظور شخص «ولید بن مغیره» باشد تاریخ می گوید او قبل از جنگ بدر با خواری از دنیا رفت، و اگر غیر از او باشد ممکن است، در خطبه معروف امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مسجد شام نیز آمده است: «انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله؛ من فرزند کسی هستم که بر خرطوم های مشرکان کوبید تا "لا اله الا الله" گفتند (منظور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است)» (مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 45، ص: 138). این تعبیر با توجه به آیه مورد بحث که خداوند می گوید، ما بر خرطوم او علامت می گذاریم معنی جالبی دارد و نشان می دهد اراده الهی به دست بنده خاصش علی (علیه السلام) اجرا شد.

## ردائل اخلاقی

آیات فوق گرچه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ولی در عین حال الگویی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤمنان راستین باید به دقت مراقب باشند به آن ها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تأکیدهای بسیاری شده است، از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«آیا شما را به شریرترین افراد شما خبر دهم، گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: آن هایی که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدایی می افکنند، و برای افراد پاك و بي گناه در جستجوی عیوبند.»<sup>(1)</sup>

مخصوصاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) صریحاً در این زمینه توصیه می کرد و فرمود:

«لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شینا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم

ص: 97

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، باب النمیمة، ح 1.

الصدر؛ احدی از شما در باره هیچ يك از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکنند، چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم.»(1)

و بالآخره در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود:

«لا- یدخل الجنة جواظ، و لا- جعظری، و لا- عتل زنیم؛ سه گروه وارد بهشت نمی شوند، «جواظ»، «جعظری» و «عتل زنیم» راوی می گوید پرسیدم «جواظ» کیست؟ فرمود: «کل جماع مناع؛ هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید، پرسیدم «جعظری» کیست؟ فرمود افراد خشن و تندخو، پرسیدم: «عتل زنیم» کیست؟ فرمود: افراد شکم باره و بد اخلاق، آن ها که بسیار می خورند و می پوشند و بیدادگر و ظالمند.»(2)

## 11. مداهنه و سازش کاری با کفار، ممنوع

### اشاره

از تفاوت های روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه حاضرند در مقابل امتیازاتی که می گیرند امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافی صرف نظر کنند، مرام و عقائد آن ها چیز مقدسی برای آن ها نیست، و دائماً روی آن معامله می کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»؛ «آن ها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همان گونه که آن ها مداهنه و معامله می کنند تو هم مداهنه کنی».

ولی گروه اول هرگز معامله گر نیستند، آن ها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ

ص: 98

1- . قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 8، ص: 230.

2- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 394.

بهایی از دست نمی دهند، و بر سر آن معامله نمی کنند، مداهنه و سازش کاری و این گونه دادوستدهای سیاسی در کار آن ها نیست، و یکی از بهترین نشانه هایی است که می توان سیاست بازان حرف های را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود.

### داستان عبرت انگیز «أَصْحَابِ الْجَنَّةِ»

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروت مندان خودخواه و مغرور بود که بر اثر فزونی مال و فرزندان پشت پا به همه چیز می زنند، در این آیات داستانی را در باره عده ای از ثروت مندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر خیره سری نابود شدند ذکر می کند، داستانی به نظر می رسد در آن عصر در میان مردم معروف بوده، و به همین دلیل به آن استشهدا شده است.

نخست می فرماید: «ما آن ها را آزمودیم همان گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم»؛ «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ».

در این که باغ کجا بوده؟ در سرزمین یمن در نزدیکی شهر بزرگ صنعاء؟

یا در سرزمین حبشه؟ یا در میان بنی اسرائیل در سرزمین شام؟ و یا طائف؟ گفتگو است، ولی مشهور همان یمن است.

ماجرا چنین بود که این باغ در اختیار پیر مرد مؤمن قرار داشت، او به قدر نیاز از آن برمی گرفت، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندان گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم، چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم! و به این ترتیب تصمیم

گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند محروم سازند، و سرنوشت آن ها همان شد که در این آیات می خوانیم:

می گوید: «ما آن ها را آزمودیم، آن زمان که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبح گاهان و دور از انظار مستمندان بچینند»؛ «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» (1).

«و هیچ از آن استثنا نکنند» و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند؛ «وَلَا يَسْتَشُونَ».

این تصمیم آن ها نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آن ها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می تواند کمی از محصول یک باغ پر درآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته اند منظور از عدم استثناء این است که آن ها «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» نگفتند، یعنی آن قدر مغرور بودند که گفتند می رویم و این کار را می کنیم حتی خود را از گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» بی نیاز دیدند، ولی تفسیر اول صحیح تر است (2).

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «به هنگام شب، در آن موقع که همه آن ها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند»؛ «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ».

آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که «آن باغ خرم و سرسبز هم چون شب سیاه و ظلمانی گردید» و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند؛ «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ».

ص: 100

1- «یصر من» از ماده «صرم» (بر وزن شرم) به معنی چیدن میوه است، و به معنی قطع کردن به طور مطلق، و هم چنین محکم کردن کار نیز آمده است.

2- زیرا علاوه بر تناسب خاصی که معنی اول با اصل ماجرا دارد، اگر معنی دوم منظور بود باید به جای «وَلَا يَسْتَشُونَ» و «لَمْ تَسْتَشِنُوا» گفته شود.



«طائف» از ماده «طواف» در اصل به معنی کسی است که بر گرد چیزی می گردد، ولی گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در این جا همین است. «صریم» از ماده «صرم» به معنی «قطع» است و در این جا به معنی «شب ظلمانی»، یا «درخت بدون میوه» یا «خاکستر سیاه» است: زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همان گونه که روز با فرارسیدن شب، و لذا گاهی به شب و روز «صریمان» می گویند، به هر حال منظور این است که آن چنان این بالای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را يك جا آتش زد، و چیزی جز مستی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هر گاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود.

به هر حال صاحبان باغ به گمان این که درخت های پربارشان آماده برای چیدن میوه است «در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند»؛ «فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ» (1).

و گفتند: «به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید!»؛ «أَنْ اغْدُوا عَلَي حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ».

«اغدوا» از ماده «غدوة» به معنی اول روز است، و لذا به غذایی که در آغاز روز خورده می شود (صبحانه) «غداء» می گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی «غداء» به ناهار گفته می شود).

ص: 101

---

1- . «تنادوا»؛ «راغب» در «مفردات» می گوید: اصل «نداء» از «ندی» (بر وزن عنا) به معنی رطوبت گرفته شده، زیرا معروف است کسانی که دهانشان رطوبت کافی دارد به راحتی سخن می گویند، و کلامی فصیح (و صدایی رسا) دارند.

به این ترتیب «آن‌ها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می‌گفتند»؛ «فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ».

«که مواظب باشید امروز حتی يك فقير وارد بر شما نشود!»؛ «أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ».

و چنان آهسته سخن می‌گفتند که صدای آن‌ها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه چینی، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر کردن شکم خود، به سراغ آن‌ها برود! چنین به نظر می‌رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه چینی باغ شروع شود و بهره‌ای عائد آن‌ها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچ‌کس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده، و هنگامی فقرا با خبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

و به این ترتیب «آن‌ها صبح گاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند»؛ «وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ».

«حرد» (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است، آری آن‌ها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آن‌ها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سال‌هایی که باران قطع می‌شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده به کار می‌رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آن‌ها به کجا انجامید:

### سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات ادامه داستان «أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» است که در آیات پیشین گذشت

صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، و دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی يك فقير بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشینند، صبح گاهان به راه افتادند اما بی خبر از این که صاعقه ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آن ها در خواب بوده اند باغ را تبدیل به يك مشت خاکستر کرده است.

قرآن می گوید: «هنگامی که آن ها باغ خود را دیدند چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند این باغ ما نیست، ما راه را گم کرده ایم!»؛ «فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ».

منظور از «ضالون» ممکن است گم کردن راه باغ باشد، چنان که در بالا گفتیم، و یا گم کردن راه حق، چنان که بعضی احتمال داده اند، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

سپس افزودند: «بلکه ما محرومان واقعی هستیم»؛ «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم، اما خودمان از همه بیش تر محروم شدیم، هم محروم از درآمد مادی، و هم برکات معنوی که از طریق انفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.

«در این میان یکی از آن ها که از همه عاقلتر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید»؛ «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ».

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، و از مخالفت او پرهیزید، شکر نعمت او را به جا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟، ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید! از این آیه استفاده می شود که در میان آن ها فرد مؤمنی بود که آن ها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش

نمی داد، اما پس از این حادثه دردناک، زبان او گشوده شد، و منطقتش تیزتر و برنده تر گشت، و آن ها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت. آن ها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند، و «گفتند منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم و ستم گر بودیم» هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران؛ «قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ».

تعبیر به «اوسط» در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی کرده اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پر محتوایی نیست، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است.

تعبیر به «لَوْ لَا تَسَبَّحُونَ» (چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟) از این جهت است که ریشه همه اعمال نیک ایمان و معرفه الله و تسبیح و تنزیه خدا است.

بعضی نیز تسبیح را در این جا به معنی شکر نعمت کرده اند که لازمه آن بهره مند ساختن محرومان است، ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه جمع است.

و اما تسبیح آن ها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می خواهند "خدا" را در مورد این بلائی عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد از هر گونه ظلم و ستمی منزه شمرند، و بگویند خداوندا! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم، اما کار تو عین عدالت و حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز قبل از اقرار به ظلم همین تسبیح دیده می شود،

چنان که در داستان یونس (علیه السلام) می خوانیم: موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار گرفت گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ (1) «معبودی جز تو نیست، منزهی، من از ظالمان و ستم گران بودم».

«آن ها رو به هم کردند و شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند»؛ «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ».

و احتمالاً هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می انداخت، و او را شدیداً سرزنش می کرد که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی؟ و گرنه ما اینقدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم! آری این چنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند که در عین اعتراف به گناه، هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد، شاید به این دلیل که در این گونه موارد معمولاً یکی پیشنهاد می کند، و دیگری تأیید می نماید، و یکی اجرای آن را بر عهده می گیرد و دیگری با سکوت خود ابراز رضایت می کند، ولی روشن است که همه آن ها شریک جرم و دخیل در گناهند.

سپس می افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شد، و «گفتند: وای بر ما که طغیان گر بودیم!»؛ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ».

آن ها در مرحله قبل اعتراف به «ظلم» و ستم کردند، و در این جا اعتراف به «طغیان» و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از ظلم، زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد، ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیان گر اصلاً زیر بار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.

ص: 105

این احتمال نیز وجود دارد که ظلم اشاره به «ظلم بر خویشتن» است، و طغیان اشاره به «تجاوز بر حق دیگران».

این نکته نیز قابل توجه است که عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند گاه «ویس» می گوید و گاه «ویح» و گاه «ویل» که اولی در مصیبت خفیف است، و دومی شدیدتر، و سومی اشد آن ها است، و این نشان می دهد که صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنشها می دانستند.

سرانجام آن ها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آوردند، و گفتند: «امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، و باغستان بهتر از این باغ به جای آن در اختیار ما بگذارد»؛ «عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا». «چرا که ما به سوی او روی آورده ایم، و به ذات پاکش دل بسته ایم، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم»؛ «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ».<sup>(1)</sup>

آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند، و در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند حق شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند موقتاً بیدار می گردند اما همین که طوفان فرو نشست باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟

در این زمینه در میان مفسران گفتگو است، آن چه از لحن آیه بعد احتمالاً

ص: 106

---

1- . «راغبون» از ماده «رغبت» است، این ماده هر گاه با «الی» یا «فی» متعدی شود به معنی تمایل به چیزی است، و هر گاه با «عن» متعدی شود به معنی انصراف و بی اعتنائی نسبت به چیزی است.

استفاده می شود این است که توبه آن ها به خاطر این که شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی در بعضی از روایات می خوانیم که آن ها از روی خلوص نیت توبه کردند، و خداوند توبه آن ها را قبول کرد، و باغی بهتر به آن ها عنایت فرمود که مخصوصاً درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت. (1)

## 12. بیانات رهبر معظم انقلاب در مورد جهاد کبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ابي القاسم المصطفى محمد و على آله الاطيبين الاطهرين المنتجبين سيما بقیة الله فی الارضین.

روز شیرین و زیبایی است برای من در میان شما جوانان عزیز و انقلابی با دل های پاک و جان های پرانگیزه که حقیقتاً برای آینده این کشور و آینده این انقلاب امیدهای فراوانی را شما به وجود می آورید. اولاً میلاد مسعود قطب عالم امکان حضرت مهدی (عجل الله فرجه و ارواحنا فداه) را تبریک عرض میکنم؛ ان شاء الله همه تان امروز و فردا جزو منتظران واقعی و یاران حقیقی آن بزرگوار باشید.

روز سوم خرداد هم از روزهای فراموش شدنی نیست؛ از روزهایی است که در تاریخ کشور ما و در تاریخ انقلاب اسلامی عزیز ایران این روز میدرخشد. نماد است؛ نماد پیروزی حق بر باطل و نماد قدرت الهی و دست قدرتی که امام بزرگوار فرمودند: دست قدرتی دارد ما را حمایت می کند. چنین روزی است روز سوم خرداد و روز آزادی خرمشهر. به شما فارغ التحصیلان عزیز، همچنین به شما سردوشی بگیران

ص: 107

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 374.

عزیز تبریک عرض میکنم. راه خوبی را آغاز کرده اید؛ وارد مسیر خوبی شده اید؛ خداوند به شما توفیق بدهد ان شاءالله؛ این راه را با جدّیت، با عزم راسخ، با انگیزه ای مضاعف ان شاءالله پیش ببرید.

در مورد فتح خرّمشهر، اغلب شما جوان ها آن روز نبودید یا اگر هم بودید کودک بودید خیلی، کوچک بودید؛ روز فتح خرّمشهر حادثه عظیمی بود. شاید هنوز چند ساعت از خبر نگذشته بود که بنده از ساختمان ریاست جمهوری میرفتم طرف بیت امام که خدمت امام (رضوان الله تعالی علیه) برسم. در این خیابان و سر راه، مردم غوغا کرده بودند؛ مثل یک راه پیمایی، مثل یک تظاهرات بود. ماشین ما را که میدیدند، می آمدند جلو تبریک میگفتند. در همه کشور یک جشن عمومی خودجوش به وجود آمد؛ مسأله این قدر مسئله مهمی بود.

البته مردم آن روز غالباً نمیدانستند چه اتفاقی افتاده است که این فتح به وجود آمده. از آن فداکاری ها، از آن ریزه کاری ها، از آن تلاش های عجیب و باورنکردنی، مردم اطلاع نداشتند؛ امروز هم خیلی ها اطلاع ندارند. من توصیه میکنم این کتاب هایی که درباره جزئیات عملیات «الی بیت المقدس» هست که به فتح خرّمشهر منتهی شد، همچنین بقیه عملیات -«فتح المبین» و دیگر عملیات- را همه بخوانند؛ بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده. بنده یک وقتی تشبیه کردم دفاع مقدس را به یک تابلوی خیلی بزرگ و باشکوهی که آن بالا نصب کرده اند؛ ما از این پایین آن تابلو را می بینیم و تحسین میکنیم؛ اما اگر نزدیک برویم، ریزه کاری هایی که در این تابلو به کار رفته، هنرمندی هایی که به کار رفته، جزئیاتی که در این تابلو هست، آن به هم آمیختگی رنگ های مختلف، نقشهای مختلف،



قلم‌های مختلف را ببینیم، ده برابر تحسین ما بیش تر خواهد شد. این کتاب‌هایی که نوشته اند، این جزئیات را در واقع برای ما که از دور این تابلو را دیده ایم، تشریح می‌کنند. خب، حادثه بزرگی بود. اما بزرگ تر از این حادثه، این بود که امام (رضوان الله علیه) - آن مرد خدا، آن حکیم الهی به معنای واقعی کلمه - وقتی خرّمشهر آزاد شد، وقتی این همه مجاهدت به بار نشست، این همه جوان‌ها عرق ریختند، این همه شهید دادیم، این همه زحمت کشیدیم، فرمود که خرّمشهر را خدا آزاد کرد؛ خرّمشهر را خدا آزاد کرد! این مهم است؛ معنای این چیست؟ معنای این آن است که اگر شما مجاهدت کردید، قدرت خدا می‌آید پشت شما. لشکر بی‌عقبه، کاری نمی‌تواند بکند؛ لشکری که عقبه دارد، نیروی احتیاط دارد، نیروی ذخیره فراوان دارد، همه کار می‌تواند بکند. حالا اگر لشکری عقبه اش، ذخیره اش عبارت بود از قدرت الهی، این لشکر دیگر شکست بخور است؟ امام این را به ما فهماند؛ فهماند که وقتی مجاهدت می‌کنید، وقتی تنبلی نمی‌کنید، وقتی وارد میدان می‌شوید، وقتی نیروهای خودتان را به صحنه وارد می‌کنید، اینجا قدرت خدا است که پشت سر شما است، لذا خرّمشهر را خدا آزاد می‌کند. با این منطق، همه دنیا مسخر استکبار را هم خدا می‌تواند آزاد کند. با این منطق، فلسطین هم می‌تواند آزاد بشود. با این منطق، هر ملّتی می‌تواند مستضعف نماند؛ به شرطی که این منطق تحقّق پیدا کند. وقتی ما این منطق را داشتیم، شکست ناپذیر می‌شویم. وقتی با این منطق وارد میدان شدیم، ترس و مرعوب شدن نخواهد بود؛ قدرت نظامی یا تبلیغاتی یا پولی و مالی و اقتصادی قدرت‌ها در مقابل ما، دیگر ترسناک و هولناک نخواهند بود؛ متّکی هستیم به قدرت

خدا. البته قدرت خدا پشت سر آدم های تنبل نمی آید؛ پشت سر ملت هایی که حاضر نیستند فداکاری کنند نمی آید. قدرت خدا پشت سر آن کسانی می آید که وارد میدان می شوند، حرکت می کنند، تلاش می کنند، خودشان را برای همه کار آماده می کنند؛ این ها متکی اند به قدرت الهی.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»؛ (1)

این آیه قرآن است؛ خدا، مولای شما است؛ شما مولایی دارید که همه عالم وجود تحت قدرت او است؛ این مولای شما است و کافرین ندارند.

در جنگ بدر وقتی که کفار بنا کردند شعار دادن و بتهای خودشان را اسم آوردن، پیغمبر فرمود به مسلمان ها بگویند: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ؛ خدا مولای ما است، پشتیبان ما است، قدرت ما متکی به قدرت او است و شما ندارید این را؛ همین جور هم شد.

الان 37 سال، 38 سال است که دارند از همه امکانات استفاده می کنند برای این که این رویش مبارک را، این جمهوری اسلامی را، این انقلاب مجسم را شکست بدهند و نتوانسته اند؛ اللَّهُ مَوْلَانَا. ملت ایران در صحنه است؛ به یک عده آدم های کنارنشسته تق زنی غرزن یا پیرو شهوات نگاه نکنید؛ ملت در صحنه است، ملت در میدان است. در میان این ملت، زمره عظیمی حضور دارند که حاضرند جانشان را فدا کنند؛ این همان چیزی است که قدرت خدا را می آورد پشت سر انسان؛ این یعنی جنگ نامتقارن.

معنای جنگ نامتقارن این است که دو طرف جنگ از منابع مختلف الحالی،

ص: 110

با هویت‌های مختلف برخوردارند؛ این جنگ نامتقارن است؛ یعنی هرکدام از این دو طرف امکاناتی دارند، منابع قدرتی دارند که طرف دیگر آن را ندارد. ما با استکبار جهانی در حال جنگ نامتقارنیم؛ چرا؟ ممکن است او یک امکاناتی داشته باشد که ما نداشته باشیم اما ما هم امکاناتی داریم که او ندارد؛ آن امکان چیست؟ توکل، اعتماد به خدا، اعتماد به پیروزی نهایی، اعتماد به قدرت انسان، به قدرت اراده انسان مؤمن؛ این را ما داریم؛ این شد جنگ نامتقارن. در جنگ نامتقارن اراده‌ها هستند که با هم می‌جنگند؛ هر اراده‌ای غلبه پیدا کرد، پیروز خواهد شد. در میدان، اراده را ضعیف نکنید؛ در میدان نبرد، اراده را دچار تزلزل نکنید؛ اگر یک طرف جنگ در میدان نبرد اراده اش سست شد، قطعاً شکست خواهد خورد. نگذارید اراده تان سست بشود، نگذارید تبلیغات دشمن و وسوسه‌های دشمن، در اراده و عزم راسخ شما تزلزل ایجاد کند؛ این اراده مستحکم را نگه دارید؛ این ضامن پیروزی است.

امروز جنگ نظامی مطرح نیست؛ امروز برای کشور ما جنگ نظامی سنتی و متعارف احتمال بسیار بسیار ضعیفی است لکن جهاد باقی است؛ جهاد یک چیز دیگر است. جهاد فقط به معنای قتال نیست، فقط به معنای جنگ نظامی نیست؛ جهاد یک معنای بسیار وسیع‌تری دارد. در بین جهادها جهادی هست که خدای متعال در قرآن آن را «جهاد کبیر» نام نهاده: «وَجِهْدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ در سوره مبارکه فرقان است؛ «بِه» یعنی به قرآن، «جِهْدْهُمْ بِه» یعنی به وسیله قرآن با آن‌ها جهاد کن؛ جهاداً کبیراً. این آیه در مکه نازل شده. درست توجه کنند جوان‌های عزیز! در مکه جنگ نظامی مطرح نبود؛ پیغمبر و مسلمان‌ها مأمور به جنگ نظامی نبودند، کاری که آن‌ها میکردند کار دیگری بود؛ همان کار دیگر است که خدای

متعال در این آیه شریفه می گوید: وَ جِهْدُهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا. آن کار دیگر چیست؟ آن کار دیگر، ایستادگی و مقاومت و عدم تبعیت است.

«فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِينَ وَ جِهْدُهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ (1)

از مشرکین اطاعت نکن. اطاعت نکردن از کفار همان چیزی است که خدای متعال به آن گفته جهاد کبیر. این تقسیم بندی غیر از تقسیم بندی جهاد اکبر و جهاد اصغر است: جهاد اکبر که از همه سخت تر است، جهاد با نفس است، همان چیزی است که هویت ما را، باطن ما را حفظ می کند؛ جهاد اصغر، مجاهدت با دشمن است، منتها در بین جهاد اصغر یک جهاد هست که خدای متعال آن را «جهاد کبیر» نام نهاده که آن همین است. «جهاد کبیر» یعنی چه؟ یعنی اطاعت نکردن از دشمن، از کافر؛ از خصمی که در میدان مبارزه با تو قرار گرفته اطاعت نکن. اطاعت یعنی چه؟ یعنی تبعیت؛ تبعیت نکن. تبعیت نکردن در کجا؟ در میدان های مختلف؛ تبعیت در میدان سیاست، در میدان اقتصاد، در میدان فرهنگ، در میدان هنر. در میدان های مختلف از دشمن تبعیت نکن؛ این شد «جهاد کبیر».

این تبعیت نکردن آن قدر مهم است که خدای متعال پیغمبر خود را مکرر به آن توصیه می کند. آیه تکان دهنده اول سوره مبارکه احزاب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ»؛ (2) می فرماید: «اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ»! پیغمبر! تقوا داشته باش و از کافران تبعیت نکن؛ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، ما می دانیم مشکلات تو

ص: 112

1- . فرقان / 52.

2- . احزاب / 1.

راه، ما می دانیم فشارهایی که بر تو وارد می کنند تا تو را وادار به تبعیت کنند - تهدید می کنند، تطمیع می کنند - اما شما مراقب امر و نهی الهی باش، اِتَّقِ اللَّهَ، حواست جمع باشد.

«وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ»؛ این اطاعت نکردن از کافرین، آن چیز بزرگ و مهمی است که خدای متعال با این لحن با پیغمبرش حرف می زند.

خب، اطاعت از کافرین نکن، پس چه کار کن؟

«وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛ (1)

می فرماید: از آن ها تبعیت نکن؛ تو برنامه داری؛ تو برنامه کار داری، برنامه زندگی داری؛ وحی الهی تو را تنها نگذاشته است؛ قرآن در اختیار تو است، اسلام در اختیار تو است، برنامه اسلام در اختیار تو است؛ این راه را برو. ببینید این ها همه آیات اول سوره احزاب است؛ پشت سر هم؛ اول:

«إِتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ»؛ بعد «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ»؛

پشت سر آن، جواب این سؤال است که خب، خطر وجود دارد، فشار می آورند؛

«وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ (2)

در مقابل همه این فشارها به خدا تکیه کن؛ به خدا تکیه کن. توکل معنایش این نیست که کار را رها کنی بنشینید تا خدا بیاید عوض شما کار را انجام بدهد؛ این نیست؛ توکل این است که شما راه بیفتید، عرق بریزید، تلاش کنید، آن وقت

ص: 113

1- . احزاب / 2.

2- . احزاب / 3.

یقین داشته باشید که خدای متعال شما را کمک خواهد کرد؛ امروز مسئله جمهوری اسلامی این است.

مسئله جمهوری اسلامی این است که دشمن مستکبر، درصدد به زانو درآوردن انقلاب است؛ با چه چیزی؟ با نفوذ دادن فرهنگ خود، با فشار اقتصادی خود، با انواع و اقسام تلاش های سیاسی خود، با گستره عظیم تبلیغات خود، و با عوامل خانی که در اختیارش هستند، درصدد تکان دادن فضای جمهوری اسلامی است تا آن را به تبعیت بکشانند. آن چه استکبار را از جمهوری اسلامی به شدت غضبناک می کند، مسلمان بودن مردم ایران نیست؛ آن، عبارت است از این که مردم به خاطر این مسلمان بودن، حاضر نیستند زیر بار استکبار بروند؛ حاضر نیستند تبعیت کنند؛ این است که دشمن را غضبناک می کند. سعی می کنند این را زیر پوشش هایی بپوشانند اما واقعیت قضیه این است. مسئله هسته ای بهانه بود، حتی مسئله موشک ها - این قضیه موشک ها که راه انداخته اند، «موشک، موشک» که البته هیچ فایده ای هم ندارد و هیچ غلطی هم نمی توانند بکنند - بهانه است؛ مسئله حقوق بشر، مسائل گوناگون دیگر، همه بهانه است. مسئله، عدم تبعیت است.

اگر جمهوری اسلامی حاضر بود تبعیت استکبار را قبول بکند، با موشکش هم میساختند، با انرژی هسته ای و انواع و اقسام چیزهایی که در این زمینه وجود دارد میساختند و اسم حقوق بشر را هم اصلاً نمی آوردند. جمهوری اسلامی، با تعلیم الهی، حاضر نیست از دشمن مستکبر کافر تبعیت بکند، از جبهه کفر و استکبار تبعیت بکند؛ این است علت اصلی؛ همه تلاششان برای این است.

البته سعی می کنند این را به زبان نیاورند اما گاهی اظهاراتشان آن ها را لو میدهد. همین چند روز قبل از این، یک مسئول آمریکایی، اتهاماتی را که علیه جمهوری اسلامی هست ردیف کرد: موشک و چه و چه و «ایدئولوژی»! از دستشان در می رود؛ خودشان را لو میدهند.

این ایدئولوژی یعنی تفکر؛ تفکر اسلامی که وادار می کند شما را که زیر بار دشمن کافر و جبهه کفر و استکبار نروید. این است که موجب دشمنی است، و همین است که موجب اقتدار شما است؛ همین است که موجب اقتدار شما است. این انگیزه است که ملت ایران را سرپا نگه داشته است؛ این انگیزه است که عزم راسخ را در ملت ایران نگه داشته است؛ ایستادگی. حفظ هویت انقلابی و اسلامی برای نظام جمهوری اسلامی و برای ملت ایران؛ این آن چیزی است که دشمن از آن به شدت شاکی است؛ چاره ای هم ندارد. خیلی تلاش کردند بلکه بتوانند مراکز تصمیم گیری و تصمیم سازی را به حیطة قدرت خودشان در بیاورند، اما نتوانستند و به توفیق الهی و به حول و قوه الهی نخواهند توانست.

شما پاسدار انقلابید، پاسدار انقلاب. البته همه ملت ایران پاسدار انقلابند یا باید باشند، اما شما سازمانی هستید که به این نام مفتخر و سربلند است: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. این جهاد کبیر را، شما باید سرلوحه کارتان قرار بدهید. امروز هم نسبت به سپاه، از همه بیش تر عصبانی هستند؛ در اسمهایی که می آورند، در فحاشی هایی که می کنند، در تهمت هایی که میزنند، از همه بیش تر، سپاه را آماج این بدگویی ها و این دروغ گویی ها قرار میدهند؛ علت این است که

سپاه نشان داده که ایستاده است. این روحیه و این جهت گیری و این حالت را از دست ندهید.

جوانهای عزیز! بچه های عزیز من! فردا مال شما است، آینده مال شما است؛ شما هستید که باید این تاریخ را با عزت و محفظ نگه دارید؛ شما هستید که این بار مسئولیت را بردوش دارید؛ خرمشهرها در پیش است؛ نه در میدان جنگ نظامی، بلکه در یک می دانی که از جنگ نظامی سخت تر است. البته ویرانی های جنگ نظامی را ندارد؛ بعکس، آبادانی به دنبال دارد، اما سختی اش بیش تر است. این که ما گفتیم اقتصاد مقاومتی، یعنی بخش اقتصادی این سیاست بزرگ و اساسی، مقاومت اقتصادی است. این که گفتیم جوان های مؤمن و حزب اللهی و انقلابی کارهای فرهنگی خودجوش را رها نکنند و دنبال بکنند، و همه دستگاه های فرهنگی کشور را دعوت کردیم و میکنیم که در این جهت حرکت کنند، این، بخش فرهنگی این عدم تبعیت است، این جهاد بزرگ است، جهاد کبیر است. این که از همه استعدادها موجود کشور دعوت میکنیم که استعدادها خودشان را در خدمت پیشرفت این کشور به کار بیندازند و به صحنه بیاورند و به میدان بیاورند و از مسئولان دولتی و سایر مسئولان دعوت میکنیم که از این استعدادها استقبال بکنند، این آن بخش فعال اجتماعی این جهاد کبیر است. این جهاد کبیر ابعادی دارد: «جهدهم به جهاداً کبیراً».

این به معنای قطع رابطه با دنیا نیست؛ بعضی ها برای این که این سیاست الهی را بکوبند، به دروغ می گویند «انقلابیون می گویند با دنیا قطع رابطه کنید»؛ نه، ما قائل به قطع رابطه با دنیا نیستیم، قائل به حصار کشیدن دور کشور هم نیستیم؛



رفت و آمد بکنند، رابطه داشته باشند، مبادله بکنند، دادوستد بکنند، اما هویت و شخصیت اصلی خودشان را از یاد نبرند؛ این حرف ما است: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ مثل نماینده نظام اسلامی حرکت بکنند، مثل نماینده نظام اسلامی سخن بگویند. با همه، با هر جا که مصلحت کشور اقتضا می کند، قرارداد ببندید، اما مثل نماینده ایران اسلامی و نماینده اسلام پشت میز قرارداد بنشینید. همه هوش مندانه حرکت کنند؛ این جهاد هوش مندی لازم دارد، این جهاد اخلاص لازم دارد. این جهاد مثل جهاد نظامی نیست که کسانی در آن جا بدرخشند و چه شهیدشان، چه زنده شان و چه جانبازشان مثل قهرمان نشان داده بشوند - که ماها افتخار میکنیم به این شهدا و این جانبازان و ایثارگران - این جهاد جهادی است که ممکن است کسی خیلی هم زحمت بکشد، اما چهره او را هیچ کس نشناسد؛ اخلاص لازم دارد این جهاد.

امروز، دشمن از این که بتواند به نظام اسلامی ضربه اساسی وارد کند ناامید است، چون می داند در داخل به قدر کافی انگیزه و ایمان و صدق و آمادگی وجود دارد؛ لذا ناامیدند از این که بتوانند ضربه اساسی وارد کنند، اما ناامید نیستند از این که بتوانند نفوذ کنند. ابزارهای نفوذ هم امروز زیاد است.

سعی دارند جوان ایرانی را به شکلی بار بیاورند که خودشان می پسندند. اگر جوان ایرانی به شکل آمریکاپسند و استکبارپسند رشد کرد، آمریکا دیگر برای پیاده کردن نقشه های خود در ایران خرجی و هزینه ای نخواهد داشت؛ این جوان خودش مثل نوکر بی جیره و مواجب برای آن ها کار خواهد کرد؛ میخواهند جوان ایرانی را این جوری بار بیاورند. چهار تا آدم بی هویت جوری حرف زدند و جوری عمل کردند

که یک آمریکایی چند سال قبل آمد ایران و وقتی برگشت، گفت کسانی در ایران هستند که اسلحه دستشان است و منتظر دستور ما هستند که شلیک کنند! چهار تا آدم بی هویت را دیده بود، فریب خورده بود. مشکل بزرگ آمریکایی ها این است که کشور ما را نمی شناسند، مردم ما را نمی شناسند، نمی توانند هم بشناسند. مشکل استکبار این است که بیش تر به ظاهر نگاه می کند؛ به رنگ ولعاب ظاهری نگاه می کند، اما باطن را نمی تواند ببیند. اقتدارش هم اقتدار ظاهری و اقتدار بر جسم ها است؛ بر دل ها نمی تواند آن چنان که مایل است اقتدار پیدا کند. اشتباه کردند. اما از نفوذ کردن ناامید نیستند؛ میخواهند نفوذ کنند، میخواهند دل ها را تسخیر کنند، میخواهند ذهنها را تغییر بدهند.

این یک وظیفه بزرگ بر دوش همه غم خواران ملت ایران و غم خواران کشور، از جمله شما جوان های عزیز پاسدار و سازمان بزرگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قرار میدهد. کار شما فقط جنگیدن نیست؛ سپاه پاسداران، پاسدار انقلاب است. البته جنبه نظامی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مطلقاً نباید تضعیف بشود؛ همچنان که شایسته یک سازمان نظامی است، باید به بهترین وجه و در نوترین شکل و مبتکرانه ترین گونه کار ادامه داشته باشد؛ اما فقط این نیست. وظیفه تبیین، امروز بر دوش همه است؛ از جمله بر دوش شما. این که بنده روی تبیین این همه تکیه میکنم، برای خاطر این است که امروز این جهاد کبیر به میزان زیادی متوقف به تبیین است؛ تبیین، بیان کردن، روشن گری؛ امروز روشن گری لازم است.

سعی کنید ذهنها را با عمق یابی، به اعماق حقایق و مسائل برسانید. این دانشگاه شما می تواند کارهای بزرگی را در این زمینه انجام بدهد و می تواند تبیین

را یکی از برنامه های اساسی خودش قرار بدهد؛ هم در بین مجموعه خودی، هم در قلمرو وسیع تری، تا آنجایی که امکاناتش اجازه بدهد.

شعارهای انقلاب را باید حفظ کرد؛ این یکی از هدفها است. یکی از کارهای بزرگ و یکی از بخشهای بزرگ این جهاد عظیم - جهاد بزرگ - عبارت است از حفظ شعارهای انقلاب. شعارها هدفها را نشان میدهند، شعارها راه را به ما نشان میدهند، شعارها مثل علامت هایی هستند که در راه میگذارند برای این که انسان راه را اشتباه نکند.

«الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ».

به چپ و راست نغلتند، راه مستقیم و صراط مستقیم را بروند؛ هنر این شعارها این است، نقشش این است. در مورد این شعارها و حقایق هم فقط به احساسات اکتفا نشود. من البته برای احساسات نقش زیادی قائلم، برای عواطف نقش زیادی قائلم، اما کافی نیست؛ لازم است اما کافی نیست. عمق، تعمق و ژرف نگری در همه این شعارها باید وجود داشته باشد. سعی کنید در مسائل تعمق کنید؛ وقتی عمق یابی کردید، این ایمان مستقر با هیچ نیرویی از شما جدا نخواهد شد. مشکل اینهایی که می بینید یک روز تندتر از همه تندهايند و یک روز 180 درجه به این طرف میغلتنند، عمق نداشتن آن ایمان است. داشتیم ما؛ اوایل انقلاب بعضی ها بودند که آن چنان تند و آتشی بودند که انقلابی های اصلی و قدیمی و سابقه دار را هم قبول نداشتند و به آن ها هم ایراد میگرفتند اما سطحی بودند؛ این سطحی بودن بالای جانشان شد، از این طرف 180 درجه غلتیدند؛ ممشایشان عوض شد. عمق و ژرفا

داشته باشید؛ بروید در اعماق فکر و اندیشه و از راهنمایی استاد‌های صالح در این راه استفاده کنید.

کادرسازی یکی دیگر از کارها است. آینده مال شما است؛ در آینده شماها می‌توانید سهم بسزایی در به وجود آوردن و اهدا کردن کارهای شایسته و صالح به نظام عمومی کشور و نظام مدیریت کشور داشته باشید. تجربه‌های متراکم انقلاب را، این تجربه‌های انبوه این 37 سال را تدوین کنید؛ این یک کار علمی است، یک پژوهش علمی - تاریخی است. امروز ما احتیاج داریم به این که یک نگاهی به گذشته داشته باشیم؛ راه‌هایی که آمدیم، کارهایی که کردیم، کارهایی که کردند، تجربه‌هایی که از سر گذرانیم، این نشیب و فرازهای عجیب و غریبی که در سر راه بوده است و انقلاب توانسته خود را از این پیچ و واپیچ راه‌های گوناگون پیش ببرد به سمت اهداف و متوقف نشود، این احتیاج به تدوین دارد؛ این احتیاج به کار علمی دارد. دانشگاه شما دانشگاه متفاوتی است؛ البته این خطاب من فقط به دانشگاه شما نیست، به همه دانشگاه‌ها و به همه مراکز علمی و به حوزه‌های علمیه است؛ اما خب، دانشگاه امام حسین، دانشگاه امام حسین است! دانشگاه متفاوتی است؛ مسئولیت بیش تری بر عهده شما است.

یک نکته هم این است که تبیین را اساس کار بدانید. بنده می‌بینم گاهی اوقات یک جماعتی، یک افرادی، جوان‌های احتمالاً صالح و مؤمنی با یک کسی مخالفند یا با یک جلسه‌ای مخالفند، بنا می‌کنند هیاهو کردن و جنجال کردن و شعار دادن؛ بنده با این کارها موافق نیستم. این هیچ فایده‌ای ندارد؛ این را من از قدیم به کسانی که در این کارها بودند، همواره سفارش کرده‌ام. این که بروند در یک

مجلسی، چون فلان کس سخنرانی می کند که شما مثلاً او را قبول ندارید - ممکن هم هست حق با شما باشد یا نباشد - برویم این مجلس را خراب کنیم، به هم بزنیم؛ نه، این هیچ فایده ای ندارد. فایده در تبیین است، فایده در کار درست است، در کار هوش مندانه است؛ این ها است که فایده دارد. گاهی اوقات بعضی ها از روی اغراضی این کارها را می کنند، به پای بچه های مؤمن و حزب اللّهی می اندازند؛ حواستان به این هم باشد.

آخرین مطلبی که عرض میکنم این است؛ همه آن چه گفتیم، همه آن چه باید بکنیم، همه آن چه توانایی های ما رسا برای انجام آن است، متوقف به این است که به خدای متعال تضرع کنیم، توجه کنیم، توسلّاتمان را با خدا افزایش بدهیم. رابطه دل ها با خدای متعال، آن رابطه ای است که اگر تأمین شد، پشتوانه هویت انقلابی و عزم و اراده ما است که خواهد توانست این زمینه ای را که بحث کردیم فراهم کند.

جوان های عزیز انس تان را با قرآن حفظ کنید؛ بحمدالله بین جوان های ما حافظ قرآن زیاد است. به حفظ قرآن، تلاوت قرآن، تدبّر در قرآن، تأمل در آیات الهی اهمّیت بدهید؛ به نماز توجه کنید، نماز خوب، نماز با توجه، نماز با احساس حضور در مقابل پروردگار. حضور قلب یعنی دل در هنگام نماز حاضر باشد، اینجا باشد. گاهی ما داریم نماز میخوانیم دلمان جای دیگر است؛ حضور قلب یعنی دلمان همین جا باشد، در سجّاده مان باشد، متوجه نماز مان باشد، جای دیگر نباشد. این را شما جوان ها تمرین کنید؛ ممکن است اول هم سخت باشد لکن تمرین کنید، آسان خواهد شد، عادت شما خواهد شد. اگر امروز تمرین کردید،

همیشه به دردتان خواهد خورد؛ اگر در جوانی تمرین نکرده باشید، وقتی به سنّ امثال بنده رسیدید، کار سخت خواهد شد. با نماز، با قرآن، با توسّلات، با دعاهاى ماه شعبان، با مناجات شعبانیه انس بگیرید. ماه رمضان در پیش است؛ با ایام و لیالی مبارک ماه رمضان خودتان را تصفیه کنید، معطر کنید، نورانی کنید، ان شاءالله خواهید توانست همه این کارهای بزرگ را انجام بدهید.

اگر بخواهیم خیلی رسا و در کمترین عبارت، جهاد کبیر را تعریف کنیم؛ می توانیم بگوییم: نفوذناپذیری مؤمنان در برابر کافران یا به عبارتی دیگر: مقاومت و تسلیم ناپذیری اهل ایمان در مقابل دشمنان قرآن. مقام معظم رهبری در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (علیه السلام)، بیانات روشن گری مطرح کرده و از آن جمله، جهاد کبیر را این گونه معرفی کردند: "اطاعت نکردن از کفار همان چیزی است که خدای متعال به آن گفته جهاد کبیر.

شرائط تحقق جهاد کبیر کدام است؟

به نظر می رسد دست کم باید دو شرط حاصل شود تا جهاد کبیر تحقق پیدا کند:

1. شرط قصد قربت (ویژگی درونی: هدف شناسانه، انگیزه و نیت تقرب به خدا) این همان قیدی است که در جهاد مطرح است و اگر جهاد برای رضای خدای متعال انجام نشود و به اصطلاح "فی سبیل الله" نباشد، دیگر جهاد نیست و چنین جهادی دیگر از نظر اسلامی، ارزشی ندارد. داستان قتیل الحمار را شنیده اید. پس کسی که قصد قربت به خدا نداشته و برای خوشآمد مردم استقامت و مبارزه کند و با دشمنان خدا بجنگد؛ همانند کسی است که برای ریا نماز بخواند.

2. برهم زدن نقشه دشمن (ویژگی بیرونی: عملکردی در جهت عکس خواست دشمنان قرآن) این شرط به صراحت در قرآن کریم آمده است:

«فلا تطع الكافرين وجاهدهم به جهادا كبيرا»؛<sup>(1)</sup>

پس کسی که پازل دشمن را کامل کند هر چند فرض کنیم قصد قربت هم داشته باشد؛ ندانسته در حال خدمت به شیطان و دشمنان خدا است.

جهادگران در عرصه های گوناگون جهاد کبیر چه کسانی هستند؟ بی تردید هر کسی که با اخلاص و به نیت رسیدن به لقاء خدای کریم، نقشه های دشمن را نقش بر آب کند و برهم بزند؛ جهادگر در عرصه جهاد بزرگ است. با توجه به این دو شاخص (1. اخلاص 2. برهم زدن نقشه دشمنان اسلام) اگر تاریخ صدر اسلام و دوران معاصر را بررسی کنیم؛ می توانیم هزاران نمونه از مجاهدان میدان جهاد کبیر را - از مردان و زنان با ایمان - بیابیم. این جهاد عرصه های گوناگونی دارد مانند اقتصاد و عمران و آبادانی، علم و فرهنگ، سیاست و...

به عنوان یک مثال عملکرد انقلابی و جهاد سازندگی آن مرد بزرگ که خالصانه و بی سر و صدا در بشاگرد به محرومین خدمت کرد یعنی مرحوم حاج عبدالله والی را در نظر بگیرید و ببینید که وی چگونه نقشه دشمنان را در بدبین کردن مردم به نظام اسلامی برهم زد و ایرانیان را امیدوار ساخت: او برای لیبیک گویی به اشاره حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) که فرموده بودند: «به داد بشاگرد برسید!» در سال 1361 ش. به منطقه دورافتاده و محروم بشاگرد هجرت کرد و در بیست و سه سال خدمت و تلاش مخلصانه این دیار واقعاً محروم را با مدیریت جهادی به آبادانی نسبی رساند

ص: 123

و در هشت اردیبهشت 1384 ش. رحلت کرد و هجرت و جهاد عظیمش به پایان رسید. و رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با خانواده مرحوم "حاج عبدالله والی، با اشاره به آثار اخلاص و برکات استقامت در کار، خاطر نشان کردند: مرحوم آقای حاج عبدالله والی یکی از آدم هایی است که قطعاً در تاریخ انقلاب و تاریخ کشور اسمش خواهد ماند و نامش به نیکی یاد خواهد شد؛ خداوند در جاتش را عالی کند. من با این که ایشان را از نزدیک ندیده بودم و هیچ یادم نمی آید که با ایشان ملاقاتی داشته باشم، اما دورادور ایشان را میشناختم، میدانستم که در بشاگرد مشغول خدمات با ارزشی هستند... کارهای خالصانه و بی هیاهو در کل بنای جمهوری اسلامی اثر می گذارد و آن را مستحکم می کند.

آیا اصطلاح جهاد کبیر در قرآن کریم آمده است؟

بله این اصطلاح (جهاد کبیر) در قرآن کریم آمده البته فقط یک بار: به این صورت:

«فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ (1)

یعنی: "پس از کافران اطاعت مکن و بدین وسیله با آنان جهاد کن؛ جهادی بزرگ."

ولی باید توجه داشت که این معنا و مضمون یعنی توصیه به تسلیم ناپذیری در برابر کافران و منافقان - بدون استفاده از اصطلاح (جهاد کبیر) - در سراسر قرآن بارها ذکر شده است مانند:

ص: 124



1. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا»؛ (1)

یعنی: پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از این مردم اطاعت مکن.

2. «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ (2)

یعنی: با کسانی که صبح و شام پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند خود را شکیبا دار، و در طلب زینت زندگی دنیا دیدگانت از توجه به آنان به سوی ثروت مندان برنگردد، و از کسی که دلش را به سبب کفر و طغیانش از یاد خود غافل کرده ایم و از خواسته های نامشروعش پیروی کرده و کارش زیاده روی است، اطاعت مکن.

3. «وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ (3)

یعنی: اگر از بیش تر مردم روی زمین پیروی کنی و آرا و خواسته هایشان را گردن نهی تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ آنان فقط از خیال و پندار که پایه علمی و منطقی ندارد پیروی می کنند، و تنها به حدس و خیال تکیه می زنند.

ص: 125

1- انسان / 24.

2- کهف / 28.

3- انعام / 116.

4. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ فَلَا تَطِعِ الْمُكَذِّبِينَ»؛ (1)

یعنی: بی تردید پروردگارت بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و او به راه یافتگان داناتر است. از تکذیب کنندگان قرآن و نبوت فرمان مبر.

5. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»؛ (2)

و... البته نکته اساسی همان است که قبلاً در مصاحبه ای دیگر درباره ارتباط حمایت از فلسطین و بزرگداشت روز قدس با مسأله جهاد کبیر عرض شد که آموزه اساسی اسلام، توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی بوده و روح توحید نیز عبارت است از نفی عبودیت غیر خدا. مقاومت در مقابل کافران، مشرکان و منافقان و تسلیم ناپذیری در برابر دشمنان خدا، یکی از ضروریات اصلی دین اسلام و بلکه همه ادیان الهی است.

جهاد کبیر چه ارتباطی با جهاد اکبر دارد؟

در حقیقت، تهذیب نفس و مبارزه با خواهش های نفسانی یعنی جهاد اکبر، زیربنای همه انواع جهاد اصغر و جهاد کبیر است. کسی می تواند جهاد کبیر کند که در مبارزه با نفس پیروز شده باشد.

ارتباط جهاد اصغر با جهاد کبیر چیست؟

عموماً پنداشته می شود که جهاد اصغر فقط جهاد نظامی با دشمن خارجی

ص: 126

1- . قلم / 7 و 8.

2- . احزاب / 1.

است در حالی که این پندار درست نیست و هر گونه جهاد و مقابله با دشمنان بیرونی جهاد اصغر است و بنا بر این هر گونه جهاد (فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و...) با کافران و منافقان نیز از مصادیق جهاد اصغر است که خدای حکیم در قرآن کریم نام آن را جهاد کبیر گذاشته است.

برای جهاد کبیر در عرصه فرهنگی مثالی ذکر کنید.

بسیاری از مفسران قرآن کریم یادآور شده اند که فعالیت علمی اندیشمندان اسلامی و متکلمان در پاسخگویی به شبهات دشمنان اسلام، یکی از مصادیق روشن و پرارزش جهاد کبیر است و حتی برخی از مفسرین تصریح کرده اند که یکی از بهترین و بزرگ ترین جهادها در پیشگاه خدا، جهاد کسانی است که شبهه های دشمنان دین را باطل می کنند. به عنوان مثال علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری با نگارش کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم" در دورانی که مارکسیسم دین و ایمان مردم را تهدید می کرد، شجاعانه و آگاهانه در برابر دشمنان ایستادند و مغالطه های ماتریالیسم دیالکتیک را آشکار ساختند و به این ترتیب نقشه های کافران نقش بر آب شد. بی تردید جهاد علمی علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری مصداق و نمونه روشنی است از جهاد کبیر.

آیا مثال های روشنی از جهاد کبیر در تاریخ اسلام وجود دارد؟

بله و بهتر است بگوییم سراسر تاریخ اسلام سرشار است از نمونه های بارز جهاد کبیر. و به طور ویژه سیره نبوی (صلی الله علیه و آله) نشانگر مصادیقی روشن از جهاد کبیر و مبارزه فرهنگی، سیاسی و... در برابر کافران است مانند سخن سرنوشت ساز و فراموش نشدنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که خطاب به عمومی مؤمنش حضرت ابوطالب (علیه السلام) در پاسخ به

ص: 127

تهدید مشرکان گفت: «عمو جان! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند که دست از دعوت و فعالیت خود بردارم هرگز برنخواهم داشت، تا خداوند دین خود را آشکار کند یا آنکه خودم جان بر سر این کار بگذارم.».

خلاصه و نتیجه گیری شما از مباحث جهاد کبیر چیست؟

بر اساس معارف قرآن کریم، دشمنان اسلام هرگز از مسلمانان راضی نخواهند شد مگر آنکه مسلمین اسلام را رها کنند و پیرو کافران شوند؛ در نتیجه فرمان الهی این است که هرگز نباید در برابر آنان کوچکترین نرمشی انجام دهید و باید در برابرشان محکم و استوار هم چون کوه باشید و مقاومت کنید و تسلیم ناپذیر باشید. در قرآن کریم آمده است:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ \* الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (1)

ترجمه: هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته های آن ها شوی و) از آئین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی بگو هدایت تنها هدایت الهی است، و اگر از هوی و هوس های آن ها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود. کسانی که کتاب آسمانی، به آن ها داده ایم (یهود و نصاری) و آن را از روی دقت می خوانند، به پیامبر اسلام ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شوند زیان کارند.

ص: 128

مقاومت در برابر دشمنان خارجی دین اسلام، بسیار گسترده است و شامل عرصه های گوناگون و متعدد علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و... می شود. به عنوان مثال در عرصه اقتصادی، دشمنان اسلام می خواهند که مسلمین هر چه بیش تر مصرف کننده و واردکننده و وابسته باشند و هرگز تولید کننده و صادرکننده و مستقل نباشند؛ در این زمینه وظیفه مؤمنین آن است که بکوشند تا رشته های وابستگی به بیگانگان را پاره کنند و از اسراف و تبذیر بپرهیزند و خودشان به تولید پردازند و...

و در پایان تأکید می کنم که اگر ما مسلمانان در راه خدا بکوشیم و مجاهده کنیم، یقیناً پیروزیم.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛(1)

کسانی که در راه ما کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود راهنمایی می کنیم؛ یقیناً خدا با نیکوکاران است.(2)

### 13. رعایت اخلاق و منطق در مواجهه با کفار

#### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ\* وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا

ص: 129

1- . عنكبوت/69.

2- . بیانات رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه ای دامت برکاته در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(علیه السلام)؛ مورخ: 03/03/1395.

إِنَّكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»؛ (1) «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آن ها) بگویید: ما به تمام آن چه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم! و این گونه، کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم، کسانی که کتاب (آسمانی) به آن ها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند؛ و بعضی از این گروه [مشرکان] نیز به آن مؤمن می شوند؛ و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند.»

## تفسیر

### برای بحث بهترین روش را برگزینید

در آیات گذشته بیش تر سخن از نحوه برخورد با «بت پرستان» لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آن ها سخن می گفت، و معبودانشان را سست تر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد، و در آیات مورد بحث، سخن از مجادله با «اهل کتاب» است که باید به صورت ملایم تر باشد، چه این که آن ها حد اقل بخشی از دستوره‌های انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیش تری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت.

ص: 130

نخست می فرماید: «با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید»؛ «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (1).

«لا تجادلوا» از ماده «جدال» در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است، این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می رود و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند، و در حقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش بیچاند به این کار مجادله گفته می شود، به کشتی گرفتن نیز «جدال» می گویند، و به هر حال منظور در این جا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، هم چنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در يك جمله کوتاه يك دنیا معنی نهفته است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تأثیر کلام و نفوذ سخن در

ص: 131

---

1- . التي صفت است برای موصوف مقدری مانند الطريقة.

اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد چرا که انسان به افکار خود هم چون فرزندان خود علاقمند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می کند، تا جوابش را از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنایی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یا طرف مقابل آن چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش

ببفزاید لذا در دنبال آیه به صورت يك استثناء می فرماید: «مگر کسانی از آن ها که مرتکب ظلم و ستم شدند»؛ «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ».

همان ها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آشنا نشوند.

آن ها که ظلم کردند و فرمان های الهی را در آن جا که بر خلاف منافعشان بود زیر پا گذاردند.

آن ها که ظلم کردند و خرافاتی هم چون مشرکان به میان آوردند، «مسیح» یا «عزیز» را فرزند خدا خواندند.



و بالآخره آن‌ها که ظلم کردند و به جای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.  
و در آخر آیه یکی از مصداق‌های روشن «مجادله به احسن» را که می‌تواند الگوی زنده‌ای برای این بحث باشد به میان آورده، می‌فرماید:  
«بگوئید ما به تمام آن‌چه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم»؛  
«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی؟ آهنگ وحدت و ایمان به همه آن‌چه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصب‌ها، و ما و شماها، و بالآخره توحید معبود و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر «الله».

این يك نمونه از «مجادله به احسن» است که هر کس بشنود مجذوب آن می‌شود، و نشان می‌دهد اسلام گروه‌گرا، و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه‌های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه‌ای است که امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به آن اشاره کرده، می‌فرماید:  
مجادله به احسن، مانند مطلبی است که در آخر «سوره یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...» همان خدایی که روز نخست آن را آفرید، زنده می‌کند، همان خدایی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می‌فرستد. (1)

ص: 133

آیه بعد به عنوان تأکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: «این گونه ما کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم»؛ «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ».

آری این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده.

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جمله فوق تشبیه نزول قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نزول کتب پیشین بر سایر انبیاء است، یعنی همان گونه که بر پیامبران گذشته کتاب آسمانی نازل کردیم بر تو نیز قرآن را نازل نمودیم.

ولی تفسیر اول دقیق تر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

سپس می افزاید: «کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آن ها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند»؛ «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ».

چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

البته می دانیم همه اهل کتاب (یهود و نصاری) به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند، بنا بر این جمله فوق، اشاره به آن گروه مؤمنان واقعی و حق جویان خالی از تعصب است که نام «اهل کتاب» تنها شایسته آن ها است.

بعد می افزاید: «گروهی از این ها (از اهل مکه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می آورند»؛ «وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ» (1).

ص: 134

---

1- . بعضی از مفسران جمله «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» را اشاره به مسلمانان دانسته اند، و جمله «مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ» را اشاره به اهل کتاب، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و مانند آن، در هیچ موردی از قرآن ظاهراً به غیر یهود و نصاری اطلاق نشده است.

و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می گوید: «آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند»؛ «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ».

با توجه به این که مفهوم «جحد» آن ست که انسان، به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند(1) مفهوم جمله فوق این می شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه های صدق و راستی را در جبین آن می نگرند، و راه و رسم پیامبر(صلی الله علیه و آله) و زندگی پاکیزه و پیروان پاکبخته او را دلیلی بر اصالت آن می شمرند اما به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار بر می خیزند.

به این ترتیب قرآن موضع گیری های اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می کند: در يك صف اهل ایمانند، اعم از علمای اهل کتاب و مؤمنان راستین و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر منکران لجوجی که حق را دیدند اما هم چون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند، چرا که ظلمت کفر جزء بافت وجودشان شده و از نور ایمان وحشت دارند! قابل توجه این که این گروه قبلاً نیز کافر بوده اند، ولی تأکید مجدد بر کفرشان ممکن است به این جهت باشد که قبلاً اتمام حجت بر آن ها نشده بود، کفر حقیقی الان

ص: 135

---

1- . «راغب» در «مفردات» می گوید: الجحود نفی ما فی القلب اثباته و اثبات ما فی القلب نفیه.

است که بر آن‌ها اتمام حجت شده و با علم و آگاهی صراط مستقیم را رها کرده در بی‌راهه گام می‌زنند. (1)

## 14. استقامت و عدم پیروی از کفار

### اشاره

قرآن می‌فرماید:

﴿فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَبِقْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْمَلِ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾؛ (2)

«پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آن چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما، و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن، و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می‌کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

### تفسیر

﴿فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَبِقْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...﴾؛ این جمله تفریع و نتیجه‌گیری از مطالب گذشته است که می‌فرماید: خدا برای همه انبیاء یک دین تشریح کرده بود، ولی امت‌ها دو قسم شدند یکی نیاکان که با علم و اطلاع و از در حسد، در دین اختلاف انداختند، و یکی نسلها که در شک و تحیر ماندند. به همین

ص: 136

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 299.

2- . شوری / 15.

جهت خدای تعالی تمامی آن چه را که در سابق تشریح کرده بود برای شما تشریح کرد، پس تو ای پیامبر مردم رادعوت کن، و چون آن ها دو دسته شدند یکی مبتلا به حسد یکی مبتلا به شك، پس تو استقامت بورز، و به آن چه مأمور شده ای پایداری کن، و هواهای مردم را پیروی مکن.

لام در جمله «فلذلك» لام تعلیل است. و بعضی گفته اند لام به معنای «الی» است و معنای جمله این است که: پس به سوی همین دینی که برایتان تشریح شده دعوت کن، و در مأموریت پایداری نما.

کلمه «و استقم» امر از استقامت است که به گفته راغب (1) به معنای ملازمت طریق مستقیم است، و جمله «و لا تتبع أهواءهم» به منزله تفسیر کلمه «استقم» است.

بیان آیه «و قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ...»

«و قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ»؛ در این جمله می فرماید: بگو به تمامی کتاب هایی که خدا نازل کرده ایمان دارم. و در تصدیق و ایمان به کتب آسمانی مساوات را اعلام کن. و معلوم است که مراد از کتب آسمانی کتاب هایی است که مشتمل بر شریعت های الهی است.

«و أَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»؛ بعضی (2) از مفسرین گفته اند: لام در جمله «لاعدل» لام زائد است که تنها خاصیت تأکید را دارد، نظیر لام در «لنسلم» در جمله «و أمرنا

ص: 137

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «قوم».

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 25، ص: 24.

لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (1) و معنای جمله مورد بحث این است که: و من مأمور شده ام بین شما عدالت برقرار کنم، یعنی همه را به یک چشم ببینم، قوی را بر ضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر مقدم ندارم، و سفید را بر سیاه و عرب را بر غیر عرب و هاشمی را و یا قرشی را بر غیر آنان برتری ندهم. پس در حقیقت دعوت متوجه به عموم مردم است و مردم همگی در برابر آن مساویند.

پس جمله «أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» مساوی دانستن همه کتاب های نازل شده است از حیث این که باید همه ایمان آورند. و جمله «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» مساوی دانستن همه مردم است از حیث این که همه را باید دعوت کرد، تا متوجه شرعی که نازل شده بشوند.

بعضی (2) دیگر از مفسرین گفته اند: لام در جمله «لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» لام تعلیل است و معنای آن این است: این که من مأمور شده ام بدان چه مأمور شده ام بدین جهت بوده که بین شما عدالت برقرار کنم.

و نیز در باره عدالت بعضی (3) گفته اند: مراد از آن، عدالت در داوری است. بعضی دیگر (4) گفته اند: عدالت در حکم است. و بعضی (5) دیگر معنای دیگری کرده اند، لیکن همه این معانی از سیاق آیه به دور است، و سیاق با آن نمی سازد.

«اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ...»؛ این جمله می خواهد مطالب گذشته، یعنی تسویه بین

ص: 138

---

1- «و مأمور شده ایم تسلیم رب العالمین باشیم.» (انعام / 71)

2- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 25، ص: 24.

3- همان.

4- همان.

5- همان.

کتاب و شرایع نازل، و ایمان آوردن به همه آن‌ها، و تسویه بین مردم در دعوتشان به سوی دین، و برابر بودن همه طبقات مردم در مشمولیت احکام را تعلیل کند، و به همین جهت کلام بدون حرف عطف آمده، گویا مطلب دیگری است غیر مطالب گذشته.

پس جمله مزبور به این معنا اشاره می‌کند که: رب همه مردم یکی است، و آن، الله تعالی است، پس غیر او ارباب دیگری ندارند، تا هر کسی به رب خود بپیوندد، و بر سر ارباب خود نزاع نکنند، این بگوید رب من بهتر است، او بگوید از من بهتر است، و هر کسی تنها به شریعت پروردگار خود ایمان آورد، بلکه رب همه یکی، و صاحب همه شریعت‌ها یکی است، و مردم همه و همه بندگان و مملوکین یکی هستند، يك خداست که همه را تدبیر می‌کند، و به منظور تدبیر آن‌ها شریعت‌ها را بر انبیاء نازل می‌کند، پس دیگر چرا باید به يك شریعت ایمان بیاورند، و به سایر شریعت‌ها ایمان نیاورند. یهود به شریعت موسی ایمان بیاورد، ولی شریعت مسیح و محمد(صلی الله علیه و آله) را قبول نکنند، و نصاری شریعت عیسی را بپذیرد و در مقابل شریعت محمدی(صلی الله علیه و آله) سر فرود نیاورد؟ بلکه بر همه واجب است که به تمامی کتاب‌های نازل شده و شریعت‌های خدا ایمان بیاورند، چون همه از يك خدا است.

«لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»؛ این جمله به این نکته اشاره می‌کند که اعمال هر چند از حیث خوبی و بدی و از حیث پاداش و کیفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا این که هر چه باشد از کننده اش تجاوز نمی‌کند، یعنی عمل تو عمل من نمی‌شود، پس هر کسی در گرو عمل خویش است، و احدی از افراد بشر نه از عمل دیگری بهره مند می‌شود، و نه متضرر می‌گردد، پس معنا ندارد که کسی را

جلو بیندازد تا از عمل او منتفع شود، و یا یکی دیگر را عقب اندازد تا مبادا از عمل او متضرر شود. البته اعمال مردم درجات مختلفی دارد، و بعضی از بعضی دیگر بهتر و گران به‌تر است، اما ارزیابی و سنجش آن به دست خدایی است که به حساب اعمال بندگان خود رسیدگی می‌کند، نه به دست مردم و نه پیغمبر و نه افرادی پایین‌تر از او، چون مردم در هر رتبه‌ای که باشند بنده و مملوک خدایند و هیچ کس مالک نفس هیچ کس نیست.

و این همان نکته‌ای است که خدای تعالی در گفتگوی نوح با قومش نقل کرده‌که:

قومش گفتند: «أَتُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَزْدُلُونَ قَالِ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنِّ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشَاءُ عُرُونَ»؛ (1) و نیز در خطابش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ»؛ (2)

«لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ»؛ شاید مراد این باشد که هیچ حجت و دلیلی که دلالت کند بر این که بعضی از مردم بر بعضی دیگر مقدمند در بین ما نیست، تا یکی از ما با آن دلیل استدلال کند بر این که مقدم بر دیگران است.

احتمال هم دارد که این نفی کردن حجت کنایه باشد از نفی لازمه آن، یعنی خصومت، و معنای جمله این باشد که ما بر سر این، دعوا و خصومت نداریم که

ص: 140

---

1- «آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که عده‌ای بی‌سر و پا پیروت شده‌اند. نوح گفت مرا چه کار که افعال و احوال پیروانم را بدانم. اگر معرفتی دارید بدانید که حساب کار آن‌ها بر کسی جز خدا نخواهد بود.» (شعراء / 111 الی 113)

2- «حساب مردم به هیچ وجه به دست تو نیست، و حساب تو هم به هیچ وجه به دست مردم نیست.» (انعام / 52)



بین ما مردم تفاوت رتبه و درجه هست، برای این که رب همه ما یکی است، و ما همگی در این که بندگان یک خداییم یکسانیم، و هر یک در گرو عمل خویش هستیم، پس دیگر حجتی یعنی خصومتی در بین نیست، تا هر یک به خاطر به کرسی نشاندن دعوی خود آن حجت را اقامه کند.

از این جا روشن می شود که معنایی که بعضی (1) برای این جمله کرده اند درست نیست، و آن این است که «احتجاج و خصومتی نیست، چون حق روشن شده، و دیگر احتیاجی برای احتجاج و یا مخالفت نمانده، مگر این که کسی بخواهد با علم به حق عناد و لجاجت کند»، چون سیاق کلام و غرض از آن این است که بیان کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور شده بین خود و امتش برابری و مساوات اعلام کند، و در مقام این نیست که چیزی از معارف اصولی را اثبات کند، تا مفسر مذکور کلمه «حجت» را بر روشن شدن حق در آن معارف معنا کند.

«اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا»؛ مراد از ضمیر گوینده «نا؛ ما» مجموع گوینده و مخاطب در جمله های قبل است. و مراد از این که فرمود: «خدا ما را جمع می کند» - به طوری که مفسرین گفته اند - این است که: خدا ما را در روز قیامت برای حساب و جزاء جمع می کند.

و بعید نیست که منظور، جمع کردن بین مردم در ربوبیت باشد، چون خدا رب جمیع است، و جمیع بنده اویند. و بنا بر این جمله مورد بحث تأکید همان جمله سابق است که می فرمود: «اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» و مقدمه و زمینه چینی است برای جمله بعد که می فرماید: «وَأِلَيْهِ الْمَصِيرُ» آن گاه مفاد هر دو جمله این می شود

ص: 141

که: خدا تنها پدید آورنده ما است، چون رب همه ما است، و منتهای ما به سوی او است، چون بازگشت ما به سوی او است، پس هیچ پدید آورنده ای در بین ما بجز خدای عز و جل نیست.

مقتضای ظاهر این بود که در تعلیل بفرماید: «اللَّهُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ أَعْمَالِكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»، چون این جمله محاذی با جمله «أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» است، همان طور که آن جا فرمود: «بگو من ایمان دارم» در این جا نیز باید می فرمود:

«اللَّهُ پروردگار من، و پروردگار شما است عمل من برای خودم و عمل شما برای شما است، و حجتی بین من و بین شما نیست و مأمور شده ام که به عدالت رفتار کنم»، ولی این طور نفرمود: بلکه فرمود: «اللَّهُ پروردگار ما و شما است» و خلاصه به جای «من و شما» فرمود:

«ما و شما» و این بدان جهت بود که کلام سابقش یعنی «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...» و نیز جمله «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» می فهماند که در این میان مردمی هم هستند که به آن چه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ایمان آورده ایمان دارند، و دعوت او را می پذیرند و شریعتش را پیروی می کنند.

پس مراد از کلمه «ما» در «ربنا» و در «لَنَا أَعْمَالُنَا» و در «بَيْنَنَا» رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و مؤمنین به آن جناب است. و مراد از مخاطبین در جمله «و ربکم» و «اعمالکم» و «بینکم» سایر مردم یعنی اهل کتاب و مشرکین اند، و این آیه نظیر آیه شریفه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا

وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ (1) می باشد. (2)

## 15. دعوت اهل کتاب به مشترکات

### اشاره

قرآن می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ (3) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم!»

### تفسیر

#### دعوت به سوی وحدت

قرآن نخستین بار در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباحله نمود و چون دعوت به مباحله به

ص: 143

1- «بگو ای اهل کتاب بیایید پیرامون يك کلمه یعنی این که نباید به جز خدا کسی را پرستیم، و نباید چیزی را شریکش قرار دهیم، سخن خود را یکی کنیم، و دیگر در بین خود بعضی بعضی دیگر را به جای خدا ارباب نگیرند، و آن گاه اگر دیدی که باز هم اعراض کردند، بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم.» (آل عمران / 64)

2- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 18، ص: 44.

3- آل عمران / 64.

مقدار کافی در روحیه آن‌ها اثر گذاشت به دلیل این که حاضر به مباحثه نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده، مجدداً شروع به استدلال می‌کند- ولی این استدلال با استدلال‌های سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود، ولی در این آیه دعوت به نقطه‌های مشترک میان اسلام و آیین‌های اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده، می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدایی نپذیرد»؛ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ».

در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می‌آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما هم‌کاری کنند بکوشید لا اقل در اهداف مهم مشترک هم‌کاری آن‌ها را جلب کنید و آن را پایه‌ای برای پیش برد اهداف مقدس‌تان قرار دهید.

آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می‌گوید: شما مدعی «توحید» هستید و حتی می‌گویید مسأله «تثلیث» (اعتقاد به خدایان سه‌گانه) منافاتی با «توحید» ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث می‌باشید.

و هم‌چنین یهود در عین سخنان شرک‌آمیز "عزیر" را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آن‌ها اعلام می‌کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیایید

دست به دست هم داده این اصل مشترك را بدون هیچ پیرایه ای زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرك و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب این که در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مسأله یگانگی خدا تأکید شده است اول با جمله «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»؛ (جز خدا را نپرستیم) و بعد با جمله «لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»؛ (کسی را شریک او قرار ندهیم) و سومین بار با جمله «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد).

ضمناً جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدایی شناخت.

این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دل خواه خویش تغییر می دادند و دیگران از آن ها پیروی می کردند.

توضیح این که: از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب جمعی بودند که احکام خدا را طبق "منافع" یا «تعصب های» خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند يك نوع عبودیت و پرستش نسبت به آن ها انجام داده است.

دلیل این موضع روشن است، زیرا قانونگذاری و تشریح حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است.

مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که: «عدی بن حاتم» که قبلاً مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه «اربابا» (خدایان) این

چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند، لذا به پیغمبر عرض کرد: ما هیچ گاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر فرمود: آیا می دانستید که آن ها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آن ها پیروی می کردید؟ «عدی» گفت: آری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است! (1).

در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را يك نوع «عبودیت و پرستش» می داند و به همان شدتی که با شرك و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد.

ولی باید توجه داشت که «اریاب» صیغه جمع است بنا بر این نمی توان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی را استفاده کرد، ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف! سپس در پایان آیه می فرماید: «اگر آن ها (بعد از این دعوت منطقی به سوی نقطه مشترك توحید باز) سر تابند و رویگردان شوند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم» و تسلیم حق هستیم و شما نیستید؛ «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ».

بنا بر این دوری شما از حق در روح ما کم ترین اثری نمی گذارد و ما هم چنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد تنها خدا را می پرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت می شناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

ص: 146

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

## نامه های پیامبر به زمام داران جهان

از تواریخ اسلامی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد (مخصوصاً بعد از نزول آیه فوق و دعوت به هم کاری در امر توحید که قدر مشترك همه ادیان آسمانی است) نامه های متعددی برای زمام داران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها مخصوصاً روی آیه فوق تکیه فرمود که ذیلاً به بعضی از این نامه ها از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترك اشاره می شود.

### 16. نامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به مقوقس

16. نامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به مقوقس (1)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - من محمد بن عبد الله الى المقوقس عظيم القبط، سلام على من اتبع الهدى، اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم، يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانما عليك اثم القبط «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً مندون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون»؛

(به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله، به مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورند). و اگر از پذیرش

ص: 147

1- . «مقوقس» (به ضم میم و فتح هر دو قاف) زمام دار مصر از طرف «هرقل» پادشاه روم بود.

اسلام سر باز زنی گناه قبطیان (1) بر تو خواهد بود" ای اهل کتاب! ما شما را به يك اصل مشترك دعوت می کنیم، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم.» (2)

هنگامی که «مقوقس» پست زمام داری مصر را به عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمام داران و بزرگان جهان نامه می فرستاد، و آن ها را به سوی اسلام دعوت می کرد، از جمله «حاطب بن ابی بلتعنة» را مأمور ساخت تا نام های به «مقوقس» رهبر مصر برساند.

سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمام دار مصر در اسکندریه است، مأمور پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وسایل مسافرتی آن روز وارد اسکندریه شد، و خود را به کاخ «مقوقس» رسانید و نامه را به او داد، مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آن ها نفرین نکرد تا نابود شوند؟

فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی در باره آن ها نفرین نکرد تا خدا آن ها را هلاک کند؟! مقوقس در برابر این منطق

ص: 148

---

1- . قبطی ها نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند.

2- . احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص: 97.



شروع به تحسین نمود و گفت: «احسنت انت حکیم من عند حکیم»: «آفرین بر تو، مرد فهمیده ای هستی که از طرف شخص فهمیده ای آمده ای».

«حاطب» سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این کشور حکومت می کرد که مدت ها به مردم خدایی می فروخت، خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد! پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ما را به آیین پاکی دعوت نمود و قریش با او سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه تیزی خاص با او به مقابله برخاستند، و نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد (صلی الله علیه و آله) بود، ما شما را به سوی اسلام دعوت می کنیم همان طور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد (صلی الله علیه و آله) را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، «حاطب بن ابی بلتعنه» مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی "مقوقس"، «حاطب» را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیش تری در باره اسلام در اختیار او بگذارد.

حاطب در پاسخ او گفت: محمد (صلی الله علیه و آله) ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید)

را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

«مقوقس" گفت: این ها نشانه های خوبی است، من تصور می کردم که خاتم پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نام های به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: «به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد، ولی تصور می نمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایایی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو" ختم نمود(1).

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله يك طبيب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند.

پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر می داریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ

ص: 150

بهداشتی، پیامبر از شخص طیب که قاعدتاً مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را به دست او بسپارد).

اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایایی برای حضرت فرستاد و نام محمد (صلی الله علیه و آله) را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد، ولی به خاطر این که موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری می کرد.

### 17. نامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، برای قیصر روم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلٍ عَظِيمِ رُومِ سَلَامٍ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَىٰ أَمَا بَعْدُ فَاذْكُرْ بَدْعَايَةَ الْإِسْلَامِ اسْلَمَ تَسْلَمُ يُوْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَانْمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْإِرْيَسِيِّينَ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛

از محمد فرزند عبد الله به هرقل بزرگ و پادشاه روم درود بر آن ها که پیروی از حق کنند، تو را به اسلام دعوت می کنم اسلام آور تا در امان و سلامت باشی خداوند به تو دو پاداش دهد.

(یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند) اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. «ای اهل کتاب! ما شما را به يك اصل مشترك دعوت می کنیم که غیر از

خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد، هر گاه آنان از آئین حق سر برتابند بگویند: گواه باشید که ما مسلمانیم».

مأمور ابلاغ رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به «قیصر» مردی به نام «دحیه کلبی» سفیر پیامبر عازم روم شد، ولی پیش از آن که به قسطنطنیه به مرکز حکومت قیصر برسد اطلاع پیدا کرد که قیصر به قصد زیارت بیت المقدس قسطنطنیه را ترک گفته است لذا با استاندار «بصری»، «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و مأموریت خود را برای او شرح داد.

ظاهراً پیامبر هم اجازه داده بود که دحیه نامه را به حاکم بصری بدهد تا او نامه را به قیصر برساند.

پس از آن که سفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت استاندار، «عدی بن حاتم» را خواست و او را مأمور کرد تا همراه «دحیه» به سوی بیت المقدس برود و نامه را به حضور قیصر برساند.

ملاقات سفیر با قیصر در شهر «حمص» صورت گرفت، اما قبل از این که ملاقات صورت گیرد کارپردازان دستگاه گفتند: باید در مقابل قیصر سجده کنی و در غیر این صورت به تو اعتنایی نخواهد کرد، «دحیه» آن مرد هوشیار گفت: من برای کوبیدن این سنت های نابجا این همه راه آمده ام، من از طرف صاحب این نامه آمده ام تا به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود، با این عقیده چگونه ممکن است برای غیر خدا سجده کنم؟! منطق نیرومند فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد اعجاب آن ها قرار گرفت، يك نفر از درباریان گفت: بنا بر این می توانی نامه را روی میز مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی

جز قیصر دست به نامه های روی میز نمی زند، «دحیه» از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت.

قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم الله شروع شده بود توجه او را به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه "سلیمان" تا کنون چنین نام های ندیده ام! بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.

زمام دار روم احتمال داد نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد در صدد بر آمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاع به دست آورد دستور داد تا سراسر شام را گردش کنند شاید نزدیکان محمد(صلی الله علیه و آله) و یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند، اتفاقاً در همان ایام ابو سفیان و دست های از قریش برای تجارت به شام که جزء روم شرقی بود آمده بودند، مأمور قیصر با آن ها تماس گرفت و آن ها را به بیت المقدس برد، قیصر از آن ها سؤال کرد آیا در میان شما کسی هست که با محمد(صلی الله علیه و آله) پیوند خویشاوندی داشته باشد.

ابو سفیان گفت: من با محمد(صلی الله علیه و آله) از يك طایفه هستیم و در جد چهارم به هم می رسیم، سپس قیصر از او سؤالاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت:

1. حسب و نسب محمد چگونه است؟

ابو سفیان گفت: از خانواده ای اصیل و شریف است.

2. در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟ - نه.

3. آیا پیش از آن که ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت؟ - بلی محمد مرد راست گو بود.

4. چه طبقه ای با او مخالف اند و چه جمعیتی از او طرف داری می کنند؟

- طبقه اشراف با او مخالف اند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.

5. از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است؟ - نه.

6. آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟ - آری.

سپس قیصر به ابو سفیان و همراهان او گفت: اگر این گزارشها صحیح باشد حتما او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد، ولی نمی دانستم که از قریش خواهد بود، من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم (یکی از احترامات که در آن زمان معمول بوده است).

من پیش بینی می کنم آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

«قیصر»، «دحیه» را خواست، او را احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نوشت و هدیه ای نیز همراه آن، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آن نامه منعکس نمود (1). (2).

## 18. اهل کتاب با هم، یکسان نیستند

### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ (3) «و از اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا، و آن چه بر شما نازل شده، و آن چه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به

ص: 154

1- همان، ج 1، ص: 109.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 594.

3- آل عمران / 199.

بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آن ها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است (تمام اعمال نیک آن ها را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد)».

### تفسیر

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...»؛ مراد از این آیه این است که بعضی از اهل کتاب در حسن ثواب با مؤمنین شریک هستند و غرض از گفتن این معنا آن است که بفرماید سعادت اخروی جنسیه نیست تا منحصر به یک طبقه و یا دودمان باشد و اهل کتاب به آن نرسند هر چند که ایمان هم بیاورند بلکه داشتن و نداشتن آن دایر مدار ایمان به خدا و به رسولان او است، اگر آن ها هم ایمان بیاورند جزء مؤمنین می شوند و با آنان یکسانند.

در این آیه خدای تعالی آن صفت نکوهیده را که در آیات قبل اهل کتاب را به خاطر آن ملامت و مذمت می کرد یعنی صفت تفرقه بین رسولان خدا را از این دسته اهل کتاب نفی کرده در آن جا می فرمود اهل کتاب بین رسولان خدا فرق گذاشتند و میثاق خدا را کتمان کردند، یعنی عهدی که سپرده بودند تا آیات خدا را بیان کنند از یاد بردند و آیات خدا را بیان نکردند تا با این کتمان خود، بهای اندکی به دست آورند و در آیه مورد بحث در باره این دسته از اهل کتاب می فرماید: هم بدان چه بر شما نازل شده ایمان دارند و هم بدان چه بر اهلکتاب نازل شده و خلاصه کلام این که در برابر خدای تعالی خاشعند، و نمی خواهند با آیات خدا منافع مادی بی ارزش را به دست آورند.

## مقایسه بین مقام زن در اسلام و در آئین های دیگر

مشاهده و تجربه این معنا را ثابت کرده که مرد و زن دو فرد، از یک نوع و از یک جوهرند، جوهری که نامش انسان است، چون تمامی آثاری که از انسانیت در صنف مرد مشاهده شده، در صنف زن نیز مشاهده شده است، (اگر در مرد فضائلی از قبیل سخاوت، شجاعت، علم خویشتن داری و امثال آن دیده شده در صنف زن نیز دیده شده است) آن هم بدون هیچ تفاوت، به طور مسلم ظهور آثار نوع، دلیل بر تحقق خود نوع است، پس صنف زن نیز انسان است، بله این دو صنف در بعضی از آثار مشترکه (نه آثار مختصه از قبیل حامله شدن و امثال آن) از نظر شدت و ضعف اختلاف دارند، ولی صرف شدت و ضعف در بعضی از صفات انسانیت، باعث آن نمی شود که بگوئیم نوعیت در صنف ضعیف باطل شده و او دیگر انسان نیست. و با این بیان روشن می شود که رسیدن به هر درجه از کمال که برای یک صنف میسر و مقدور است برای صنف دیگر نیز میسر و ممکن است و یکی از مصادیق آن استکمالهای معنوی، کمالاتی است که از راه ایمان به خدا و اطاعت و تقرب به درگاه او حاصل می شود، با این بیان کاملاً روشن می شود که در افاده این بحث، بهترین کلام و جامع ترین و در عین حال کوتاه ترین کلام همین عبارت: «أَنْتِي لَا - أُضَيِّعُ عَمَلِي مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» است و اگر خواننده محترم این کلام را با کلامی که در تورات در این باره وارد شده مقایسه کند برایش روشن می گردد که قرآن کریم در چه سطحی است و تورات در چه افقی!.

در سفر جامعه تورات آمده: من و دلم بسیار گشتیم (من با کمال توجه بسیار



گشتم) تا بدانم از نظر حکمت و عقل جرثومه شر یعنی جهالت و حماقت و جنون چیست، و کجا است؟

دیدم از مرگ بدتر و تلخ تر زن است که خودش دام و قلبش طناب دام است و دست هایش قید و زنجیر است تا آن جا که می گوید من در میان هزار نفر مرد يك انسان پیدا می کنم، اما میان هزار نفر زن يك انسان پیدا نمی کنم.

بیش تر امت های قدیم نیز معتقد بودند که عبادت و عمل صالح زن در درگاه خدای تعالی پذیرفته نیست، در یونان قدیم زن را پلید و دست پرورده شیطان می دانستند، و رومیان و بعضی از یونانیان معتقد بودند که زن دارای نفس مجرد انسانی نیست و مرد دارای آن هست و حتی در سال 586 میلادی در فرانسه کنگره ای تشکیل شد تا در مورد زن و این که آیا زن انسان است یا خیر بحث کنند! بعد از بگومگوها و جر و بحث های بسیار، به این نتیجه رسیدند که بله زن نیز انسان است اما نه چون مرد انسانی مستقل، بلکه انسانی است مخصوص خدمت کردن بر مردان، و نیز در انگلستان تا حدود صد سال قبل زن جزء مجتمع انسانی شمرده نمی شد، و خواننده عزیز اگر در این باب به کتاب هایی که در باره آراء و عقاید و آداب ملت ها نوشته شده مراجعه کند به عقایدی عجیب بر می خورد.

### بحث روایی

روایاتی در باره تفکر در خلق خدا و شأن نزول آیات گذشته:

در الدر المنثور است که ابو نعیم در کتاب حلیه خود از ابن عباس روایت

ص: 157

آورده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: در خلق خدا تفکر کنید، ولی در خود خدا تفکر مکنید(1).

در الدر المنثور این معنا را به طریقی دیگر از عده ای از صحابه از قبیل عبد الله بن سلام و ابن عمر از آن جناب نقل کرده، و از طرق شیعه (2) نیز این روایت نقل شده، و منظور از تفکر در خود خدا و یا بنا به روایتی دیگر تفکر در ذات خدا، تفکر در کنه ذات او است که خود خدای تعالی در کلام مجیدش فرمود: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»؛ (3) یعنی خلق نمی تواند احاطه علمی به خدا پیدا کند، (دلیلش هم بسیار بدیهی است و آن این است که مخلوق گنجایش درک خالق را ندارد، او در باره خدا هر تصویری بکند مخلوق خودش است نهخالقش)، و اما صفات خدای تعالی قرآن کریم بهترین شاهد است بر این که می توان خدای تعالی را از راه صفاتش شناخت، و نه تنها می توان بلکه در آیاتی بسیار تشویق به این کار نیز شده است (4).

و در همان کتاب است که ابو الشیخ در کتاب عظمت از ابی هریره روایت آورده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: يك ساعت تفکر و اندیشیدن از شصت سال عبادت کردن بهتر است (5).

ص: 158

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 110.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 92.

3- . طه / 110.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 110.

5- . همان، ج 2، ص: 111.

و در بعضی از روایات (1) آمده: بهتر است از عبادت يك شب، و در بعضی دیگر آمده: عبادت يك سال، و این معنا از طرق شیعه نیز روایت شده (2).

و از طرق اهل سنت این نیز روایت شده که آیه: «فَأَسَدٌ تَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» در باره ام سلمه نازل شده، که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشته بود: یا رسول خدا چرا نشنیدم خدای تعالی از هجرت زنان یاری کرده باشد؟ در پاسخ از گلایه او این آیه نازل شد که خلاصه «من عمل هیچ عاملی را ضایع نمی گردانم چه مرد باشد و چه زن» (3).

و از طرق شیعه روایت آمده که آیه: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا...» در باره علی (علیه السلام) نازل شد که فواطم یعنی فاطمه بنت اسد (مادر علی "ع") و فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (که بعدا همسرش شد) و فاطمه دختر زبیر را با خود حرکت داد و به سوی مدینه هجرت کرد و در ضجنان ام ایمن و چند نفر از مؤمنین ناتوان به آن جناب ملحق شدند و به اتفاق حرکت کردند، در حالی که در همه حالات، ذکر خدا می گفتند به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملحق شدند. و این آیه در حقشان نازل گردید (4).

و از طرق اهل سنت روایت شده که آیه نام برده در باره همه مهاجرین نازل شده، (5) و نیز نقل شده که آیه: «لَا يَغْرَبَنَّكَ تَقَلُّبُ...» تا آخر آیات مورد بحث، در این باره نازل شد که بعضی از مؤمنین با خود گفته بودند: «ای کاش ما هم زندگی کفار را

ص: 159

1- . همان.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 54.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 112.

4- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ج 1، ص: 322.

5- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 112.

می داشتیم» که چه زندگی خوشی دارند(1). و نیز روایت شده که آیه «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...» در باره نجاشی (پادشاه حبشه) و چند نفر از یارانش نازل شده همان نجاشی که وقتی در حبشه از دنیا رفت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مدینه بر او درود فرستاد، بعضی از منافقین اعتراض کردند که چگونه بر او درود می فرستد با این که نجاشی بر دین او نبود، در پاسخ این آیه نازل شد: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...»(2).

پس همه این روایات در این صدد است که آیات را بر یک سلسله قصه ها تطبیق کند، در حالی که هیچ یک از این قصه ها سبب حقیقی نزول آیه نیست.(3)

## 19. کتاب های آسمانی و حفظ حرمت آن ها

### اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ أَحْسِنُوا وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ \* وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ \* وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ \* وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا

ص: 160

1- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ج 1، ص: 323.

2- . ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ج 3، ص: 299.

3- . طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 140.

مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيْ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ (1)

«ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند؛ و (هم چنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آن ها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند. بنا بر این، (به خاطر داوری بر طبق آیات الهی)، از مردم نهراسید! و از من بترسید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند. و به دنبال آن ها [پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می کرد؛ و هدایت و موعظه ای برای پرهیزگاران بود. اهل انجیل [پیروان مسیح] نیز باید به آن چه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند. و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آن هاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آن ها حکم کن! از هوی و هوس های آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد، ولی خدا می خواهد شما را در آن چه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آن چه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد.»

ص: 161

تورات، متناسب با استعداد بنی اسرائیل، مشتمل است بر مقداری از هدایت نه کل هدایت:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ»؛ این آیه شریفه به منزله تعلیل است برای مطالبی که در آیه قبلی ذکر شده و این آیه و آیات بعد از آن بیان گر این معنایند که خدای سبحان برای امت ها با اختلافی که در عهد و عصر آن هاست شرایعی تشریح کرده و آن شرایع را در کتبی که نازل کرده قرار داده تا به وسیله آن شرایع هدایت شوند و راه را از چاه تشخیص دهند و هر وقت با یکدیگر بر سر حادثه ای اختلاف کردند به آن کتاب و شریعت مراجعه نمایند و انبیا و علمای هر امتی را دستور داده که بر طبق آن شریعت و کتاب حکم کنند و آن شریعت را به تمام معنا حفظ نمایند و به هیچ وجه اجازه ندهند که دستخوش تغییر و تحریف گردد و در مقابل حکمی که می کنند چیزی از مردم مطالبه نکنند که هر چه مطالبه کنند ثمنی قلیل است و در اجرای احکام الهی از احدی نترسند و تنها از خدای تعالی بترسند.

و این معانی را با شدت هر چه بیش تر تأکید کرده و آنان را از پیروی هوای نفس و تقنین دنیاپرستان بر حذر باشند و اگر به اختلاف امت ها و زمان ها احکامی مختلف تشریح کرده برای این بوده که امتحان الهی تمام شود چون استعداد زمان ها به مرور مختلف می شود و معلوم است که دو استعداد مختلف از نظر شدت و ضعف با یک تربیت علمی و عملی و بر یک روال استکمال نمی کند هر استعدادی برای رسیدن به کمال مکتبی و تربیتی خاص به خود لازم دارد.

پس این که فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»؛ معنایش این است که ما تورات را نازل کردیم که در آن مقداری احکام و معارف الهی و مایه هدایت وجود دارد و مقداری نور بر حسب حال بنی اسرائیل و استعداد آنان در آن هست (آری کلمه فیها دلیل روشنی است بر این که اولاً آن چه در تورات فعلی هست هدایت نیست بلکه در میان مطالب تورات، هدایت وجود دارد و ثانیاً آن چه از هدایت در تورات هست پاره ای از هدایت است نه کل هدایت و خلاصه چنان نیست که برای همه بشر و در همه قرون کافی باشد).

و خدای تعالی در قرآن کریمش اخلاق عمومی بنی اسرائیل و خصوصیات نژادی آنان و مقدار فهمشان را ذکر کرد، به همین جهت در تورات از هدایت جز مقداری را نازل نکرد و از نور جز بعضی از آن را قرار نداد چون بنی اسرائیل هم سابقه دار بودند (و انبیایی دیگر در میان آنان برخاست) و هم امتی قدیمی بودند و هم استعدادشان برای پذیرفتن هدایت اندک بود، قرآن کریم در آیه زیر با آوردن کلمه: «من» به این نکته که گفتیم تورات مشتمل بر مقداری از هدایت است نه کل هدایت اشاره نموده و می فرماید: «وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ» (1).

«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا»؛ در این جمله اگر نبیین را به اسلام- که همان تسلیم شدن در برابر خدای تعالی است و تسلیم شدن هم از نظر قرآن عبارت است از همان دین- توصیف کرد برای این بود که اشاره کرده باشد به

ص: 163

---

1- . «ما برای موسی در آن الواح از هر مقوله ای موعظتی و برای هر چیزی تفصیلی نوشتیم.» (اعراف / 145)

این که دین در همه ادوار بشری یکی است و آن عبارت است از اسلام و تسلیم شدن برای خدا و استتکاف نکردن از عبادت او و این که احدی از مؤمنین به خدا- به این که تسلیم خدا است و به اصطلاح مسلمان به معنای عام است- نمی تواند از قبول حکمی از احکام خدا و شریعتی از شرایع او را نپذیرد و از پذیرفتن آن استکبار کند.

«وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَابُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»؛ یعنی: ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نوری است که انبیا که تسلیم خدا بودند برای یهودیان به آن هدایت و نور حکم می کردند و نیز ربانیان و یا علمایی که از هر چیزی بریدند و در علم و عمل فقط به خدا پیوستند- و یا کسانی که تربیت بشر به ایشان و علم ایشان محول شده- البته این معنای دوم بنا بر این است که کلمه ربانیان از رب و یا تربیت مشتق شده باشد- و هم چنین احبار یعنی خیرگان از علمای یهود به آن هدایت و نور، حکم می کردند چون خدای تعالی از آنان خواسته بود بدان چه او دستور می دهد و از آنان خواسته حکم کنند و آن این بود که «از کتاب خدا احکامش را نگهبان باشند و به همین جهت که نگهبانان احکام خدا و حاملین آند شاهدان بر کتاب خدا شدند تا در نتیجه تغییر و تحریفی در کتاب خدا رخ ندهد چون به فرض که دشمنان در تورات نوشته شده، قلمی ببرند و تحریفی بکنند تورات تحریف نمی شود چون در سینه این احبار و علمای ربانی محفوظ است بنا بر این جمله «وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» به منزله نتیجه است برای جمله «بِمَا اسْتُحْفِظُوا» و معنای مجموع دو جمله این است که علمای ربانی و احبار و خیرگان یهود مأمور شده بودند به حفظ تورات تا در نتیجه حافظ آن و شاهد بر آن باشند- هر



جا اختلافی پدید آمد که فلان حکم از تورات است یا نه اینان که تورات را از بر دارند شهادت دهند که هست یا شهادت دهند که نیست.

و این معنایی که ما برای شهادت کردیم همان چیزی است که سیاق آیه به آن اشاره می کند، ولی بسا از مفسرین که گفته باشند مراد از شهادت شهادت بر حکم پیامبر اسلام در مورد رجم است و این که حکم رجم و سنگسار در تورات هم ثابت است (1) و یا گفته باشند: مراد شهادت بر کتاب است و این که این تورات از ناحیه خدای یگانه ای نازل شد که احدی شریک او نیست. (2) لیکن از جهت سیاق و زمینه گفتار هیچ شاهی بر این دو معنا وجود ندارد.

### ترس و طمع مانع بیان آیات الهی و احکام خدا نشود

«فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ وَا لَـ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا...»؛ این جمله به شهادت این که حرف «فاء» که کارش تفریع است بر سر آن آمده نتیجه گیری و تفریع بر جمله «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا...» است و چنین معنا می دهد: «حال که معلوم شد تورات از ناحیه ما نازل شده و مشتمل بر شریعتی است که انبیا و ربانیان و احبار با آن شریعت بین شما حکم می کنند پس زنهار که چیزی از آن را کتمان کنید و به انگیزه ترس و یا طمع احکام آن را تغییر دهید اما انگیزه ترس به این که از مردم بترسید و پروردگار خود را فراموش کنید، نه چنین مکنید بلکه تنها از خدا بترسید که دیگر از مردم نخواهید ترسید و اما انگیزه طمع به این که «آیات خدا

ص: 165

---

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 6، ص: 399.

2- . همان.

را در برابر بهایی اندک بفروشید" را کنار بگذارید، زیرا مال و جاه دنیوی امری است زایل و باطل.

البته احتمال هم دارد که جمله مورد بحث تفریع بر آن قسمت که گفتیم نباشد بلکه از نظر معنا تفریع باشد بر جمله «بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِمْ شُهُودًا»، چون جمله ای که گفتیم در حقیقت به معنای پیمان گرفتن از ربانین و علما و احبار است که تورات را حفظ کنند و این که شاهد بر آن باشند و آن را تغییر ندهند و در اظهار آن از غیر خدا ترسند و با فروختن احکام آن بهای اندک دنیا را نخرند هم چنان که در جای دیگر همین معنا را به صراحت آورده و فرموده: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»؛ (1) و نیز فرموده: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لَلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ، وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» (2).

ص: 166

- 1- . «به یاد آر که خدای تعالی از اهل کتاب پیمان گرفت که حتما کتاب رای برای مردم بیان می کنید و به هیچ وجه آن را از مردم پنهان نمی دارید ولی اهل کتاب این پیمان رای پشت سر انداختند و با آیات بهایی اندک خریدند.» (آل عمران / 188)
- 2- . «ولی بعد از آنان نسلی به جای آنان نشست که کتاب خدا را که مفت به چنگ آورده بودند با فروختن آیات و احکام آن متاع این زندگی را که پست ترین زندگی است به چنگ آورده و خود را دلخوش کردند که خدا به زودی ما را می آمرزد ولی اگر بار دیگر پای آن منافع مادی پیش بیاید باز هم آیات خدا را برای گرفتن آن متاع زیر پا می گذارند آیا از آنان در باره کتاب خدا پیمان گرفته نشد که جز حق بر خدا نبندند؟ چرا این پیمان گرفته شد ولی علمای یهود کتاب را به کلی متروک گذاشتند با این که خانه آخرت که خاص مردم با تقوا است برای چنین مردمی بهتر است چرا تعقل نمی کنند و کسانی که به کتاب خدا چنگ زده نماز بپا می دارند ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی کنیم.» (اعراف / 170)

و بعید نیست این معنای دوم با آیات بعد که مشتمل بر تأکید و تشدید است مناسب تر باشد چون در آیه 44 می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ «و کسانی که بدان چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرانند».

### تشریح حکم قصاص

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ... وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ»؛ سیاق این آیه مخصوصاً با در نظر گرفتن جمله «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» دلالت دارد بر این که مراد از این آیه بیان حکم قصاص در اقسام مختلف جنایات یعنی قتل نفس و قطع عضو و زخم وارد آوردن است بنا بر این زمینه جمله «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» و مقابله در آن و در سایر جمله ها بین مقتص له و مقتص به واقع شده و خلاصه می خواهد بفرماید در باب قصاص نفس در مقابل نفس و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی قرار می گیرد و هم چنین هر عضوی که جانی از يك انسان سلب کند همان عضو از خودش گرفته می شود پس حرف «باء» در همه این جملات بقاء مقابله است مانند حرف بقاء در جمله «خانه ام را فروختم به فلان مقدار یعنی در مقابل فلان مبلغ».

در نتیجه برگشت جمله های واقع در يك سیاق به این است که جان جانی در مقابل جانی که تلف کرده از او گرفته می شود و چشم جانی در مقابل چشم مجنی علیه از کاسه در می آید و بینی جانی در مقابل بینی مجنی علیه و گوش جانی در برابر گوش مجنی علیه و هم چنین دندان در برابر دندان او سلب شده و زخمی برابر

زخمی که به مجنی علیه وارد آورده بر او وارد می آورند و در کوتاه ترین سخن با جانی همان معامله می شود که او با مجنی علیه کرده است.

و شاید منظور آن مفسر هم که گفته جمله «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ» تقدیرش «النفس مقتضة بالنفس» و یا تقدیرش «النفس مقتولة بالنفس» است و هم چنین سایر جمله ها چیزی در تقدیر دارند(1) همین معنا باشد، ولی هیچ حاجتی به تقدیر گرفتن نیست بلکه جمله ها بدون تقدیر هم تمام است و به قول معروف ظرف لغو است (ظرف- جار و مجرور- که همان بالنفس و بالعین و غیره باشد اگر متعلق به مقدر باشد اصطلاحاً می گویند ظرفی است مستقر و اگر نباشد می گویند ظرفی است لغو).

و این آیه خالی از اشعار به يك نکته نیست و آن نکته این است که این حکم غیر آن حکمی است که می خواستند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در ماجرای آنان حکم کند و آیات سابق متذکر آن بود برای این که سیاق آیه مورد بحث با جمله «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ...» تجدید شده و سیاق نوی گشته و حکم مذکور در تورات فعلی که ان شاء الله تعالی نقل آن به زودی در بحث روایتی می آید موجود است.

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ...»؛ یعنی کسی که از اولیای قصاص مثلاً، ولی مقتول و یا خود مجنی علیه که چشمش و یا عضو دیگرش را از دست داده و یا جراحی بر داشته از جرم جنایتکار بگذرد و او را ببخشد و از قصاص که حق او است صرف نظر کند این چشم پوشی کفاره گناهان او و یا کفاره جرم و جنایت جانی می شود.

ص: 168

و از زمینه گفتار آیه بر می آید که چیزی در تقدیر آن هست و تقدیر کلام چنین است: «فان تصدق به من له القصاص فهو كفارة له»؛ یعنی اگر صاحب حق قصاص تصدق کند و صرف نظر نماید همین عمل کفاره اوست؛ «و ان لم يتصدق فليحکم صاحب الحکم بما انزل اللّٰه و من لم يحکم بما انزل اللّٰه فاولئك هم الظالمون»؛ یعنی و اگر صاحب حق قصاص، از قصاص صرف نظر نکرد صاحب حکم - قاضی - باید طبق آن دستوری که خدا در قصاص نازل کرده حکم کند و آن حاکم و قاضی که طبق ما انزل اللّٰه حکم نکند از ستم کاران است. باین بیان دو نکته روشن می شود اول این که حرف «واو» در جمله «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ» حرف عطف است و جمله را عطف می کند بر جمله «من تصدق» نه این که حرف استینافی باشد هم چنان که حرف «فاء» در جمله «فَمَنْ تَصَدَّقَ» فاء تفریع است که مفصل مطلب را بر مجمل آن تفریع می کند نظیر آیه قصاص که می فرماید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (1).

و نکته دوم این که جمله «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ...» از باب به کار بردن علت حکم است در جای معلول آن، و تقدیر کلام چنین است: «و ان لم يتصدق فليحکم بما انزل اللّٰه فان من لم يحکم بما انزل اللّٰه فاولئك هم الظالمون»؛ و اگر مجنی علیه صرف نظر نکرد، باید که حاکم بر طبق ما انزل اللّٰه حکم کند، زیرا کسی که حکم می کند، ولی نه بر طبق ما انزل اللّٰه، از ستم گران است».

«وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»؛ کلمه

ص: 169

---

1 - «پس کسی که بدهکار دیه است، طلبکار چیزی از دیه را به وی ببخشد او نیز خوبی وی را تلافی نموده بقیه دیه را با خوبی و خوشی بپردازد.» (بقره / 178)

«قفینا» از باب تفعیل، و مصدر آن تَقْفِیْهِ است و به معنای آن است که چیزی را دنبال چیزی و بعد از آن قرار دهی و این مصدر از کلمه «قفا» (پشت گردن) گرفته شده، و کلمه «آثار» جمع اثر است، و اثر به معنای حاصل از هر چیزی است که با دیدن آن اثر پی به وجود آن چیز برده می شود، ولی غالباً استعمالش در شکلی است که از جای پای رونده، در زمین می ماند، و ضمیر جمع در «آثارهم» به انبیا بر می گردد.

و عبارت: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»، استعاره به کنایه است و منظور از آوردن این تعبیر این بوده که بفهماند عیسی بن مریم (علیه السلام) نیز همان راهی را رفت که انبیای قبل از او رفتند و آن عبارت بود از طریق دعوت به توحید و تسلیم شدن در برابر خدای تعالی.

و جمله «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» بیان گر جمله قبلی و اشاره است به این که دعوت عیسی بن مریم (علیه السلام) همان دعوت موسی (علیه السلام) بوده، و هیچ جدایی بین آن دو نبوده است.

### در قرآن جزئیات نزول انجیل بر عیسی (علیه السلام) ذکر نشده است

«وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»؛ سیاق و زمینه آیات از این جهت که متعرض حال شریعت های موسی و عیسی و محمد (علیه السلام) است و در باره کتب این انبیا نازل شده اقتضا می کند که این کتاب ها با یکدیگر تطابق داشته باشند و لازمه آن چند چیز است.

اول این که انجیل نام برده در آیه- که معنایش بشارت است- کتابی بوده که بر حضرت مسیح (علیه السلام) نازل شده نه صرف این که يك بشارت باشد، خلاصه

مطلب این که در آیه مورد بحث معنای لغوی این کلمه منظور نیست، بلکه معنای اصطلاحی و معروفش منظور است، چیزی که هست خدای تعالی جزئیات کیفیت نزول انجیل بر آن جناب را ذکر نکرده، آن طور که در باره تورات و انجیل ذکر کرده در باره تورات فرموده: «قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ، وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ (1) و نیز فرموده: «أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» (2).

و در خصوص قرآن کریم فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»؛ (3) و نیز فرموده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»؛ (4) و نیز فرموده: «فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَرَةٍ»؛ (5) ولی خدای سبحان در باره جزئیات و چگونگی نزول انجیل و مشخصات آن چیزی در قرآن کریم نیاورده، تنها در آیه قبلی نزول آن را بر

ص: 171

- 1- . «به موسی گفت من تو را از میان مردم برگزیدم، و به رسالت هایم و کلامم اختصاصت دادم، پس آن چه بتو می دهم بگیر و از شکرگزاران باشد، و ما در آن لوح ها برایش از هر چیزی مقداری نوشتیم، و موعظت ها و جزئیاتی از هر چیز ثبت کردیم.» (اعراف / 145)
- 2- . «الواح را بگرفت در حالی که در آن نسخه اصلی هدایت و رحمتی بود برای کسانی که از پروردگار خود پروا دارند.» (اعراف / 154)
- 3- . «روح الامین آن قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا تو از انبیای بیم رسان باشی، و این قرآن به زبان عربی روشن است.» (شعراء / 195)
- 4- . محققا این گفته فرستاده ای است بزرگوار، فرستاده ای که نزد خدای صاحب عرش نیرومند و محترم و فرمانده است و در آن جا امین خدای تعالی است.» (تکویر / 21)
- 5- . «در صحیفه هایی مکرم و بلند مرتبه و پاکیزه شده، و در دست سفیرانی کریم و نیکوکار.» (عبس / 16)

عیسی در مقابل نزول تورات بر موسی (علیه السلام) و نزول قرآن بر محمد (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده، و این خود دلالت دارد بر این که انجیل کتابی مستقل بوده در مقابل تورات و قرآن.

این لازمه اول آیه مورد بحث بود، لازمه دومش این است که جمله «فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ» که در وصف انجیل است، در مقابل جمله «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» باشد که در وصف تورات است، و معلوم است که منظور از هر دو جمله این است که آن دو کتاب مشتمل بودند بر معارفی و احکامی، چیزی که هست این که در آیه برای دومین بار فرموده: «وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» خود دلیل است بر این که هدایتی که در بار اول ذکر شد غیر از هدایتی است که در باره دوم ذکر کرده و کلمه موعظت آن را تفسیر کرده، پس هدایت اول عبارت است از نوعی معارف که مردم با آن معارف در باب اعتقادات هدایت می شوند و اما هدایت دوم عبارت است از معارفی که بشر به وسیله آن در مرحله عمل هدایت می شود، پس تقوای دینی منظور از هدایت دوم است.

و بنا بر این دیگر برای کلمه «و نور» مصداقی نمی ماند، مگر احکام و شرایع، و ای بسا تدبیر در احکام نیز مساعد با این نظریه باشد، برای این که احکام و شرایع اموری هستند که انسان از آن ها نور می گیرد و در نور و تنور آن راه زندگی را می سپرد، قرآن کریم نیز همین اثر را برای دین مبین اسلام و احکام و شرایعش قائل است و می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (1).

از آن چه گذشت روشن گردید که مراد از کلمه «هدی» که در توصیف تورات

ص: 172

---

1- «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم تا با آن در بین مردم حرکت و زندگی کند، مثل کسی است که در ظلمت های متعدد قرار دارد؟» (انعام / 122)



و هم در توصیف انجیل بار اول ذکر شده، نوع معارف اعتقادیه چون توحید و معاد است، و مراد از نور در هر دو جا نوع شرایع و احکام است، و مراد از «هدی» در باره دوم که تنها در وصف انجیل آمده نوع مواعظ و نصایح است، (و خدا داناتر است).

و نیز روشن گردید که چرا کلمه «هدی» در آیه شریفه تکرار شد، چون گفتیم که هدایت دوم غیر از هدایت اول است، و باز روشن شد که کلمه «و موعظة» از قبیل عطف تفسیر است و باز خدا بهتر می داند.

و لازمه سومش این است که این که در وصف انجیل برای بار دوم فرمود: «و مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» از باب تکرار به منظور تأکید و امثال آن نباشد، بلکه مراد از آن تبعیت انجیل برای شریعت تورات باشد، و اتفاقاً همین طور هم بوده است، چون انجیل چیزی جز امضاء شریعت تورات و دعوت بشر به سوی تورات ندارد، الا پاره ای از احکام که عیسی بن مریم بنا به حکایت قرآن کریم استثناء نموده (پاره ای حرام ها را که در زمان موسی (علیه السلام) جنبه گوشمالی و مجازات داشته است)، قرآن کریم در این باره از آن جناب حکایت کرده که گفت: «و لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» (1).

دلیل بر این معنا آیه شریفه زیر است که خدای تعالی در وصف قرآن کریم فرموده: «و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، مِنَ الْكِتَابِ، وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ»، که بیانش بعد از يك آیه از آیه مورد بحث می آید.

ص: 173

---

1- . «تا برایتان حلال کنم پاره ای از امور که بر شما حرام شده بود.» (آل عمران / 50)

مراد از «هدی» بودن تورات و انجیل اشتمال آن‌ها بر معارف اعتقادیه است و مراد از نور بودنشان شرایع و احکام آن‌ها است:

«وَهُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»؛ توضیح این جمله در صفحه قبل گذشت، و از این آیه شریفه استفاده می‌شود که انجیل نازل بر عیسی (علیه السلام) علاوه بر آن چه که از معارف اعتقادی تورات و احکام عملی داشته، عنایت خاصی هم بر تقوای در دین داشته است، و توراتی که آن روز در بین یهود رائج بوده هر چند که قرآن همه آن را به تمام معنا تصدیق نکرده، و هم چنین انجیل‌های چهارگانه‌ای که به مرقس و متی و لوقا و یوحنا نسبت داده شده هر چند که غیر آن انجیل است که قرآن آن را نازل بر خود مسیح می‌داند، و لیکن با این حال همین مقدار که از انجیل و تورات اصلی باقیمانده این معنا را تصدیق دارد که خدای تعالی عنایت خاصی به مسأله تقوای دینی دارد و ان شاء الله تعالی به زودی اشاره‌ای به این معنا می‌آید.

«وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»؛ می‌فرماید اهل انجیل باید حکم کنند به آن چه که خدا در انجیل نازل کرده و باید دانست همان طور که گفتیم خدای تعالی در انجیل تصدیق تورات و شرایع آن را نازل کرده مگر بعضی از چیزهایی را که چون نسخ شده انجیل نازل بر عیسی (علیه السلام) آن‌ها را استثناء کرده، چون بعد از آن که انجیل تورات را در شرایع و احکامش تصدیق کرد و بعضی از چیزها که در تورات حرام بود حلال کرد، قهراً عمل به سایر دستورات تورات یعنی عمل به غیر آن چه انجیل حلال کرده عمل به احکامی خواهد بود که خدا در انجیل نازل کرده و این خود روشن است و از همین جا استدلال بعضی از مفسرین به آیه مورد بحث بر این که

«انجیل مشتمل بر احکامی مفصل است» روشن می شود، همان طور که تورات مشتمل بر احکامی دیگر است (1) سخن درستی نیست و وجه ضعف و نادرستی آن روشن است. و اما این که فرمود:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ این جمله تشدید و تأکید همان مطلبی است که از جمله «و لیحکم...» استفاده می شد، و اگر خدای تعالی کلمه «یحکم» را سه نوبت تکرار کرد دو بار در امر یهود و یک بار در امر نصارا، به منظور همان تشدید و تأکید بود، چیزی که هست در این سه نوبت تکرار کردن، مختصر اختلافی هست، در باره کسانی که حکم نکنند به آن چه خدا نازل کرده یک بار تعبیر کرد به این که کافرند، «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»، و یک بار تعبیر کرد به این که ظالمند، «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و بار سوم تعبیر کرد به این که فاسقند، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» در نتیجه هم کفر را علیه آنان تثبیت کرد و هم ظلم را و هم فسق را.

و شاید وجه این که فسق را در موقع تعرض حال نصارا و کفر و ظلم را در آن جا که به یهود مربوط می شود ذکر کرده، این بوده که نصارا توحید را مبدل به تثلیث و سه خدایی کردند، و دین تورات را رها نموده بزرگ آنان بولس دین مسیح را دینی مستقل و جدای از دین موسی معرفی و قلمداد کرد، دینی که هیچ حکمی ندارد، زیرا احکامش با فدا کردن مسیح خود را برای بشر بر داشته شد، و در نتیجه این کجروی ها و به صرف یک تاویل و توجیه که بولس کرده بود نصارا از دین توحید و شریعت آن خارج شد، پس از دین خدا و دین حق فاسق گشتند، چون فسق به

ص: 175

---

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 12، ص: 9.

معنای خارج شدن چیزی از جایگاه اصلیش است، نظیر خارج شدن مغز گردو از پوسته آن.

پس معلوم شد چرا کلمه فسق را در باره نصارا به کار برد؟ و اما این که چرا کفر و ظلم را در حق یهود به کار بست؟ چه بسا علتش این باشد که یهود نسبت به دین موسی هیچ شبهه های نداشتند و اگر احکام و معارف تورات را رد کردند عالما و عامدا رد کردند، و این خود کفر به آیات خدا و ظلم به آن است.

و این آیات سه گانه که در آخر یکی آمده: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»، و دیگری آمده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، و در سومی آمده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ آیات مطلقى است که اختصاص به قوم یهود و نصارا ندارد، بلکه شامل همه کسانی است که چنین کنند، هر چند که در مورد بحث منطبق با اهل کتاب می شود.

### معنای کفر کسی که بدان چه خدا نازل فرموده حکم نکند

مفسرین در معنای کفر کسی که بدان چه خدا نازل کرده حکم نکند اختلاف کرده، هر يك آن را بر مصداقی منطبق کرده اند، یکی گفته منظور آن قاضی ای است که به غیر ما انزل الله حکم کند(1)، دیگری گفته آن حاکمی است که در زمام داریش بر خلاف آن چه خدا نازل کرده رفتار نماید(2)، سومی گفته آن اهل بدعتی است که غیر سنت اسلام را قرار داده و رواج دهد(3) و گو این که این مساله ای است فقهی و

ص: 176

1- . نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 40، ص: 15.

2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 6، ص: 399-404.

3- . همان.

این جا جای بحث در آن نیست و لیکن به طور اجمال می گوئیم که مخالفت حکم شرعی و یا هر امری که در دین خدا ثابت شده باشد، در صورتی که انسان علم به ثبوت آن دارد اگر آن را رد کند کافر می شود، بلکه در صورتی که علم به ثبوت آن دارد و آن را رد نمی کند بلکه تنها در عمل مخالفت می کند کافر نمی شود بلکه تنها باعث فسق می شود، برای این که در امر آن قصور کرده، و در صورتی که علم به ثبوت آن ندارد نه رد آن باعث کفر و نه مخالفت عمل آن باعث فسق می شود، چون در این صورت در قصورش معذور است، مگر آن که در پاره ای از مقدمات آن تقصیر کرده باشد، مثلاً با این که می توانسته در پی تحصیل علم به وظائف دینی خود بر آید بر نیامده باشد پس آیه شریفه شامل همه آن مواردی که مفسرین ذکر کرده اند می شود و اختصاص به یک مورد و دو مورد ندارد و اطلاعات بیش از این را باید در کتب فقه جستجو کرد.

### مراد از «مهیمن بودن» قرآن مجید بر کتب آسمانی

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ»؛ کلمه «مهیمن» از ماده «هیمنه» گرفته شده و به طوری که از موارد استعمال آن بر می آید معنای هیمنه چیزی بر چیز دیگر این است که آن شیء مهیمن بر آن شیء دیگر تسلط داشته باشد، البته هر تسلطی را هیمنه نمی گویند، بلکه هیمنه تسلط در حفظ و مراقبت آن شیء و تسلط در انواع تصرف در آن است، و حال قرآن که خدای تعالی در این آیه در مقام توصیف آن است نسبت به سایر کتب آسمانی همین حال است، چون خدای تعالی در جای دیگر قرآن فرموده که قرآن «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ «بیان گر هر چیزی می باشد» است، آری قرآن از کتب آسمانی آن چه که

جنبه زیر بنا و ریشه دارد و قابل تغییر نیست گرفته و آن چه از فروع که قابل نسخ بوده و می باید نسخ شود نسخ کرده، چون اگر نسخ نمی کرد آن احکام احکامی بود که در مرور زمان دست تحول، خود به خود آن را از بین می برد و به شکلی که متناسب با حال بشر و کمک کار او در صراط ترقی و تکامل باشد در می آورد، لذا می بینیم که خدای تعالی در وصف قرآن می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ (1) و نیز فرموده: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»؛ (2) و نیز فرموده: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ، وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (3)

### تصدیق تورات و انجیل با اعتقاد به منسوخ گشتن و تکمیل آن ها با قرآن، منافات ندارد

پس جمله مورد بحث که می فرماید: «وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ» متمم جمله قبل است

ص: 178

- 1- «این قرآن بشر را به راه و هدفی هدایت می کند که استوارترین راه و هدف است، و هیچ يك از احکامش دستخوش فرسودگی و کهنه گی نمی شود.» (اسراء / 9)
- 2- «ما هیچ آیتی را نسخ نمی کنیم مگر آن که مثل آن و یا بهتر از آن را می آوریم.» (بقره / 106)
- 3- «کسانی که پیروی می کنند آن پیامبر درس نخوانده ای را که نامش را در کتب آسمانی قبل یعنی در تورات و انجیل دیده بودند و هم اکنون نیز می بینند، پیامبری که آنان را به هر کار نیک امر و از هر کار زشت نهی می کند، هر پاکیزه ای را برایشان حلال و هر پلیدی را بر آنان حرام می کند و احکام دست و پاگیری که بر دوششان سنگینی می کرد لغو و بی اعتبار می سازد، کسانی که به وی ایمان می آورند و احترامش را دارند و یاریش می کنند، و آن نوری که با وی هست دنبال روی می نمایند، این چنین کسان آری تنها این چنین کسانی رستگاراند.» (اعراف / 157)

که می فرماید: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ» متممی است که آن را توضیح هم می دهد، چون اگر این جمله نبود ممکن بود کسی توهم کند که لازمه تصدیق تورات و انجیل این است که قرآن احکام و شرایع آن دورا نیز تصدیق کرده باشد، به این معنا که حکم کرده باشد به این که شرایع تورات و انجیل هم اکنون نیز باقی است، و قرآن هیچ تغییر و تبدیلی در آن نداده، و همین که فرمود: قرآن در عین این که تورات و انجیل را تصدیق دارد، مهیمن بر آن دو نیز هست، دیگر جای این توهم باقی نمی ماند، و می فهماند که تصدیق قرآن به این معنا است که قرآن قبول دارد که این دو کتاب از ناحیه خدا نازل شده، و خدای تعالی می تواند هر گونه تصرفی در آن ها بنماید، پاره ای احکام آن دورا نسخ، و پاره ای دیگر را تکمیل کند، هم چنان که جمله بعدی که در ذیل آیه است به این نکته اشاره نموده و می فرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَلَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ».

بنا بر این معنای جمله «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» این است که قرآن قبول دارد که تورات و انجیل و معارف و احکامش از ناحیه خدا نازل شده بود و مناسب با حال انسان های قبل از این بود، پس منافات ندارد که در عین این که از ناحیه خدا بوده امروز نسخ و تکمیل شود، چیزی از آن ها حذف و چیز دیگری اضافه شود، همان طور که مسیح(علیه السلام) و یا انجیل مسیح(علیه السلام) مصدق تورات بود، و در عین حال بعضی از محرمات تورات را حذف نموده، آن ها را حلال کرد و قرآن کریم این معنا را از آن جناب حکایت نموده که فرمود: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَلَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (1).

ص: 179

---

1 - «من فرستاده به سوی بنی اسرائیل، در حالی که تورات موجود را تصدیق دارم، فرستاده شده ام تا برای شما حلال کنم بعضی از چیزهایی که بر شما حرام بود.» (آل عمران / 50)

«فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛ یعنی وقتی شریعت نازل به تو و شریعتی که در گنجینه قرآن تو، به ودیعه سپرده شده حق باشد، به این معنا که هم آن احکامش که موافق با کتب آسمانی قبل است حق باشد، و هم آن چه که مخالف آن ها است حق باشد، بدان جهت که مهیمن بر آن ها است، پس تو جز این وظیفه نداری که بدان چه خدا به خود تو نازل کرده در بین مردم حکم کنی، و به خاطر به دست آوردن دل آن ها از طریقه حقی که به تو نازل شده عدول نکنی و منظور از مردم یا خصوص اهل کتاب است، (هم چنان که ظاهر آیات قبل آن را تأیید می کند) و یا عموم مردم است (هم چنان که آیات بعد آن را تأیید می نماید).

و از این جا روشن می شود که احتمال این که منظور از جمله «فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ» حکم در بین اهل کتاب و یا در بین مردم باشد، هر دو احتمالی است جائز، چیزی که هست يك اشکال احتمال اول را بعید می سازد، و آن این است که بنا بر آن باید چیزی در کلام در تقدیر گرفت و مثلاً گفت تقدیر کلام "فاحکم بینهم ان حکمت" بوده، برای این که می دانیم که خدای تعالی بر رسول گرامی اسلام واجب نکرده بود که حتما در اختلافات اهل کتاب مداخله نموده و حکم کند، علاوه بر این که اهل کتاب حکم آن حضرت را قبول نداشتند، پس تقدیر کلام چنین است که اگر اهل کتاب تو را حکم قرار دادند، در بین آنان حکم بکن، تازه در همین صورت نیز حکم کردن را واجب متعین نکرده بلکه آن جناب را مخیر کرده بین حکم کردن و اعراض نمودن، و لذا فرموده: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ...».



علاوه بر این که اگر احتمال اول یعنی حکم کردن در بین اهل کتاب به تنهایی منظور بود، دیگر نمی‌بایست منافقین را با یهود ذکر کند، و حال آن که در اول آیات آنان را هم ذکر کرده، پس هیچ موجبی نیست که ما به صرف این که قبلاً ذکر یهود به میان آمده ضمیر «بینهم» را تنها به یهود بر گردانده و دستور را مختص در مورد آنان بدانیم، چون همان طور که گفتیم ذکر غیر یهود نیز به میان آمده بود، پس مناسب تر آن است که بگوئیم به دلالت مقام احتمال دوم منظور است، و ضمیر «بینهم» به کلمه «ناس» بر می‌گردد، و منظور از «ناس» کل بشر است.

و نیز روشن می‌شود که جمله «عَمَّا جَاءَكَ» جار و مجروری است متعلق به جمله «وَلَا تَتَّبِعْ» و اگر بررسی ماده تبعیت با حرف «عن» متعدی نمی‌شود، و اصلاً احتیاجی به آن نیست، و بر این حساب احتیاجی به آن جار و مجرور نبود، و در پاسخ می‌گوئیم: بله، و لیکن جمله «وَلَا تَتَّبِعْ» در خصوص مورد بحث معنایی از اعراض یا عدول و یا چیزی از این قبیل در آن اشراب شده، در حقیقت این کلمه فقط در این مورد چنین معنا می‌دهد: (و با اعراض از آن چه به تو داده شده، هوا هوس های آنان را پیروی مکن).

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً»؛ راغب در مفردات می‌گوید کلمه «شرع» به معنای رفتن به راهی است که واضح و ایمن از انحراف باشد، وقتی می‌گویند: «شرعت له طریقا» معنایش این است که من خط مشی و روشی روشن پیش پایش گذاشتم، و این کلمه یعنی کلمه «شرع» در اول مصدر بوده، و بعداً آن را نام برای همان طریقه و روش کردند، و در آخر به طور استعاره نام طریقت های الهیه نموده و گفتند: مسیحیت یک شرع (به کسر شین) و یا یک شرع (به فتحه شین) و یک

شریعت است، و شرعه و منهاج به همین معنا است، - تا آن جا که می گوید- بعضی گفته اند: اگر شریعت را شریعت خوانده اند از این باب بوده که خواسته اند آن را به شریعه نهر (آن راهی که افراد و حیوانات از آن راه به لب نهر می روند) تشبیه کنند. (1) و چه بسا که مطلب عکس این باشد، یعنی اگر راه به لب نهر را شریعه گفته اند از شریعت به معنای طریقه گرفته باشند، به این مناسبت که چون راه به لب آب برای اهل هر محلی روشن و واضح بوده، خواسته اند با این نام گذاری از روشنی آن خبر دهند، و اما کلمه «نهج» به فتح نون و سکون ها، به معنای طریق واضح است، وقتی می گویند: «نهج الامر و نهج» معنایش این است که فلانی فلان امر را روشن و واضح کرد، و مصدر میمی آن یعنی «منهج» و «منهاج» نیز به همان معنا است. (2)

گفتاری پیرامون معنای شریعت فرق بین شریعت و دین و ملت در اصطلاح قرآن همان طور که قبلاً خاطر نشان کردیم کلمه شریعت به معنای طریق است، و اما کلمه «دین» و کلمه «ملت» معنای طریقه خاصی است، یعنی طریقه ای که انتخاب و اتخاذ شده باشد، لیکن ظاهراً در عرف و اصطلاح قرآن کریم کلمه شریعت در معنایی استعمال می شود که خصوصی تر از معنای دین است، هم چنان که آیات زیر بر آن دلالت دارد، توجه بفرمائید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (3) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (4) که از این دو آیه به خوبی

ص: 182

---

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص: 258.

2- . همان، ص: 506.

3- . «دین نزد خدا و مقبول درگاه او تنها اسلام است.» (آل عمران / 19)

4- . «و کسی که غیر از اسلام دینی دیگر بپذیرد از او قبول نمی شود، و او در آخرت از زیانکاران است.» (آل عمران / 85)

بر می آید هر طریقه و مسلکی در پرستش خدای تعالی دین هست، ولی دین مقبول درگاه خدا تنها اسلام است، پس دین از نظر قرآن معنایی عمومی و وسیع دارد، حال اگر آن دو آیه را ضمیمه کنیم به آیه زیر که می فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ»؛ «برای هر يك از شما پیامبران شرعه و منهاجی قرار دادیم»، و به آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شِرْعَةٍ مِنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا»؛ (1) این معنا به دست می آید که شریعت عبارت است از طریقه ای خاص، یعنی طریقه ای که برای امتی از امت ها و یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد، مانند شریعت نوح، و شریعت ابراهیم، و شریعت موسی، و شریعت عیسی، و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله)، و اما دین عبارت است از سنت و طریقه الهیه حال خاص به هر پیامبری و یا هر قومی که می خواهد باشد، پس کلمه دین معنایی عمومی تر از کلمه شریعت دارد، و به همین جهت است که شریعت نسخ می پذیرد، ولی دین به معنای عمومی اش قابل نسخ نیست.

### **«دین» معنایی عمومی تر از «شریعتم دارد، شریعت نسخ می شود، ولی دین قابل نسخ نیست**

البته در این میان فرق دیگری نیز بین شریعت و دین هست و آن این است که کلمه دین را می توان هم به يك نفر نسبت داد و هم به جماعت، حال هر فردی و هر جماعتی که می خواهد باشد، ولی کلمه «شریعت» را نمی شود به يك نفر نسبت داد، و مثلاً گفت فلانی فلان شریعت را دارد، مگر آن که يك نفر آورنده آن شریعت و یا قائم به امر آن باشد، پس می شود گفت دین مسلمانان و دین یهودیان و دین

ص: 183

---

1- «و سپس تو را بر شریعتی از امر دین قرار دادیم، پس همان شریعت را پیروی کن.» (جائیه / 18)

عیسویان و نیز می شود گفت شریعت مسلمانان و یهودیان هم چنان که می توان گفت دین و شریعت خدا و دین و شریعت محمد و دین زید و عمرو و... ولی نمی توان گفت شریعت زید و عمرو، و شاید علت آن این باشد که در معنای کلمه «شریعت» بویی از يك معنای حدیثی هست و آن عبارت است از تمهید طریق و نصب آن، پس می توان گفت شریعت عبارت است از طریقه ای که خدا مهیا و آماده کرده و یا طریقه ای که برای فلان پیغمبر و یا فلان امت معین شده، ولی نمی توان گفت طریقه ای که برای سابق هست، به اضافه چیزهایی که در آن شرایع نبوده و یا کنایه است از این که تمامی شرایع قبل از اسلام و شریعت اسلام حسب لب و واقع دارای حقیقتی واحده اند، هر چند که در امت های مختلف به خاطر استعدادهای مختلف آنان اشکال و دستورات مختلفی دارند، هم چنان که آیه شریفه: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ (1) نیز بر این معنا اشعار و بلکه دلالت دارد.

بنا بر این اگر شریعت های خاصه را به دین نسبت می دهیم و می گوئیم همه این شریعت ها دین خدا است، با این که دین یکی است، ولی شریعت ها یکدیگر را نسخ می کنند، نظیر نسبت دادن احکام جزئی در اسلام، به اصل دین است، با این که این احکام بعضی ناسخ و بعضی منسوخند با این حال می گوئیم فلان حکم از احکام دین اسلام بوده و نسخ شده و یا فلان حکم از احکام دین اسلام است، بنا بر این باید گفت: خدای سبحان بندگان خود را جز به يك دین متعبد نکرده، و آن يك دین عبارت است از تسلیم او شدن چیزی که هست برای رسیدن بندگان به این هدف راه های مختلفی قرار داده، و سنت های متنوعی باب کرده، چون

ص: 184

هر امتی مقدار معینی استعداد داشته و آن سنت ها و شریعت ها عبارت است از شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله)، هم چنان که می بینیم چه بسا شده که در شریعت واحده ای بعضی از احکام به وسیله بعضی دیگر نسخ شده، برای این که مصلحت حکم منسوخ مدتش سر آمده، و زمان برای مصلحت حکم ناسخ فرارسیده، مانند نسخ شدن حکم حبس ابد در زناى زنان که نسخ شد، و حکم تازیانه و سنگسار به جای آن آمد، و مانند مثال هایی دیگر، دلیل بر این معنا آیه شریفه: «وَأَوْشَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...» است که به زودی تفسیرش می آید.

### معنای کلمه «ملت» و نسبت آن با «شریعت» و «دین»

تا این جا معنای شریعت و دین و فرق بین آن دو روشن شد، حال ببینیم کلمه «ملت» به چه معنا است؟ و معنای آن چه نسبتی با شریعت و دین دارد؟ ملت عبارت است از «سنت زندگی یک قوم»، و گویا در این ماده بویی از معنای مهلت دادن وجود دارد، در این صورت ملت عبارت می شود از «طریقه ای که از غیر گرفته شده» باشد، البته اصل در معنای این کلمه آن طور که باید روشن نیست، آن چه به ذهن نزدیک تر است این است که ممکن است مرادف با کلمه شریعت باشد، به این معنا که ملت هم مثل شریعت عبارت است از طریقه ای خاص، به خلاف کلمه «دین»، بله این فرق بین دو کلمه «ملت» و «شریعت» هست، که شریعت از این جهت در آن طریقه خاص استعمال می شود، و به این عنایت آن طریقه را شریعت می گویند که: «طریقه ای است که از ناحیه خدای تعالی و به منظور سلوک مردم به سوی او تهیه و تنظیم شده»، و کلمه «ملت» به این عنایت در آن طریقه

استعمال می شود که مردمی آن طریقه را از غیر گرفته اند و خود را ملزم می دانند که عملاً از آن پیروی کنند، و چه بسا همین فرق باعث شده که کلمه ملت را به خدای تعالی نسبت نمی دهند و نمی گویند ملت خدا، ولی «دین خدا» و «شریعت خدا» می گویند، و ملت را تنها به پیغمبران نسبت می دهند و می گویند: ملت ابراهیم، چون این ملت بیان گر سیره و سنت ابراهیم (علیه السلام) است و هم چنین به مردم و امت ها نسبت می دهند و می گویند ملت مردمی با ایمان و یا ملت مردمی بی ایمان، چون ملت از سیره و سنت عملی آن مردم خبر می دهد، در قرآن کریم آمده: «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (1) و نیز از یوسف (علیه السلام) حکایت کرده که گفت: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»؛ (2) که در آیه اول کلمه ملت در مورد فرد، و در آیه دوم هم در مورد فرد و هم در مورد قوم استعمال شده، و در آیه بعدی که حکایت کلام کفار به پیغمبران خویش است تنها در مورد قوم به کار رفته؛ «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا». (3)

پس خلاصه آن چه گفتیم این شد که دین در اصطلاح قرآن اعم از شریعت و ملت است و شریعت و ملت دو کلمه تقریباً مترادفند با مختصر فرقی که از حیث عنایت لفظ در آن دو هست.

ص: 186

---

1- «کیش ابراهیم معتدل بود و او از مشرکین نبود.» (بقره / 135)

2- «من کیش مردمی را که به خدا ایمان ندارند و به روز جزا کفر می ورزند ترک گفته پیروی کیش پدرانم را کردم یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب.» (یوسف / 38)

3- «شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم مگر آن که به کیش، ما برگردید.» (ابراهیم / 13)

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»؛ این جمله بیان گر علت اختلاف شریعت های مختلف است و منظور از امت واحده کردن همه انسان ها این نیست که تکوینا آن ها را يك امت قرار دهد، و همه انسان ها يك نوع باشند، چون همه انسان ها يك نوع هستند، و يك جور زندگی می کنند، هم چنان که در آیه زیر انسان ها را يك امت و يك نوع دانسته، می فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ» (1).

علت اختلاف شرایع این است که غرض اصلی از شرایع، امتحان امت های مختلف الاستعداد در ادوار مختلف است، بلکه مراد این است که از نظر اعتبار آن ها را امتی واحده کند، به طوری که استعداد همه آن ها برابر باشد و در نتیجه نزدیک به هم بودن درجاتشان همه بتوانند يك شریعت را قبول کنند، پس جمله «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» از قبیل به کار بردن علت شرط است در جای خود شرط تا معنا و مطلب بهتر در ذهن شنونده جای گیرد، و بهتر بتواند جزای شرط را که همان جمله «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» است بهتر بفهمد و حاصل معنا این است که اگر ما به علت اختلاف امت ها شرایع مختلفی تشریح کردیم برای این بود که شما را در شریعتی که دادیم بیازمائیم، و ناگزیر این عطاهایی که جمله «آتیکم»

ص: 187

1 - . «اگر نبود که انسان ها نوع واحدی بودند و حکمت ما اقتضا می کرد که همه انسان ها را يك جور خلق کنیم، هر آینه برای کسانی که به رحمان کفر می ورزند خانه هایی قرار می دادیم که سقف آن از نقره باشد و نردبانهایی که از آن بالا روند.» (زخرف / 33)

به آن اشاره دارد، با یکدیگر و در امت های مختلف خواهد بود، و قطعاً منظور از این عطا یا مسکن و زبان و رنگ های پوست بدن امت ها نیست برای این که اگر چنین چیزی منظور بود باید در يك زمان برای چند قوم که چند رنگ پوست داشتند چند شریعت تشریح کرده باشد، در حالی که سابقه ندارد که خدای عز و جل در يك زمان دو و یا چند شریعت تشریح کرده باشد، پس معلوم می شود منظور اختلاف استعدادها به حسب مرور زمان و ارتقاء انسان ها در مدارج استعداد و آمادگی است و تکالیف الهی و احکامی که او تشریح کرده، چیزی جز امتحان الهی انسان ها در مواقف مختلف حیات نیست و یا به تعبیر دیگر تکالیف الهی وسیله هایی است برای به فعلیت در آوردن استعداد انسان ها در دو طرف سعادت و شقاوت، باز به تعبیر دیگر وسیله مشخص کردن حزب رحمان و بندگان او از حزب شیطان است، هم چنان که در کتاب عزیز خدا نیز تعبیرهای مختلف آمده و برگشت همه به يك معنا است، خدای تعالی در تعبیر اول و این که سنت امتحان را در بین انسان ها به جریان انداخته، فرموده است: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ سُهْدًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»؛ (1) و آیات دیگری که در این باب هست.

ص: 188

---

1 - . «ما این ایام را در بین مردم دست به دست می گردانیم، خدای تعالی این کار را به منظورهایی ناگفتنی و به این منظور می کند تا مؤمنین را مشخص نموده، از شما گواهانی بگیرد و خدا ستم گران را دوست نمی دارد و نیز به این منظور می کند که آن هایی را که دعوی ایمان می کنند خالص نموده، کافران را از بین ببرد، شما خیال کرده اید که بدون این که خدا مجاهدیتتان را مشخص و صابران را از دیگران متمایز سازد داخل بهشت می شوید؟.» (آل عمران / 142)



و در تعبیر دوم می خوانیم: که هنگام فرو فرستادن آدم به زمین فرموده: «فَأَمَّا يَا تَيْبَتِكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلَّ وَلَا يُشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ» (1).

و در تعبیر سوم می خوانیم که در گفتگوش با ابلیس فرموده:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا... قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» (2) در این باب آیات دیگری نیز هست.

و سخن کوتاه این که این عطایا و بخشش های الهی که به نوع انسان ها و بر حسب اختلاف استعداد آن ها شده، از آن جا که در زمان های مختلف اختلاف داشته و نیز از آن جا که شریعت و سنت الهی که برای تکمیل و تتمیم سعادت انسان ها در زندگی واجب الاجراء شده و نیز از آن جا که همه این شریعت ها امتحان هایی است الهی که در اثر اختلاف استعداد های بشر و تنوع آن مختلف

ص: 189

1- . «پس اگر از ناحیه من به سوی شما و برای هدایتان دینی آمد که البته خواهد آمد بدانید که هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه گرفتار می گردد و هر کس از یاد من روی بگرداند معیشتی تنگ و نکبت بار خواهد داشت و ما او را در روز قیامت کور محشور می کنیم.» (طه / 124)

2- . «به یاد آر آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری خلق خواهم کرد که... ابلیس گفت پروردگارا به خاطر این که مرا اغواء کردی و گمراهی را سر نوشت من ساختی من در زمین زندگی زمینی را برای بشر فریبده نموده و همگی آنان را اغواء خواهم کرد، الا آن بندگان را که در بندگی خالص باشند، خدای تعالی فرمود: صراط مستقیمی هم که من بر خود حتم کردم همین است که تو بر بندگان من دست نیابی مگر آن هایی که خودشان غوایت و گمراهی را می خواهند و از تو پیروی می کنند و محققا جهنم میعادگاه همه آنان است.» (حجر / 43)

می شود، لا جرم این نتیجه به دست می آید که شریعت ها نیز باید مختلف باشند و بدین جهت است که خدای تعالی اختلاف «شرعه» و «منهاج» را این طور تعلیل فرموده: که چون اراده من تعلق گرفته به امتحان شما و ریز و درشت کردن شما و این امتحان را در نعمت هایی که به شما انعام کرده ام انجام می دهم، توجه فرمائید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ».

بنا بر این معنای آیه - و خدا داناتر است- این طور می شود که: «لكل امة جعلنا منكم؛ برای هر امتی از شما انسان ها قرار دادیم»، به جعل تشریحی نه تکوینی به عبارت ساده تر: برای هر امتی از شما شرعه و منهاج و یا به عبارتی سنت و روش زندگی معین کردیم: «و لو شاء الله لآخذكم امة واحدة و شرع لكم شريعة واحدة».

و اگر می خواست همه شما را يك امت به حساب می آورد و يك شریعت برای اولین و آخرین شما تشریح می کرد و لیکن چنین نکرد بلکه برای هر امتی از شما شریعتی تشریح کرد تا شما را در آن چه از این نعمت های مختلف ارزانی داشته بیازماید.

آری اختلاف نعمت اختلاف امتحان را می طلبد (هم چنان که اختلاف پایه معلومات شاگردان کلاسهای مدرسه، اختلاف امتحان را می طلبد)، و چون غرض اصلی از شرایع، امتحان است، پس ناگزیر باید شرایع نیز مختلف باشد.

و این امت های مختلف عبارتند از: امت نوح، امت ابراهیم، امت موسی و امت عیسی و امت محمد (صلی الله علیه و آله)، هم چنان که آیه زیر که در مقام منت گذاری بر این امت است بر این معنا دلالت دارد، توجه فرمائید: «شَرَعَلَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ

نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى؛ (1) که ترجمه اش در این نزدیکی ها گذشت.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا...»؛ مصدر «استباق» که جمله «فاستبقوا» امر از آن است به معنای شروع به سبقت گرفتن است و کلمه: «مرجع» مانند کلمه «رجوع» مصدر است، چیزی که هست مصدر میمی رجوع است و این جمله به دلالت این که حرف «فاء» در اولش آمده، فرع و نتیجه ای است که بر لازمه معنای جمله «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ» متفرع شده و چنین معنا می دهد: ما این شریعت حقه را که مهیمن بر سایر شرایع است، شریعت شما قرار دادیم و قهرا خیر و صلاح شما در آن است، پس سبقت در خیرات کنید، خیراتی که عبارت است از همان احکام و تکالیف شریعت و به جای سبقت گرفتن در عمل به این احکام خود را مشغول به اختلافاتی که بین شما و دیگران هست نکنید که مرجع و برگشت همه شما و آنان به سوی پروردگارتان است و پروردگارتان شما را به آن چه که در باره اش اختلاف می کردید خبر می دهد و بین شما و آنان حکمی قاطع و قضاوتی عادلانه خواهد کرد. (2)

## 20. تعریض اهل کتاب، به یکتا پرستی

### اشاره

قرآن می فرماید:

«قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ

ص: 191

1- . شوری / 13.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 5، ص: 561.

«بگو: آیا در باره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماس است؛ و اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماس است؛ و ما او را با اخلاص پرستش می کنیم، (و موحد خالصیم).»

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ \* يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»؛ (2)

«آن ها همه یکسان نیستند؛ از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می خوانند؛ در حالی که سجده می نمایند. به خدا و روز دیگر ایمان می آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می گیرند؛ و آن ها از صالحانند. و آن چه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد! (و پاداش شایسته آن را می بینند.) و خدا از پرهیزکاران، آگاه است.»

### تفسیر

### روح حق جویی اسلام

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ...»؛ (3) به دنبال مذمت های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود به عمل آمد، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته، و اعلام این حقیقت که همه آن ها را نمی توان با يك چشم نگاه کرد می گوید:

ص: 192

1- . بقره / 139.

2- . آل عمران / 113 الی 115.

3- . «آناء» در اصل جمع «انا» (بر وزن وفا)، و «انا» (بر وزن غنا) به معنی اوقات است.

«اهل کتاب همه یکسان نیستند، و در برابر افراد تبه کار، کسانی در میان آن ها یافت می شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند و پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می کنند، و در برابر عظمت پروردگار به سجده می افتند، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و بوظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنند، و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند، و بالاخره آن ها از افراد صالح و با ایمان هستند.»

و به این ترتیب قرآن از این که نژاد یهود را به کلی محکوم کند، و یا خون آن ها را کثیف بشمرد، خودداری کرده، و تنها روی اعمال آن ها انگشت می گذارد، و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نبیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند به نیکی یاد می کند، و این روش اسلام است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیله ای ندارد، و تنها بر محور عقائد و اعمال و رفتار افراد دور می زند. ضمناً از پاره ای از روایات استفاده می شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به «عبد الله بن سلام» و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و 32 تن از مردم مسیحی حبشه، و 8 تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند، مشمول این آیه می باشند و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است.

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»؛ این آیه در حقیقت مکمل آیات قبل است، و می فرماید: «این دسته از اهل کتاب در برابر اعمال نیکی که انجام می دهند پاداش شایسته خواهند داشت»، یعنی هر چند در گذشته مرتکب خلافهایی شده باشند اکنون که در روش خود تجدید نظر به عمل آورده اند و در صف متقین و پرهیزگاران

قرار گرفته اند، نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی بینند!

به کار بردن کلمه «کفر» در این جا در برابر «شکر» است، زیرا شکر در اصل به معنی اعتراف به نعمت است و کفر و کفران به معنی انکار آن است یعنی خداوند هیچ گاه اعمال نیک آن ها را نادیده نخواهد گرفت.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»؛ با این که خداوند به همه چیز آگاهی دارد. در این جمله فرموده است: «خداوند از پرهیزکاران آگاه است» گویا این تعبیر اشاره به آن است که افراد پرهیزگار با این که غالباً در اقلیت هستند، و مخصوصاً در میان یهودیان معاصر پیامبر اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند و طبعاً باید چنین افراد قلیلی به چشم نیابند اما از دیده تیزبین علم و دانش بی پایان پروردگار هرگز مخفی نمی ماند، و خداوند از آن ها آگاه است، و اعمال نیک آن ها، کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی شود. (1)

## 21. احترام به پیروان راسخ اهل کتاب

قرآن می فرماید:

«لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ (2)

«ولی راسخان در علم از آن ها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آن چه بر تو نازل شده، و آن چه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند. (هم چنین) نمازگزاران

ص: 194

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 57.

2- . نساء / 162.

و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت، به زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد.»

در آخرین آیه از آیات سه گانه فوق به واقعیت مهمی اشاره شده که قرآن کرارا به آن تکیه کرده است و آن این که مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچ وجه جنبه مبارزه نژادی و طائفه ای ندارد، اسلام هیچ نژادی را به عنوان «نژاد» مذمت نمیکند بلکه نکوهشها و حملات آن تنها متوجه آلودگان و منحرفان است، لذا در این آیه افراد با ایمان و پاکدامن یهود را استثناء کرده، و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آن ها نوید می دهد، و می گوید: «ولی آن دسته از یهود که در علم و دانش راسخند و ایمان به خدا دارند به آن چه بر تو نازل شده و آن چه بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می آورند ما به زودی پاداش بزرگی به آن ها خواهیم داد.»

به همین دلیل می بینیم که جمعی از بزرگان یهود به هنگام ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مشاهده دلائل حقانیت او به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر مسلمانان بودند. (1)

## 22. دوری جستن از یاهو گویان کافر

### اشاره

قرآن می فرماید:

«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا \* وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَنبِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا»؛ (2) «همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن، و

ص: 195

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 210.

2- . مزمل / 9 الی 11.

در برابر آن چه (دشمنان) می گویند شکبیا باش و بطرزی شایسته از آنان دوری گزین! و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آن ها را کمی مهلت ده.»

## تفسیر

سپس به سومین دستور پرداخته می افزاید: «همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست، او را وکیل و حافظ و یاور خود انتخاب کن»؛ «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا».

در این جا بعد از مرحله «ذکر الله» و «اخلاص» مرحله توکل و واگذاری همه کارها به خدا فرا می رسد، خداوندی که مشرق و مغرب عالم، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد، و تنها معبود شایسته پرستش او است، این تعبیر در حقیقت به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا، چگونه انسان بر او توکل نکند، و کار خویش را به او نسپارد، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا و منعم و مری و معبود نیست.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: «در برابر آن چه دشمنان می گویند صابر و شکبیا باش، و از آن ها دوری کن، اما دوری شایسته و جمیل»؛ «وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا».

و به این ترتیب در این جا مقام «صبر» و «هجرت» فرا می رسد، چرا که در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان، و ایذاء و آزار آنان، فراوان است، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

به علاوه گاهی در این جایی اعتنایی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در



امان بماند، و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان، مدد بگیرند، و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی؟! تعبیر به «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ «خداوند مشرق و مغرب» اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مشرق و مغرب.

«هجر جمیل»؛ (دوری و جدایی شایسته) همان گونه که اشاره کردیم به معنی هجران توأم با دل سوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روش های تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود، و هرگز منافات با مسأله «جهاد» در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جایی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر این دوری، بی اعتنایی نیست، بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال این که بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

مرحوم "طبرسی" در «مجمع البیان» در ذیل آیه می گوید: وفي هذا دلالة على وجوب الصبر على الاذى، لمن يدعو الى الذين والمعاشرة باحسن الاخلاق واستعمال الرفق ليكونوا اقرب الى الاجابة: «این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام، و دعوت کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل ناملائمات شکیبایی پیشه کنند،

و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آن‌ها زودتر پذیرفته شود" (1).

### 23. حساب گنه کاران مستکبر با خداست

در آخرین آیه از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنیها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود، آیات مورد بحث آن‌ها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دائر به عذاب های دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده، و آن‌ها را دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان دلداری می دهد، و پای مردی می بخشد.

نخست می فرماید: «مرا با این تکذیب کنندگان ثروت مند و صاحب نعمت واگذار، و آن‌ها را کمی مهلت ده!»؛ «و ذَرْنِي وَ الْمُكْذِبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا».

یعنی طرف آن‌ها تو نیستی، منم، مجازات و کیفر آن‌ها را به خود من واگذار، و کمی به آن‌ها مهلت ده، تا هماتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را آشکار سازند، و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند، آن‌گاه عذاب من گلوی آن‌ها را خواهد فشرد! و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند، و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگ های «بدر» و «حنین» و «احزاب» و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند، و نیز مدت کمی بیش تر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آن‌ها چندان دور نیست.

ص: 198

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص: 379.

ضمناً تعبیر به «أُولِي النَّعْمَةِ» (صاحبان نعمت) اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالباً دامن گیر صاحبان آن ها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنان که قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه در صف اول مخالفان قرار داشتند.

در حقیقت این آیه شبیه آیه 34 سوره سبأ است که می گوید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ «ما در هیچ شهر و دیاری انذار کننده ای نفرستادیم، مگر این که مترفین آن ها (کسانی که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آن چه شما به آن فرستاده شده اید کافریم».

در حالی که این گونه افراد باید قبل از دیگران دعوت منادیان حق را لبیک گویند، تا شکر این همه نعمت الهی را از این طریق به جا آورند. (1)

## 24. در مجادله های کفار، خداوند حاکم است

### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ \* اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ (2)

«و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: «خدا از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه تر است! و خداوند در روز قیامت، میان شما در آن چه اختلاف می کردید، داوری می کند!»

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

ص: 199

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 25، ص: 180.

2- . حج / 68 و 69.

بِالْعِبَادِ»؛ (1) «اگر با تو، به گفتگو و ستیز برخیزند، (با آن ها مجادله نکن! و) بگو: «من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم. و به آن ها که اهل کتاب هستند [یهود و نصاری] و بی سوادان [مشرکان] بگو: «آیا شما هم تسلیم شده اید؟ اگر (در برابر فرمان و منطق حق، تسلیم شوند، هدایت می یابند؛ و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش! زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است؛ و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست.»

## تفسیر

### از جدال و ستیز پرهیز

به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی به گوش های از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، در این آیه اشاره می کند، می فرماید: «اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند (با آن ها) مجادله نکن و بگو: من و پیروانم در برابر خداوند، تسلیم شده ایم»؛ «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ».

«حاجوک» از ماده «محاجه» در لغت به معنی بحث و گفتگو و استدلال و دفاع از یک عقیده یا یک مسأله است.

طبیعی است که طرف داران هر آیینی در مقام دفاع از عقیده خود بر می آیند و خود را حق به جانب معرفی می کنند، از این رو قرآن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می گوید:

ممکن است اهل کتاب (یهود و نصاری) با تو بحث کنند و بگویند ما در برابر

ص: 200

حق تسلیم هستیم، و حتی در این باره پافشاری کنند چنان که مسیحیان نجران در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین بودند.

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد که از بحث و مجادله با آن ها دوری کن و به جای آن برای راهنمایی و قطع مخاصمه «بگو: به آن ها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و هم چنین درس نخوانده ها (مشرکان) آیا شما هم (هم چون من که تسلیم فرمان حقم) تسلیم شده اید؟» «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ».

«اگر به راستی تسلیم شوند هدایت یافته اند، و اگر روی گردان شوند و سرپیچی کنند بر تو ابلاغ (رسالت) است» و تو مسئول اعمال آن ها نیستی؛ «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ».

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعایی نیست، بلکه منظور تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است، اگر آن ها در برابر سخنان حقیقی سر تسلیم فرود آورند، با توجه به این که دعوت تو آشکار و آمیخته با منطق و دلیل روشن است مسلماً ایمان می آورند و اگر ایمان نیاورند تسلیم حق نیستند و تنها دعوی اسلام و تسلیم در برابر فرمان حق دارند.

کوتاه سخن این که: وظیفه تو ابلاغ رسالت است، آمیخته با دلیل و برهان، و اگر روح حق جویی در آن ها باشد پذیرا می شوند، و اگر نشوند تو وظیفه خود را انجام داده ای.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند به اعمال و افکار بندگان خود بینا است»؛ «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».

او مدعیان دروغی تسلیم را از راست گویان می شناسد و نیت محاجه

کنندگان را که برای چه هدفی بحث و گفتگو می کنند می داند، و اعمال همه را از نیک و بد می بیند و به هر کس جزای مناسب می دهد.

## نکته ها

1. از این آیه به طور ضمنی استفاده می شود که از ادامه بحث و محاجه با مردم لجوجی که تسلیم منطق صحیح نیستند، باید پرهیز کرد.
2. منظور از «امیین» کسانی که نوشتن و خواندن نمی دانند در این آیه مشرکان می باشند علت این که از مشرکان در برابر اهل کتاب (یهود و نصاری) به این نام تعبیر شده به خاطر این است که مشرکان کتاب آسمانی نداشتند تا مجبور به فرا گرفتن، خواندن و نوشتن شوند.
3. از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وامی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند. (1)

## 25. سازش با کفار، غیر ممکن است

### اشاره

قرآن می فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* لَكُمْ دِينُكُمْ وَ

ص: 202

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 476.

لِي دِينَ»؛ (1) «به نام خداوند بخشنده مهربان؛ بگو: ای کافران! آن چه را شما می پرستید من نمی پرستم! و نه شما آن چه را من می پرستم می پرستید، و نه من هرگز آن چه را شما پرستش کرده اید می پرستم، و نه شما آن چه را که من می پرستم پرستش می کنید؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!»

## تفسیر

### هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم

## اشاره

آیات این سوره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته، می فرماید:

«بگو ای کافران»؛ «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ».

«آن چه را شما می پرستید نمی پرستم»؛ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ».

«و نه شما آن چه را من پرستش می کنم می پرستید»؛ «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

به این ترتیب جدایی کامل خط خود را از آن ها مشخص می کند، و با صراحت می گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید.

بار دیگر برای مایوس کردن کامل بت پرستان از هر گونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می افزاید: «و نه من هرگز آن چه را شما پرستش کرده اید می پرستم»؛ «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ».

ص: 203

«و نه شما آن چه را که من می پرستم عبادت می کنید»؛ «و لا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

بنا بر این اصرار بی جا در مصالحه بر سر مسأله بت پرستی نکنید که این امر غیر ممکن است.

«حال که چنین است آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم»؛ «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي».

بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که منظور از «کافرون» در این جا گروه خاصی از سران بت پرستان مکه اند، بنا بر این «الف و لام» در «الکافرون» به اصطلاح برای «عهد» است، نه برای «جمع».

ممکن است دلیل آن ها بر این مطلب علاوه بر آن چه در شأن نزول گفته شد این باشد که بسیاری از بت پرستان مکه سرانجام ایمان آوردند، بنا بر این اگر می گوید نه شما معبود مرا عبادت می کنید و نه من معبود شما را حتما در مورد آن گروهی از سران شرك و کفر است که تا پایان عمر هرگز ایمان نیاوردند و گرنه بسیاری از مشرکان به هنگام فتح مکه فوج فوج وارد اسلام شدند.

در این جا چند سؤال مطرح است که باید به آن پاسخ گفت:

### 1. چرا این سوره با فرمان «قل» (بگو) شروع شده؟

آیا بهتر این نبود گفته شود «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بدون این که «قل» در آغاز آن باشد؟ و به تعبیر دیگر: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باید دستور خداوند را اجرا کند و جمله «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را به آن ها بگوید: نه این که جمله «قُلْ» را نیز تکرار کند.

پاسخ این سؤال با توجه به محتوای سوره روشن است، زیرا مشرکان عرب



پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را دعوت به سازش بر سر بت ها کرده بودند. و او می بایست این مطلب را از خود نفی کند، و بگوید: من هرگز تسلیم شما نمی شوم، و عبادتم را با شرك آلوده نمی کنم اگر کلمه «قل» در آغاز این سوره نباشد سخن سخن خدا خواهد شد، و در این صورت جمله «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (من آن چه را شما عبادت می کنید نمی پرستم) و امثال آن مفهومی نخواهد داشت.

به علاوه چون کلمه «قل» در پیام جبرئیل از سوی خدا بوده، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) موظف است که برای حفظ اصالت قرآن آن را عیناً بازگو کند، و این خود نشان می دهد که «جبرئیل» و «رسول اکرم(صلی الله علیه و آله)» در نقل وحی الهی کم ترین تغییری نداده اند، و عملاً ثابت کرده اند مأمورانی هستند گوش بر فرمان الهی، همان گونه که در آیه 15 سوره یونس می خوانیم: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»؛ «بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم من فقط از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود».

## 2. مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟

می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند، و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آن ها سؤال می شد می گفتند: خدا است: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (1)

پس چگونه در این سوره می گوید: «نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا؟»

ص: 205

پاسخ این سؤال نیز با توجه به این که بحث از مسأله خلقت نیست، بلکه از مسأله عبادت است، روشن می شود، بت پرستان خالق جهان را «خدا» می دانستند، ولی معتقد بودند باید بت ها را «عبادت» کرد، تا آن ها واسطه در درگاه خدا شوند، یا این که اصلاً ما لایق این نیستیم که خدا را پرستش کنیم، بلکه باید بت های جسمانی را پرستش کنیم، این جاست که قرآن قلم سرخ بر اوهام و پندارهای آن ها می کشد، و می گوید عبادت باید فقط برای خدا باشد، نه بتها، و نه هر دو!

### 3. این تکرار برای چیست؟

در این که آیا تکرار نفی عبادت بت ها از ناحیه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان، برای چیست؟ گفتگو بسیار است. جمعی معتقدند که این تکرار برای تأکید و مایوس کردن کامل مشرکان، و جدا نمودن مسیر آن ها از مسیر اسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرك می باشد، و به تعبیر دیگر چون آن ها در دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سوی شرك اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند قرآن نیز رد آن ها را تکرار می کند.

در حدیثی آمده است که «ابو شاکر دیصانی» (یکی از زنادقه عصر امام صادق (علیه السلام) از یکی از یاران امام صادق به نام «ابو جعفر احوول» (محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن طاق) از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد و گفت آیا شخص حکیم ممکن است این چنین تکراری در کلامش باشد؟

ابو جعفر احوول چون در این جا پاسخی نداشت وارد مدینه شد خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، و در این باره سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که يك سال تو خدایان ما را

پرست، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم، و هم چنین سال بعد تو خدایان ما را پرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.

هنگامی که ابو جعفر «احول» این پاسخ را برای «ابو شاکر» بیان کرد او گفت: «هذا ما حمله الإبل من الحجاز!؛ این باری است که شتران از حجاز آورده اند.»<sup>(1)</sup> (اشاره به این که سخن تو نیست و گفتار امام صادق (علیه السلام) است).

بعضی دیگر گفته اند: این تکرار به خاطر این است که یکی ناظر به حال می باشد و دیگری ناظر به آینده، یعنی نه در حال و نه در آینده هرگز معبود شما را پرستش نمی کنم! ولی ظاهراً شاهی برای این تفسیر وجود ندارد.

تفسیر سومی نیز برای این تکرار گفته اند که «اولی» اختلاف در معبودها را بیان می کند، و دومی اختلاف در عبادت را، یعنی نه معبودهای شما را هرگز می پرستم، و نه چگونگی عبادت من هم چون شما است، زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هر گونه شرك است.

به علاوه عبادت شما از بت ها از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من نسبت به خدا از روی تحقیق و شکر است.<sup>(2)</sup>

ولی ظاهر این است که این تکرار برای تأکید است، همان گونه که در بالا توضیح داده ایم و در حدیث امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به آن شده بود.

ص: 207

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 445.

2- . بنا بر این تفسیر «ما» در آیه دوم و سوم «ما موصوله» است، و در آیه چهارم و پنجم «مصدریه» است (این وجه را ابو الفتوح رازی به عنوان یکی از تفسیرهای آیه در، ج 12، ص: 192 آورده مرحوم طبرسی نیز ذیل آیات مورد بحث به آن اشاره کرده است).

در این جا تفسیر چهارمی نیز وجود دارد و آن این که در آیه دوم می فرماید:

«آن چه را که شما اکنون می پرستید من پرستش نمی کنم» و در آیه چهارم می فرماید:

«من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی پرستیدم تا چه رسد به امروز».

این تفاوت با توجه به این که در آیه دوم "تعبودن" به صورت فعل مضارع، و «عبدتم» در آیه چهارم به صورت فعل ماضی است بعید به نظر نمی رسد(1).

هر چند این تفسیر فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می کند اما تکرار آیه سوم و پنجم هم چنان به قوت خود باقی است (2).

#### 4. آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينَكُمْ...» جواز بت پرستی است؟!

گاهی چنین تصور شده که آخرین آیه این سوره که می گوید: «آئین شما برای خودتان، و آئین من برای خودم» همان مفهوم «صلح کل» را دارد، و به آن ها اجازه می دهد که بر آئینشان بمانند، چرا که اصرار بر پذیرش آئین اسلام نمی کند؛ ولی این پندار بسیار سست و بی اساس است، زیرا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که این تعبیر نوعی تحقیر و تهدید است، یعنی آئین شما به خودتان ارزانی باد! و به زودی عواقب نکبت بار آن را خواهید دید، شبیه آن چه در آیه 55 سوره قصص آمده: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»؛ «مؤمنان هر گاه سخن لغوی را بشنوند از آن روی می گردانند، و می گویند:

ص: 208

---

1- بنا بر این «عابد» که اسم فاعل است نیز در این آیه باید معنی ماضی بدهد.

2- ضمناً باید توجه داشت که «ما موصوله» هر چند غالباً برای غیر ذوی العقول می آید بسیار دیده شده که در ذوی العقول نیز به کار می رود، آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعی است.

اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما (سلام وداع و جدایی) ما طالب جاهلان نیستیم!» شاهد گویای این مطلب صدها آیه قرآن مجید است که شرك را در تمام اشکالش می کوبد، و از هر کاری منفورتر می شمرد، و گناهی نابخشودنی می داند.

جوابهای دیگری از این سؤال نیز داده اند، مانند این که آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: لکم جزاء دینکم و لی جزاء دینی، «جزای دین شما برای شما، و جزای دین من برای من».

دیگر این که: «دین» در این جا به معنی جزا است، و آیه نیز هیچ محذوفی ندارد، و مفهومش این است شما جزای خودتان را می گیرید و من هم جزای خودم را(1).

ولی تفسیر و پاسخ اول مناسب تر به نظر می رسد.

## 5. او هرگز يك لحظه با شرك سازش نکرد

آن چه در این سوره آمده در واقع بیان گر این واقعیت است که توحید و شرك دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملاً جدا می باشد، و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، توحید انسان را به خدا مربوط می سازد، در حالی که شرك او را از خدا بیگانه می کند.

توحید رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه ها است در حالی که شرك مایه تفرقه و پراکندگی در همه شؤون است.

توحید انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می برد، و در ما و رای طبیعت

ص: 209

---

1- . ضمناً باید توجه داشت که «دین» در جمله «و لی دین» مکسور است و کسره آن دلالت بر یاء محذوف می کند و در واقع «و لی دینی» است.

به وجود بی انتهای الهی پیوند می دهد، در حالی که شرك انسان را در چاه طبیعت سرنگون می سازد، و به موجودات محدود و ضعیف و فانی پیوند می دهد.

به همین دلیل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تمام انبیاء عظام نه تنها يك لحظه با شرك سازش نکردند، بلکه نخستین و مهم ترین برنامه آن ها مبارزه با آن بود.

امروز نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آئین باید همین خط را ادامه دهند، و در همه جا برائت و بیزاری خود را از هر گونه شرك و سازش با مشرکان اعلام دارند.

این است راه اصیل اسلام.

خداوندا! ما را از هر گونه شرك و افکار و اعمال شرك آلود بر کنار دار پروردگارا! وسوسه های مشرکین عصر ما نیز خطرناک است، ما را از گرفتاری دام آن ها حفظ کن.

بارالها! به ما آن چنان شجاعت و صراحت و قاطعیتی مرحمت فرما که هم چون پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هر گونه پیشنهاد سازش با کفر و شرك را رد کنیم. (1)

## 26. لزوم برخورد جدی و قاطع با کفار دشمن

### اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَاَنْسَ الْمَصِيرُ»؛ (2)

«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر! جایگاه شان جهنم است، و بد فرجامی است!»

ص: 210

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 27، ص: 386.

2- . تحریم / 9.

مراد از «جهاد با کفار و منافقین» بذل جهد و کوشش در اصلاح امر از ناحیه این دو طایفه است، و خلاصه منظور این است که با تلاش پی گیر خود جلو شر و فساد که این دو طایفه برای دعوت دارند بگیرد، و معلوم است که این جلوگیری در ناحیه کفار به این است که حق را برای آنان بیان نموده، رسالت خود را به ایشان برساند، اگر ایمان آوردند که هیچ، و اگر نیاوردند با ایشان جنگ کند. و در ناحیه منافقین به این است که از آنان دلجویی کند و تألیف قلوب نماید، تا به تدریج دل های شان به سوی ایمان گرایش یابد. و اگر هم چنان به نفاق خود ادامه دادند، جنگ با منافقان (که شاید ظاهر آیه شریفه هم همین باشد)، سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر آن جاری نشده، و آن جناب در تمام عمر با هیچ منافقی نجنبیده، ناگزیر باید کلمه «جاهد» را به همان معنایی که کردیم بگیریم.

بعضی (1) از مفسرین گفته اند: منظور از جهاد، سخت گیری با آنان در اقامه حدود است، چون بیش تر کسانی که در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حد می خوردند، همین منافقین بودند، ولی خواننده عزیز خودش به نادرستی این سخن واقف است.

### بحث روایی

روایاتی در ذیل آیات نخست سوره تحریم و شأن نزول آن آیات:

قمی در تفسیر خود به سندی که به ابن السیار دارد، از او از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ

ص: 211

أَزْوَاجِكُ» فرموده است: عایشه و حفصه روزی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در خانه ماریه قبطیه بودند به گوش نشستند، و بعدا به آن جناب اعتراض کردند که چرا به خانه ماریه رفتی، حضرت سوگند خورد که و اللّٰه دیگر نزدیک او نمی شوم، خدای تعالی در این آیه آن جناب را عتاب کرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی، کفاره قسم را بده، و هم چنان به همسرت سر بزن (1).

و در کافی به سند خود از زراره از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که گفت: من از آن جناب از مردی پرسیدم که به همسرش گفته: تو بر من حرامی، حضرت فرمود: اگر من حاکم مبسوط الید بودم توی سرش می زدم و می گفتم خدا او را بر تو حلال کرده، به چه اجازه ای بر خود حرامش می کنی؟ بله این مرد سخنی که گفته هیچ اثری ندارد، و زنش هم چنان زن او است، تنها دروغی به زبان خود رانده، و به حلال خدا گفته که تو بر من حرامی، و گرنه با این کلام نه طلاق واقع شده و نه کفاره ای لازم می شود.

عرضه داشتیم: پس آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، چه می گوید؟

این آیه کفاره را واجب کرده است؟ فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ماریه را در عین این که همسرش بود بر خود حرام کرد، و سوگند خورد که به او نزدیک نشود، و کفاره ای که بر آن جناب واجب شد کفاره سوگند بود، نه کفاره تحریم (2).

و در الدر المنثور است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه، به

ص: 212

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 375.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 134، ح 1.



سندی صحیح از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هر وقت به خانه همسرش سوده می رفت، در آن جا شربتتی از عسل می نوشید، روزی از منزل سوده در آمد و به خانه عایشه رفت، عایشه گفت: من از تو بویی می شنوم، از آن جا به خانه حفصه رفت، او هم گفت من از تو بویی می شنوم. حضرت فرمود: به گمانم بوی شربتتی باشد که من در خانه سوده نوشیدم، و والله دیگر نمی نوشم، خدای تعالی این آیه را فرستاد که «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...» (1).

این حدیث به طرق مختلف و الفاظی مختلف نقل شده، لیکن به روشنی با آیات مورد بحث که همه در يك سیاق قرار دارند تطبیق نمی شود.

و نیز در آن کتاب است که ابن سعد و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: عایشه و حفصه خیلی به هم علاقمند بودند و با هم می جوشیدند، روزی حفصه به خانه پدرش عمر رفت، و با پدر گرم گفتگو شد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وقتی خانه را از حفصه خالی دید، فرستاد کنیزش بیاید، و با کنیزش در خانه حفصه بود، و اتفاقاً آن روز روزی بود که باید رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به خانه عایشه می رفت، عایشه آن جناب را با کنیزش در خانه حفصه یافت، منتظر شد تا بیرون بیاید، و سخت دچار غیرت شده بود، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کنیزش را بیرون کرد، و حفصه وارد خانه شد و گفت: من فهمیدم که چه کسی با تو بود، به خدا سوگند تو با من بدی می کنی. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود. به خدا سوگند راضیت می کنم، و من نزد تو سری می سپارم آن را حفظ کن. پرسید آن سر چیست؟ فرمود: آن این است که به خاطر رضایت تو این کنیزم بر من حرام باشد و تو شاهد آن باش. حفصه چون این را شنید نزد عایشه

ص: 213

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 239.

رفت و سر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را نزد او فاش ساخت، و مزده اش داد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کنیز خود را بر خود حرام کرد، همین که حفصه این عمل خلاف را انجام داد، خدای تعالی پیامبر گرامیش را بر آن واقف ساخت، و در آخر فرمود: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (1).

این روایت هم آن طور که باید به روشنی با آیات مورد بحث و مخصوصاً با جمله «عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ» نمی سازد، زیرا ظاهر این عبارت این است که خدای تعالی بعضی از خلافکاری های آن دوزن را بیان کرد، و همه را بیان نکرد، و ظاهر عبارت «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ» این است که همه آن اسرار را برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فاش ساخت، و به آن جناب عتاب کرد که چرا چیزی را که پروردگارت برایت حلال کرده بر خود حرام می کنی.

و نیز در آن کتاب است که طبرانی و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه «وَإِذْ أَسْرَرْنَا إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا» گفته: حفصه در خانه خودش به درون اطاق رفت و دید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در حجره او با ماریه کنیزش عمل زناشویی انجام می دهد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به حفصه فرمود: جریان را به عایشه خبر مده تا من به تو بشارتی بدهم، و آن بشارت این است که پدرت بعد از من و بعد از ابوبکر زمام دار مسلمانان می شود.

حفصه بلافاصله خبر را به عایشه رسانید، عایشه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید: چه کسی به تو خبر داد که پدر من و پدر حفصه بعد از تو زمام دار می شوند؟

فرمود: خدای علیم و خبیر، عایشه گفت: من دیگر به روی تو نظر نمی کنم تا

ص: 214

ماریه را بر خود حرام کنی، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هم او را بر خود حرام کرد، و این جا بود که آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ...» نازل گردید(1).

روایات در این باب بسیار زیاد، و بسیار مختلف است، و در بیش تر آن ها آمده که ماریه را به خاطر کلام حفصه بر خود حرام کرد، نه به خاطر کلام عایشه، و گوینده «مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا؛ چه کسی این را به تو خبر داد؟» حفصه بود، نه عایشه، و منظور حفصه از این سؤال این بود که چه کسی به تو خبر داد که من جریان ماریه را به عایشه رساندم.

و این روایات با همه کثرتش در عین حال، ابهامی را که در جمله «عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ» هست، برطرف نکرده و روشن نکرده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای چه کسی بعضی از داستان را تعریف کرد، و از بعضی دیگرش صرف نظر نمود. بله در روایتی که ابن مردویه از علی(علیه السلام) نقل کرده آمده است که هیچ انسان بزرگواری به خود اجازه نمی دهد ته و توی يك ماجرا را در آورد، برای این که خدای عز و جل (در باره رسول گرامیش) می فرماید: «عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ» قسمتی از داستان را با پی گیری کشف کرد، و از بقیه آن صرف نظر نمود(2). و نیز در روایتی که ابن ابی حاتم، از مجاهد(3) و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده اند(4) آمده که آن قسمتی را که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پی گیری و کشف کرد مسأله ماریه بود، و آن چه را که از

ص: 215

---

1- . همان، ج 6، ص: 241.

2- . همان.

3- . همان.

4- . همان.

پی گیریش صرف نظر نمود مسأله زمام داری ابو بکر و عمر بعد از رحلت خود بود، چون ترسید اشاعه پیدا کند.

اشکالی که متوجه این دو روایت است این است که کجای این کار کرامت و بزرگواری است، آیا افشا کردن ماجرای ماریه (که يك مسأله خانوادگی است بزرگواری است)؟! و یا پنهان کردن زمام داری ابو بکر و عمر بزرگواری است؟ یا این که اگر کرامتی باشد در عکس این قضیه است؟ يك انسان بزرگوار همواره مسائل خانوادگی و ناموسی خود را پنهان می دارد، و مسائل اجتماعی را در اطلاع همه می گذارد.

علاوه بر این، سبب نزول آیه از عمر بن خطاب به چند طریق روایت شده، و در روایات او اسمی از اینماجرا برده نشده، مثلاً در عده ای از کتب حدیث نظیر بخاری (1) و مسلم (2) و ترمذی (3) از ابن عباس روایت شده که گفت: من همواره حریص بودم، از عمر جریان دو نفر از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را که آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما» در باره آنان نازل شده پیروم: تا آن که سالی عمر به حج رفت، من نیز با او حج کردم، در بین راه عمر از جاده منحرف شد، (من حس کردم می خواهد دست به آب برساند) مشک آب را گرفتم، و با او رفتم، دیدم بله در نقطه ای نشست، ایستادم تا کارش تمام شد، بعد آب به دستش ریختم تا وضو بگیرد، (و یا دست خود را بشوید).

آن گاه گفتم: ای امیر المؤمنین آن دوزن از زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که خدای تعالی در باره شان فرموده: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما» کیانند؟

ص: 216

- 1- . ابی عبدالله محمد بن اسما عیل البخاری، الجامع الصحیح، ج 7، ب 83، ص: 36.
- 2- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 10، ص: 90.
- 3- . ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، ج 5، ب 66، ص: 48.

گفت: این از تو عجب است، ای ابن عباس، آن دوزن عایشه و حفصه بودند، آن گاه شروع کرد جریانشان را برایم نقل کرد.

و گفت: ما مردم قریش و اهل مکه زنان را توسری خور خود داشتیم، و بر آنان مسلط بودیم، و چون به مدینه مهاجرت کردیم، به مردمی برخوردیم که توسری خور زنان خود هستند، و زنانشان بر آنان تسلط دارند، رفته رفته زنان ما هم شروع کردند از زنان مدینه چیز یاد گرفتن، روزی من به همسرم غضب کردم، و با او قهر نمودم، ولی او مرتب از در آشتی در می آمد، و من آشتی نمی کردم، همسرم گفت چرا آشتی نمی کنی، (تو که از پیغمبر بالاتر نیستی)، به خدا قسم زنان پیغمبر اگر بین یکی از آن ها با پیغمبر اختلافی بیفتد، این کدورت بیش از یک روز طول نمی کشد، روز قهر می کند و شب آشتی. گفتم: زنان پیغمبر هم هر کدامشان چنین کنند زیان کارند.

آن گاه گفت: و منزل من در مدینه در محله عوالی بود، و مرا همسایه ای از انصار بود، که با او نوبت گذاشته بودم، یک بار او به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفت و خبر وحی و اخبار دیگر را برای من می آورد، و یک نوبت من می رفتم. در این بین چند روزی داشتیم با آن همسایه صحبت می کردیم، که قبیلہ غسان دارند اسب های خود را نعل می کنند که به جنگ ما بیایند، روزی به طرف خانه آمد و درب خانه مرا کوبید و گفت: حادثه مهمی رخ داده، پرسیدم: آیا قبیلہ غسان آمده؟ گفت نه، حادثه ای که از حمله غسان مهم تر است، و آن این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنان خود را طلاق داده. من در دلم گفتم ای داد و بیداد حفصه دخترم بیچاره شد، و من این را همیشه پیش بینی می کردم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نتواند با دختر من زندگی کند، و سرانجام او را طلاق دهد، همین که نماز صبح را خواندیم، لباس خود را پوشیدم

و به طرف خانه حفصه روان شدم، دیدم حفصه گریه می کند. پرسیدم آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را طلاق داد؟ گفت: نمی دانم، ولی از من کناره گیری کرده و در مشربه (نام باغی است که ماریه در آن منزل داشت، و به همین مناسبت آن باغ را مشربه ام ابراهیم می گفتند) عزلت گزیده. من به طرف مشربه رفتم، در آن جا به غلامی سیاه برخورددم، گفتم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه بگیر داخل شوم غلام سیاه برگشت و گفت اجازه گرفتم، لیکن حضرت چیزی نفرمود، ناگزیر به طرف مسجد رفتم و پیرامون مسجد جمعیتی را دیدم که می گریستند، پهلوی آن ها نشستم.

ولی نتوانستم خود را آرام کنم، دوباره برخاستم نزد غلام سیاه آمده گفتم برایم اجازه بگیر. غلام به درون رفت و برگشت، و گفت اجازه گرفتم، لیکن حضرت چیزی نگفت، همین که خواستم برگردم، غلام صدایم زد که برگرد و داخل شو، حضرت اجازه فرمودند، داخل منزل شدم دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حصیری تکیه کرده و خشونت حصیر در بدنش اثر گذاشته. عرض کردم: یا رسول الله آیا زنان خود را طلاق گفته ای؟ فرمود: نه، عرض کردم: الله اکبر، یا رسول الله ما مردم قریش همواره مسلط بر زنان خود بودیم، از روزی که وارد مدینه شده ایم زنان ما بد هوا شده اند، چون در مدینه زنان بر مردان مسلطند، روزی من به همسرم خشم کردم، ولی او بدون این که پروایی داشته باشد و به خشم من اعتنایی نکند با من گفت و شنود و نشست و برخاست کرد، من به او پرخاش کردم که مثلاً چقدر پررویی گفت: پررویی ندارد، به خدا سوگند زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همینطورند، اگر کدورتی پیش بیاید بیش تر از یک روز طول نمی کشد، شبش با آن حضرت گفت و شنود می کنند، من در پاسخ همسرم گفتم زنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بد می کنند، هر کس این کار را

بکند زیان کار است، بعدا روزی به خانه دخترم حفصه رفتم، از او پرسیدم آیا شما زنان پیامبر این طورید که سر به سر آن جناب می گذارید، و اگر قهر هم بکنید تا شب بیش تر ادامه نمی دهید؟ حفصه گفت: آری، گفتم: هر کس از شما چنین کند بدبخت و زیان کار است، برای این که چه امنیتی دارید، از این که خدای تعالی به خاطر خشم رسولش بر شما خشم کند؟ و آیا بعد از خشم خدا جز هلاکت چه خواهد بود، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چون این را شنید تبسم کرد.

عرض کردم من همواره به حفصه سفارش کردم سر به سر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مگذار، و از او چیزی درخواست مکن، هر چه خواستی به خود من بگو تا برایت فراهم کنم، و اگر هویت از تو قشنگ تر بود، و نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) محبوب تر بود تحریک نشوی، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بار دیگر تبسم کرد.

(من چون آن جناب را خوشحال دیدم) عرض کردم اجازه می دهی خودمانی و آزاد بنشینم؟ فرمود بله. همین که اجازه داد سرم را بلند کردم و نگاهی به اطراف خانه افکندم، بجز سه قطع پوست دباغی نشده چیزی نیافتم، عرض کردم: یا رسول الله دعا بفرما و از خدا وسعتی برای امتت درخواست کن، مردم فارس و روم با این که خدا را نمی پرستند چه زندگی مرفه و گشاده ای دارند، تا این را گفتم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برخاست و نشست، آن گاه فرمود: ای پسر خطاب آیا (از دارایی روم و فارس و تهی دستی من و امتم نسبت به حقانیت دین من) به شک افتادی؟ آخر آن ها مردمی کافرند، و خدای تعالی هر سهمی که از خوشی زندگی داشته اند همه را در دنیا به آنان داده. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) (در همان ایام) سوگند یاد کرده بود که به خانه

همسران خود نرود، و خدا او را در این باب مورد عتاب قرار داده، و برایش کفاره سوگند را واجب کرده بود.

این داستان از عمر بن خطاب به طور مختصر و مفصل به چند طریق نقل شده،- و لیکن به طوری که ملاحظه می کنید- این روایت هیچ سخنی در باره این که سری که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به بعضی از همسرانش سپرده بود چه بوده؟ ندارد، و نیز در آن نیامده که آن چه افشا کرد چه بوده و آن چه از افشایش اعراض فرمود چه بوده، با این که مهم به دست آوردن این معانی است.

و در عین حال از ظاهر این روایت برمی آید که مراد از تحریم حلال در آیه شریفه این است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تمامی زنان خود را بر خود حرام کرده بوده، با این که آیه شریفه غیر این را می فرماید، چون آیه شریفه دلالت دارد بر این که آن جناب در صدد تحصیل رضای همسرانش بوده، و به خاطر دلخوشی آنان چیزی را بر خود حرام کرده، علاوه بر این در این روایات نیامده که چرا مسأله توبه را به دو نفر از زنان آن حضرت اختصاص داد و فرمود: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ...».

### روایاتی راجع به این که منظور از «صالح المؤمنین» علی(علیه السلام) است

روایاتی راجع به این که منظور از «صالح المؤمنین» علی(علیه السلام) است و این که چگونه اهل خود را از آتش حفظ کنیم؛ «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...»:

و در تفسیر قمی به سند خود از ابی بصیر روایت آورده که گفت: من از امام باقر(علیه السلام) شنیدم می فرمود: منظور از صالح المؤمنین در آیه شریفه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا»:



صَعَتْ قُلُوبُكُمْ وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» علی بن ابی طالب (علیه السلام) است (1).

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفت:

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم آیه «إِنْ تَتُوبَا...» را تلاوت می کرد تا می رسید به جمله «و صالح المؤمنین» و می فرمود: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است (2).

صاحب تفسیر برهان بعد از نقل روایت ابی بصیر که در سابق نقل کردیم گفته است: محمد بن عباس در این معنا پنجاه و دو حدیث از طرق خاصه و عامه جمع آوری کرده، آن گاه خود صاحب برهان مقداری از آن احادیث را نقل کرده است (3).

و در کافی به سند خود از عبد الاعلی مولای آل سام از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: وقتی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» نازل شد، مردی از مؤمنین نشست و شروع کرد به گریه کردن، و گفتن این که من از ننگه داری نفس خودم عاجز بودم، اینک مأمور ننگه داری از زن و فرزند خود نیز شده ام. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: در نگهداری اهلت همین بس است که به ایشان امر کنی آن چه را که به خودت امر می کنی، و ایشان را نهی کنی از آن چه که خودت را نهی می کنی (4).

و نیز در کافی به سند خود از سماعه از ابی بصیر روایت کرده که ذیل آیه «قُوا

ص: 221

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 2، ص: 377.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 244.

3- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 353، ح 2.

4- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 5، ص: 62، ح 1 و 2.

أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» گفته: از امام پرسیدم چگونه زن و فرزند را از آتش دوزخ حفظ کنم؟

فرمود: آن‌ها را امر کن بدان چه خدا امر کرده، و نهی کن از آن چه خدا نهی کرده، اگر اطاعتت کردند که تو ایشان را حفظ کرده‌ای، و به وظیفه‌ات عمل نموده‌ای، و اگر نافرمانیت کردند خودشان گنه کارند، تو آن چه را بر عهده داشته‌ای ادا کرده‌ای (1).

این روایت را به طرقی دیگر از ذرعه از ابی بصیر از آن امام بزرگوار نقل کرده (2).

و در الدر المنثور است که: عبد الرزاق، فاریابی، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، و بیهقی در کتاب «المدخل»، از علی بن ابی طالب روایت آورده اند که در تفسیر آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» فرمود: خود و زن و بچه خود را تعلیم خیر دهید، و آنان را ادب نمایید (3).

و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از زید بن اسلم روایت کرده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه شریفه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» شش را تلاوت کرد، و سپس در پاسخ کسانی که پرسیدند چگونه اهل خود را از آتش حفظ کنیم؟ فرمود: بدان چه خدا دوست می‌دارد امرشان کنید، و از آن چه خدا کراهت دارد نهی کنید (4).

ص: 222

1- . همان.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 377.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 244.

4- . همان.

## چند روایت پیرامون مراد از توبه نصوح و راجع به نور مؤمنین در روز قیامت

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» به چه معنا است؟ فرمود: به این که بنده خدا از گناهی توبه کند، و دیگر آن گناه را مرتکب نشود (این توبه نصوح و خالص است). محمد بن فضیل می گوید: من از حضرت ابی الحسن (علیه السلام) از این آیه پرسیدم. فرمود: این که از گناه توبه کند و دیگر آن را تکرار نکند (تا آخر حدیث) (1).

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: معاذ بن جبل بن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت: یا رسول الله توبه نصوح چیست؟

فرمود: این که بنده خدا از گناهی که کرده پشیمان شود و به درگاه خدا عذرخواهی کند، و دیگر آن گناه را مرتکب نشود، همان طور که شیر بعد از دوشیدن دیگر به پستان بر نمی گردد (2).

روایات در این معنا از طرق شیعه و سنی بسیار است.

و در کافی به سند خود از صالح بن سهل همدانی روایت آورده که گفت: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» فرمود: اینان امامان مؤمنینند، که در روز قیامت نورشان جلو پای مؤمنین و طرف راست آن ها به حرکت در می آید. در نسخه ای دیگر آمده که خود امامان جلو مؤمنین و طرف راست آنان به

ص: 223

- 
- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 432، ح 3.
  - 2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 245.

حرکت در می آیند، و با نور خود راه مؤمنین را روشن می کنند، تا آنان را به منزل های اهل بهشت برسانند(1).

و در تفسیر قمی آمده که ابی الجارود از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده که در تفسیر آیه بالا فرموده: هر کس آن روز نور داشته باشد نجات می یابد، و البته هر مؤمنی در آن روز نور دارد(2). (3)

## 27. قاطعیت در نبرد با کفار

### اشاره

قرآن می فرماید:

«إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمُ فَشُدُّوا الوثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَاِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِن لِّبَلُوغِ بَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛ (4)

«و هنگامی که با کافران (جنایت پیشه) در میدان جنگ رو به رو شدید گردنهای شان را بزنید، (و این کار را هم چنان ادامه دهید) تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة [گرامت] بگیرید؛ (و این وضع باید هم چنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، (آری) برنامه این است! و اگر خدا می خواست خودش آن ها را مجازات

ص: 224

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 195، ح 4.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 378.

3- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 19، ص: 566.

4- . محمد / 4.

می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد!»

## تفسیر

### در میدان نبرد قاطعیت لازم است

همان گونه که قبلاً گفتیم آیات گذشته مقدمه ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان يك دستور مهم جنگی که در آیات مورد بحث مطرح شده است، می فرماید: «هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید با تمام قدرت به آن ها حمله کنید و گردنهای شان را بزنید!»؛ «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ»؛<sup>(1)</sup> بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است، بنا بر این ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشن ترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است.

و به هر حال این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا «لَقِيتُم» از ماده «لقاء» در این گونه موارد به معنی «جنگ» است، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مسأله «اسارت اسیران» و واژه «حرب» (جنگ)، و «شهادت در راه خدا» که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است.

کوتاه سخن این که «لقاء» گاه به معنی هر گونه ملاقات استعمال می شود، و

ص: 225

---

1- «ضرب» مصدر است و مفعول مطلق برای فعل مقدری، و در تقدیر چنین است: اضربوا ضرب الرقاب همان گونه که در آیه 12 سوره انفال به آن تصریح شده است؛ «فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ».

گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است.

و از این جا روشن می شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی آیه را طوری معنی کرده اند که اسلام می گوید: «با هر کافری روبرو شدی گردنش را بزَن!» چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست، و گرنه خود این آیه صراحت در مسأله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خون خوار در میدان نبرد روبرو می شود اگر با قاطعیت هر چه بیش تر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور يك دستور کاملاً منطقی است.

سپس می افزاید: «این حملات کوبنده باید هم چنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید، در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آن ها را محکم ببندید»؛ «حَتَّى إِذَا أَثَخَّنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ».

«اثخنتموهم» از ماده «ثخن» (بر وزن شکن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می شود.

گر چه غالب مفسران این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته اند، ولی چنان که گفتیم این معنی در ریشه لغوی آن نیست، اما از آن جا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن، خطر بر طرف نمی گردد یکی از مصادیق این جمله در چنین شرائطی می تواند مسأله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلیان (1).

ص: 226

---

1- . در «لسان العرب» از «ابن الاعرابی» نقل می کند که «اثخن اذا غلب وقهر».

به هر حال آیه فوق بیان گر يك دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امر گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آن ها در پشت جبهه آن ها را از وظیفه اصلی بازمی دارد.

تعبیر به «فشدوا الوثاق» (با توجه به این که «وثاق» به معنی طناب یا هر چیزی است که با آن می بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است، مبدا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد.

در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آن ها اجرا شود، می فرماید: «یا بر آن ها منت بگذارید، و بدون عوض آزادشان کنید، و یا از آن ها فدیة و عوض بگیرید و آزاد نمائید»؛ «فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ».

و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می گیرد آن ها را گاه بدون عوض، گاه با عوض، آزاد می سازد، و این عوض در حقیقت يك نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را به صورت بردگان در آورند، ولی آن يك دستور الزامی نمی باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحاً نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

فقیه معروف ما «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» می گوید: «آن چه از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام

مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، و گرفتن فدیة و آزاد کردن، و برده ساختن آن ها، و در هر صورت قتل آن ها جایز نیست».

او در جای دیگر از سخن خود می گوید: «مسأله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه.»<sup>(1)</sup>

این مسأله در سایر کتب فقهی نیز آمده است<sup>(2)</sup>.

در بحث «بردگی» که ذیل این آیات خواهد آمد باز به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سپس در دنباله آیه می افزاید: «این وضع باید هم چنان ادامه یابد، و دشمنان را باید هم چنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد»؛ «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»<sup>(3)</sup>.

تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را در هم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

«اوزار» جمع «وزر» به معنی «بار سنگین» است، و گاه بر «گناهان» نیز اطلاق می شود، چرا که آن هم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد.

جالب این که این بارهای سنگین در آیه، به «جنگ» نسبت داده شده، می گوید: «جنگ بارهای خود را بر زمین نهد» این بارهای سنگین کنایه از انواع «سلاحها» و «مشکلاتی» است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد این بار بر دوش آن ها است.

ص: 228

---

1- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص: 365.

2- . نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، کتاب الجهاد.

3- . «حتی» غایت برای فضرِب الرقاب است، احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل توجه نیست.



اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ این سؤالی است که مفسران پاسخ های متفاوتی به آن داده اند.

بعضی مانند ابن عباس گفته اند: تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند و آئین شرك برچیده شود.

بعضی دیگر گفته اند: جنگ اسلام و کفر هم چنان ادامه دارد تا مسلمانان بر «دجال» پیروز شوند، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود:

«و الجهاد ماض مذ بعثنی اللّٰه الی ان یقاتل آخر امتی الدجال؛ جهاد هم چنان ادامه دارد، از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که آخر امت من با دجال پیکار کنند.»<sup>(1)</sup>

بحث در باره «دجال» بحث دامنه داری است، ولی اینقدر معلوم است که «دجال» مرد فریب کار یا مردان فریب کاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می پردازند، و مهدی (علیه السلام) با قدرت عظیمش آن ها را درهم می کوبد.

و به این ترتیب تا دجالان بر صفحه زمین زندگی می کنند پیکار حق و باطل ادامه دارد! در حقیقت "اسلام" با کفر دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ شمشیرها به غلاف می رفت، و دیگر پیکار مستمری است که با «شرك و کفر و ظلم و فساد» دارد، و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی (عج).

ص: 229

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 98.

سپس اضافه می کند: «برنامه شما همین گونه است»؛ «ذَلِكَ» (1).

«و هر گاه خدا می خواست از طرق دیگر از آن ها انتقام می گرفت»؛ «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصَرَ مِنْهُمْ».

از طریق صاعقه های آسمانی، زلزله ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می شد، «اما خدا می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید»؛ «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ».

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آن ها که اهل عملند از اهل سخن جدا می شوند.

استعدادها شکوفا می گردد، و نیروی استقامت و پای مردی زنده می شود، و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزش های دیگر انسانی است تأمین می گردد.

اگر مؤمنان کناری می نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آن ها را درهم می کوبید، جامعه ای بی ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می آمد که از ایمان و اسلام نامی بیش تر نداشت.

خلاصه این که خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است، در سوره آل عمران آیه 142 می خوانیم: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا

ص: 230

---

1- «ذَلِكَ» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: «الامر ذلك».

مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ»؛ «آیا چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است؟»

و در آیه قبل از آن آمده: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ «هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد».

در آخرین جمله آیه مورد بحث از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده می گوید: «کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی کند»؛ «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ».

زحمات و رنج ها و ایثارهای آن ها از میان نمی رود، همه در پیش گاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاریهای آن ها باقی می ماند، هر بانگ «لا اله الا الله» به گوش می رسد محصول زحمات آن ها است، و هر مسلمانی در پیش گاه خدا سر به سجده می نهد از برکت فداکاری آنان است، زنجیرهای اسارت با زحمات آن ها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آن ها است.

این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است. (1)

## 28. کمک به دشمنان، و لجاجت بیش تر آنها

### اشاره

قرآن می فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ

ص: 231

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 21، ص: 399.

بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ \* وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ (1) «و اگر حق از هوس های آن ها پیروی کند، آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آن ها هستند تباہ می شوند؛ ولی ما قرآنی به آن ها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آن هاست، اما آنان از (آن چه مایه) یادآوریشان (است) رویگردانند! و اگر به آنان رحم کنید و گرفتاری ها و مشکلاتشان را برطرف سازیم، (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند!»

تفسیر

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»؛ اگر خداوند، مطابق میل آن ها برای خود شریکی قائل می شد، آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست، تباہ می شدند. وجه این تباہی را بهنگام بحث در باره «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»؛ (2) بیان داشته ایم.

برخی گویند: حق، چیزی است که به نیکی ها دعوت می کند و هوی چیزی است که به بدی ها دعوت می کند. پس مقصود این است که اگر حق تابع هوای نفس ایشان می شد، دعوت می کرد بزشتیها و تدبیر آسمان ها و زمین فاسد می شد، زیرا تدبیر آسمان ها و زمین به حق است نه به هوی.

برخی گویند: یعنی احوال آسمان ها و زمین فاسد می شد، زیرا حرکت و گردش آن ها به حکمت است نه به هوی.

مقصود از کسانی که در آسمان ها و زمینند، فرشتگان و جن و انسان است.

ص: 232

---

1- . مؤمنون / 71.

2- . انبیاء / 22.

علت فساد آسمان ها و زمین این است که وقتی حق تابع هوی شود، دلیل ها باطل می شوند و اعتمادها از بین می رود و هیچ وعده و تهدیدی از خداوند قابل قبول نیست و حتی ممکن است عدل خدا هم تبدیل به ظلم شود.

«بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ»؛ لکن ما برای آن ها چیزی فرستاده ایم که وسیله شرف و فخر آن هاست، زیرا پیامبر از آن هاست و قرآن بزبان آن ها نازل شده است.

«فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»؛ آن ها از شرف خود روی گردانند و به خواری خود راضی شده اند. ابن عباس گوید: مقصود از ذکر، بیان حق است.

## لغت

خراج: خرج، هزینه زندگی، و استکانه: خضوع.

«أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً»؛ آیا تو از آن ها بواسطه آوردن قرآن و ایمان، مزد می خواهی که آن ها به تو تهمت می بندند و از قبول سخن تو خودداری می کنند؟

«فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ»؛ ولی مزدی که خداوند در دنیا - و به قولی در آخرت - به تو می دهد بهتر است.

«وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ و خداوند برترین عطا کنندگان است. از این جمله استفاده می شود که غیر خدا هم به اذن خدا روزی می دهد.

«وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ تو آن ها را براه توحید و عبادت مخلصانه و عمل به احکام شریعت، دعوت می کنی.

«وَإِنَّ الدِّينَ لَـ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ»؛ آنان که عالم پس از مرگ را تصدیق نمیکنند، از دین حق منحرفند. برخی گویند: یعنی در آخرت، از راه بهشت منحرف شده، بچپ و راست می روند و وارد جهنم می شوند.

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ اگر در آخرت به آن‌ها رحم کنیم و آن‌ها را از ضرر و زیان خلاص کرده، بدنیا بازگردانیم، در طغیان و گمراهی لجاجت بخرج می‌دهند. این آیه نظیر این است که: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»؛ (1) «اگر رد شوند برمی‌گردند بآن چه نهی شده اند».

برخی گویند: منظور این است که اگر آن‌ها را در همین دنیا از گرسنگی و بدبختی نجات دهیم، در گمراهی و سرگردانی خود باقی خواهند ماند. (2)

در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، که «اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آن‌ها گردش داشت آسمان‌ها و زمین و هر آن‌کس در آن‌ها است تباه می‌شدند!»؛ «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ».

زیرا هوی و هوس‌های مردم معیار و ضابطه‌ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتی‌ها می‌گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می‌شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می‌گرفت! سپس برای تأکید بیش‌تر روی این موضوع می‌گوید: «بلکه ما قرآنی به آن‌ها دادیم که مایه تذکر و یادآوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آن‌ها است، ولی آن‌ها از چیزی که مایه یادآوری و شرف و آبروی آن‌ها است روی گردانند»؛ «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (3).

ص: 234

1- انعام / 28.

2- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 17، ص: 66.

3- تعبیر به «بِذِكْرِهِمْ» ممکن است به معنی یادآوری آن‌ها و بیداریشان تفسیر شود و ممکن است به معنی شرف و حیثیت و یاد آن‌ها در جامعه بشری بوده باشد، در عین حال این دو معنی با هم منافاتی ندارد و ما از هر دو معنی در تفسیر آیه استفاده کردیم.

در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: «آیا بهانه فرار آن ها از حق این است که تو از آن ها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوت تقاضا می کنی؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است»؛ «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (1).

بدون شك اگر يك رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر این که بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آن ها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟.

به هر حال قرآن با بیان گویایی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

در آیه بعد به عنوان يك نتیجه گیری کلی از آن چه گذشت چنین می گوید:

«به طور قطع و یقین تو آن ها را به صراط مستقیم دعوت می کنی»؛ «وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

ص: 235

---

1- «خرج» و «خراج» از ماده «خروج» به معنی چیزی است که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می گردد، ولی خرج معنی وسیعتری از خراج دارد، «خرج» چنان که راغب در مفردات می گوید: نقطه مقابل «دخل» است، ولی «خراج» معمولا- مالیات یا مال الاجاره ای است که برای زمین تعیین می شود.

صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیک ترین فاصله میان دو نقطه است، و یک راه بیش نیست، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی نهایت است.

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده (1)، ولی چنان که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداق های روشن است، و هیچ منافات با وجود مصداق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد.

و نتیجه طبیعی این موضوع همان است که در آیه بعد بازگو می کند «و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند»؛ «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ».

«ناکب» از ماده «نکب» و «نکوب» به معنی انحراف از مسیر است، و «نکبت دنیا» در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است که منظور از «صراط» در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آن جا است نتیجه مستقیم کارهای این جا است، تکیه کردن روی

ص: 236

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 548.



عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذي يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا او فضل علينا غيرنا فانهم عن الصراط لناكبون؛ خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده، بنا بر این کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند آن ها از صراط حق منحرفند.»<sup>(1)</sup>

## نکته ها

### 1. حق پرستی و هوا پرستی

در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هوا پرستی بود و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلس که آسمان ها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مسأله چندان مشکل نیست زیرا:

1. بدون شك هوا و هوس های مردم یکسان نیست، و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوس های يك انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر يك از آن ها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند، اگر

ص: 237

---

1- . همان، ج 3، ص: 549.

حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچ کس پنهان نخواهد بود.

2. تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

3. تمایلات هوس آلود همیشه يك بعدی است و تنها يك زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های يك بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آن چه در آیه 22 سوره انبیاء آمده است نیست: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»؛ «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند».

بدیهی است «حق» هم چون «صراط مستقیم» یکتا و یگانه است، این هوا و هوس ها هستند که هم چون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش "حق" و «هوا» از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است.

## 2. صفات رهبر

از آیات فوق ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:

آن ها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکی ها که اگر افراد ناشناخته و

مرموزی بودند به حکم «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آن ها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر این که آن ها هرگز در مسیر خود تسلیم هوس های مردم نمی شوند و به عکس آن چه دنیای امروز می پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحنه نمی گذارند، آن ها در ترویج مکتب حق اصرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.

دیگر این که آن ها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند.

با انواع محرومیت ها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آن ها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!

### **3. چرا اکثریت، تمایل به حق ندارند؟! کدام اکثریت؟**

در بسیاری از آیات قرآن- هم چون آیات فوق- "اکثریت" مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که می دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود، و این امر بسیار سؤال انگیز است.

در این جا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه «اکثر»، ضمیر «هم» را ذکر می کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آن ها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان «اکثر الناس» (اکثر مردم)

دارد مانند: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ (1)

«ولی اکثر مردمشکرگزار نیستند.»، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (2)

«ولی اکثر مردم نمی دانند.»، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (3)

«ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.»، «وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»؛ (4)

«اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند.»، «فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»؛ (5) «اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند.»، «وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِدُّ لِمُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (6) «اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند.»

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان يك معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه 115 سوره نساء می خوانیم: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛ «هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم، و بد جایگاهی دارد.»

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان که امام صادق(علیه السلام) فرمود:

ص: 240

1- . بقره / 243.

2- . اعراف / 187.

3- . هود / 17.

4- . یوسف / 103.

5- . اسراء / 89.

6- . انعام / 116.

«ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكمننا و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه؛ هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدام يك از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست.»<sup>(1)</sup>

و در نهج البلاغه می خوانیم:

«و الزموا السواد الاعظم، فان يد الله مع الجماعة، و اياكم و الفرقة، فان الشاذ من الناس للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب؛ همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ!»<sup>(2)</sup>

و نیز در نهج البلاغه می خوانیم:

«و الزموا ما عقد عليه حبل الجماعة؛ آن چه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید.»<sup>(3)</sup>

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت

ص: 241

---

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 76.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 127.

3- . همان، خطبه 151.

دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آن ها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آن ها روشن می گردد:

جان کلام این جا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آن ها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آن ها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای به دست آمدن يك «دموکراسی سالم» باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیش برد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد. گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از این جا ناشی می شود که آن ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آن ها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حساسی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آن ها باقی مانده، توده های مردم است، و از آن جا که قدرت

آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند، به علاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آن ها به صرفه مقرون تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آن ها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آن ها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهایی که دامن گیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آن ها شرم آور است، با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتش هایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟ و چه مظالم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذارده است!؟!

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ «و اگر به آن ها رحم کنیم و گرفتاری ها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند.»

### طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آن جا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آن ها سخن می گوید.

نخست می فرماید: گاه آن ها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی «اگر آن ها را به وسیله نعمت ها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی هم چنان

سرگردان می مانند؛ «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ».

و گاه آن ها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آن ها مؤثر نیست، زیرا «ما آن ها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آن ها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند».(1)

## 29. اعراض و رها کردن کفار

### اشاره

قرآن می فرماید:

«رَبِّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ \* ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ \* وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ»؛(2)

«کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند،) چه بسا آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند! بگذار آن ها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید! ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند!»

### تفسیر

سپس به آن ها که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می ورزند هشدار می دهد روزی فرا می رسد که این ها از نتایج شوم کفر و تعصب

ص: 244

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 277.

2- . حجر / 2 الی 4.



کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد، و «چه بسا این کافران آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند»؛ «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ».

بنا بر این منظور از «یود» (دوست می دارند) - همان گونه که در تفسیر «المیزان» بیان شده دوست داشتن به معنی «تمنی» و آرزو کردن است، و ذکر کلمه «لو» دلیل بر آن است که آن ها آرزوی اسلام را در زمانی می کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند، و این خود قرینه ای خواهد بود بر این که این تمنی و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است. حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده نیز کاملاً این معنی را تأیید می کند:

«ینادی مناد یوم القیامة یسمع الخلائق انه لا یدخل الجنة الا مسلم فثم یود سائر الخلائق انهم کانوا مسلمین؛ روز قیامت که می شود کسی صدا می زند به گونه ای که همه مردم می شنوند (که امروز) جز افرادی که اسلام آورده اند داخل بهشت نمی شوند در این هنگام سایر مردم آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند»<sup>(1)</sup>.

و نیز از پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می آیند و گروهی از مسلمانان خطا کار را، با آن ها قرار می دهند، کفار به مسلمین می گویند مگر شما مسلمان نبودید؟ در پاسخ می گویند: آری بودیم، و آن ها در جواب می گویند پس اسلام شما هم نیز به حالتان سودی نداشت! چون شما هم با ما در یک جا هستید!.

آن ها می گویند: ما گناهان (بزرگی) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت

ص: 245

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

گرفتار شدیم (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که) خداوند دستور می دهد هر فرد با ایمان و مسلمانی در دوزخ است خارج سازید در این هنگام کفار می گویند ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم (1).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که در میان کافران افرادی هستند که هنوز پرتوی از وجدان بیدار در دل های آن ها هست و هنگامی که دعوت پیامبر اسلام و این آیات کتاب مبین با آن محتوای دلپسند را می بینند در اعماق دل به آن علاقمند می شوند و آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند، ولی تعصب ها و لجاجتها و یا منافع مادی به آن ها اجازه نمی دهد که این واقعیت بزرگ را بپذیرند و لذا هم چنان در زندان کفر و بی ایمانی محصور می مانند.

یکی از دوستان با ایمان و مجاهد ما که به اروپا رفته بود می گفت هنگامی که من مزایای اسلام را برای یکی از مسیحیان می شمردم او که آدم منصفی بود در پاسخ به من گفت: من برستی به شما تبریک می گویم که پیرو چنین مذهبی هستید، ولی چه کنیم که شرایط زندگی ما به ما اجازه نمی دهد که دست از آئین خود برداریم! جالب این که در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم هنگامی که فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه آن حضرت را برای قیصر روم آورد، او به طور خصوصی در برابر فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار ایمان نمود و حتی میل داشت رومیان را به آئین توحید بخواند، اما فکر کرد قبلاً آن ها را آزمایش کند همین که لشکریانش احساس کردند که او می خواهد آئین نصرانیت را ترك گوید، قصر او را محاصره کردند او فوراً به آن ها اظهار داشت که منظورم آزمایش شما بود به جای خود برگردید، سپس بفرستاده

ص: 246

---

1- . در تفسیر طبری نیز چند حدیث به همین مضمون در ذیل آیه نقل شده است.

پیامبر گفت من میدانم که پیامبر شما از ناحیه خدا است. و همان ست که ما انتظار او را داشتیم، ولی چه کنم که من می ترسم حکومتم از دستم برود و جانم در خطر است (1).

ولی به هر حال باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچ گونه تضادی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به پشیمانی گروه هایی از کافران در آن جهان و این جهان باشد، در حالی که نه آن جا و نه این جا قدرت بازگشت- به جهات متفاوتی- ندارند!

سپس با لحنی بسیار کوبنده می گوید: ای پیامبر «این ها را به حال خود بگذار (تا هم چون چهار پایان) بخورند، و از لذتهای این زندگی ناپایدار بهره گیرند، و آرزوهای آن ها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید»؛ «ذَرَّهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ».

اینها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین ها است.

پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آن ها افتاده، و آن ها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند.

اما آن گاه که سیلی اجل به صورت آن ها نواخته شود، و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود، و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت

ص: 247

---

1- . احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص: 112.

بینند، آری آن گاه می فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیان کار و بدبخت بوده اند، و چگونه گرامی ترین سرمایه ها را برای هیچ از دست دادند؟! (1)

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاتِيَسَ تُبَدُّونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ نَزَّلَهُ فِي خَوْضٍ بَيْنَهُم يَلْعَبُونَ \* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ \* وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْذُوهُمْ وَليَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»؛ (2) «آن ها خدا را درست شناختند که گفتند: خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است! بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛ (اما شما) آن را به صورت پراکنده قرار می دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمت زیادی را پنهان می دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید! بگو: خدا! سپس آن ها را در گفتگوهای لجباجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند! این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آن ها به طور سری (و درگوشی) سخنان فریبده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گفتند؛ و اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند؛ (و می توانست جلو آن ها را بگیرد، ولی اجبار سودی ندارد.) بنا بر این، آن ها و تهمت های شان را به حال خود واگذار! همین گونه شرکای آن ها [بت ها]، قتل فرزندان شان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی

ص: 248

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 11، ص: 8.

2- . انعام / 91 و 112 و 137.

بت‌ها می‌کردند، و افتخار می‌نمودند!) سرانجام آن‌ها را به هلاکت افکندند؛ و آیینشان را بر آنان مشتبه ساختند. و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند؛ (زیرا می‌توانست جلو آنان را بگیرد، ولی اجبار سودی ندارد.) بنا بر این، آن‌ها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار (و به آن‌ها اعتنا مکن!)»

﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾: (1)

«آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آن‌ها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند!)»

﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ \* أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ \* فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾: (2)

«آیا می‌خواهند نقشه شیطانی برای تو بکشند؟! ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه‌ها گرفتار می‌شوند! یا معبودی غیر خداوند دارند (که قول یاری به آن‌ها داده)؟! منزّه است خدا از آن چه همتای او قرار می‌دهند! آن‌ها (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذابشان) سقوط می‌کند می‌گویند: این ابر متراکمی است! حال که چنین است آن‌ها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند.»

#### تفسیر

اما طرح‌های شیطانی ریخته‌اند تا پیامبر را از میان بردارند، یا با آئین او به

ص: 249

1- . زخرف / 83.

2- . طور / 45.

مقابله بر خیزند، باید بدانند که کفار محکوم نقشه های الهی هستند و طرح خداوند بالاتر از طرح آن هاست؛ «أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» (1).

آیه فوق مطابق این تفسیر همانند آیه 54 سوره آل عمران است که می گوید:

«وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ این احتمال نیز از سوی جمعی از مفسران پذیرفته شده که منظور این است: «توطئه های آن ها سرانجام بر ضد خود آن ها تمام می شود، شبیه آن چه در آیه 43 سوره فاطر آمده است.

«وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»؛ «نقشه های سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد».

جمع میان هر دو تفسیر نیز بی مانع است.

این آیه می تواند با آیه قبل پیوند دیگری داشته باشد، و آن این که دشمنان اسلام می گفتند: ما در انتظار مرگ محمدیم، قرآن می گوید از دو حال خارج نیست، یا ادعا می کنید که او با مرگ طبیعی قبل از شما می میرد، لازمه این سخن آگاهی از اسرار غیب است، و اگر منظورتان این است که با توطئه های شما از میان می رود بدانید نقشه های خدا ما فوق نقشه های شماست و توطئه های شما دامان خودتان را می گیرد.

و اگر تصور می کنید که با اجتماع در «دار الندوة» و طرح تهمت هایی هم چون «کهنانت» و «جنون» و «شاعری» در مورد پیامبر قدرت دارید بر او پیروز شوید کور

ص: 250

---

1- «کید» (بر وزن صید) نوعی از چاره جویی است که گاهی در مورد چاره جویی های خیر، به کار می رود، ولی غالباً در موارد شر استعمال می شود، این واژه به معنی مکر، تلاش و کوشش، و جنگ نیز آمده است.

خواننده آید، چرا که قدرت خدا برتر از همه قدرت هاست، و او سلامت و نجات و پیروزی پیامبرش را برای ابلاغ این دعوت جهانی تضمین کرده است!

و بالاخره در آخرین پرسش از آن ها می پرسد: آیا آن ها خیال می کنند حامی و یآوری دارند؟ «آیا برای آن ها معبودی جز خدا است؟»؛ «أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ».

سپس می افزاید: «منزه است از آن چه برای او شریک قرار می دهند»؛ «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

بنا بر این هیچ کس قادر به حمایت از آن ها نیست.

به این ترتیب آن ها را در برابر یک بازپرسی عجیب و یک رشته سؤالات زنجیره ای یازده گانه قرار می دهد، و مرحله به مرحله آن ها را به عقب نشینی و تنزل از ادعاها وامی دارد، و سپس تمام راه های فرار را به روی آن ها می بندد، و در بن بست کامل قرار می دهد.

چه دلنشین است استدلالات قرآن، و طرح سؤالات و بازپرسی آن که اگر روح حق جویی و حق طلبی در کسی باشد در برابر آن تسلیم می شود.

جالب این که در آیه اخیر برای نفی معبودهای دیگر دلیلی ذکر نمی کند، و تنها به جمله «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» اکتفاء نموده است، این به خاطر آن است که بطلان ادعای الوهیت برای بت هایی که از سنگ و چوب ساخته شده و یا هر مخلوق دیگر با ضعف ها و نیازهایی که دارند، روشن تر از آن است که نیاز به شرح و گفتگو داشته باشد، به علاوه در آیات دیگر کرارا برای ابطال این موضوع استدلال شده است.

به دنبال بحثی که در آیات گذشته با مشرکان و منکران لجوج آمد، بحثی که برای هر انسان حق طلبی حقیقت را روشن می ساخت، در این آیات پرده از روی تعصب و لجاجت آن ها برداشته، می گوید: «آن ها چنان لجوجند که اگر با چشم خود ببینند قطعه ای از سنگ های آسمانی به عنوان عذاب الهی سقوط می کند می گویند: اشتباه می کنید، این سنگ نیست، این ابر متراکم است که بر زمین فرو می ریزد!»؛ «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ» (1).

کسانی که این قدر لجوج باشند که حقایق حسی را منکر شوند و سنگ های آسمانی را به ابرهای متراکم تفسیر کنند، با این که همه کس ابر را به هنگامی که نزدیک به زمین می شود دیده اند که چیزی جز مجموعه بخار نیست، چگونه این بخار لطیف متراکم می شود و تبدیل به سنگ می گردد؟

این افراد تکلیفشان در برابر حقایق معنوی روشن است.

آری تاریکی گناه و هوا پرستی و عناد و لجاج چنان افق دید انسان را تیره و تار می کند که حتی عاقبت کارش به انکار محسوسات می کشد، و با این حال امیدی برای هدایت او نیست.

ص: 252

---

1- «کسف» (بر وزن فسق) به معنی قطعه از هر چیزی است و با توجه به تعبیر من السماء منظور در این جا قطعه سنگ آسمانی است از بعضی از کتب لغت استفاده می شود که این واژه جمع کسفه است (همان گونه که کسف بر وزن پدر نیز جمع است) ولی غالب مفسران آن را به معنی مفرد گرفته اند ظاهر آیه مورد بحث این است که این واژه مفرد است زیرا وصف آن را به صورت مفرد آورده اند.



«مرکوم» به معنی «متراکم» و چیزی است که بعضی از آن بر بعضی دیگر قرار گرفته باشد.

لذا در آیه بعد می افزاید: «اکنون که چنین است آن ها را رها کن و برای هدایت این گروه لجوج پافشاری منما، تا روز مرگ خود را ملاقات کرده، و عذاب های الهی را که در انتظارشان است با چشم خود ببینند»؛ «فَدَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ».

«یصعقون» از ماده «صعق» و «اصعاق» به معنی میراندن است، و در اصل از «صاعقه» گرفته شده، و از آن جا که صاعقه افراد را هلاک می کند این واژه به معنی هلاک کردن نیز به کار رفته است.

بعضی از مفسران این جمله را به معنی مرگ عمومی انسان ها در پایان جهان که مقدمه قیامت است تفسیر کرده اند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، زیرا آن ها تا آن زمان باقی نمانده اند، بلکه ظاهر همان معنی اول است، یعنی آن ها را رها کن تا روز مرگ که سر آغاز مجازات ها و کیفرهای اخروی می باشد. از آن چه گفتیم معلوم شد که جمله «ذرهم» (آن ها را رها کن) امری است تهدیدآمیز و منظور از آن ترك اصرار بر تبلیغ این گونه افراد غیر قابل هدایت است بنا بر این نه منافات با ادامه تبلیغ در سطح عموم از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد و نه منافاتی با فرمان جهاد.

بنا بر این آن چه بعضی گفته اند که این آیه وسیله آیات جهاد نسخ شده به هیچ وجه قابل قبول نیست. [\(1\)](#)

ص: 253

## اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسَّ مُمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى \* وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً \* فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ (1)

«کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را دختر (خدا) نام گذاری می کنند! آن ها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی پایه پیروی می کنند با این که «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند! حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن!»

## تفسیر

### ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند

این آیات هم چنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب می کند.

نخست می فرماید: «کسانی که ایمان به آخرت ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نام گذاری می کنند»؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسَّمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى».

آری این سخن زشت و شرم آور تنها از کسانی سر می زند که به حساب و جزای اعمال معتقد نیستند که اگر عقیده داشتند این چنین جسورانه سخن نمی گفتند، سخنی که کم ترین دلیلی بر آن ندارند، بلکه دلایل عقلی نشان می دهد نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند تعبیر به «تَسْمِيَةَ الْأُنثَى» اشاره به همان است که

ص: 254

در آیات قبل گفته شد که این سخنان نام هایی است بی محتوی و اسمایی است بی مسمی، و به عبارت دیگر از حدود «نام گذاری» تجاوز نمی کند، و هیچ واقعیتی را در بر ندارد.

سپس به یکی از دلایل روشن بطلان این نام گذاری اشاره کرده، می افزاید:

«آن ها به این سخن علم و یقین ندارند، بلکه از ظن و گمان بی پایه پیروی می کنند حال آن که گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و کسی را به حق نمی رساند»؛ «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً».

انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید، و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی دهد، تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسان های شیطان صفت است، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است.

روشن است واژه «ظن» (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمان های بی پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل هم ردیف «هوای نفس و اوهام و خرافات» است، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است.

معنی دیگر: گمان هایی است که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا «قول اهل خبره» و یا «ظواهر الفاظ» و امثال آن که اگر این گونه گمان ها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شك این قسم از ظن داخل در این آیات نیست، و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت يك نوع علم عرفی است نه گمان، بنا بر این کسانی که با این آیه (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

شَيْئاً) و مانند آن برای نفی حجیت «ظن» به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست. این نکته نیز قابل توجه است که «ظن» در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که يك طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد)، ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به «وهم» و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت يك احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر می شد، سپس هوای نفس به فعالیت برمی خاست و آن را تزیین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قوی تر بود به دست فراموشی می سپرد و تدریجاً به صورت يك اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت.

سپس برای این که روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آن ها را در لجنزار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته، می افزاید: «چون چنین است از کسانی که از یاد ما اعراض کرده اند، و جز زندگی مادی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان» و به آن ها اعتنا مکن که شایسته سخن نیستند!؛ «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا».

منظور از «ذکر خدا» به عقیده بعضی از مفسران قرآن است، و گاه احتمال داده شده که منظور دلائل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می رساند، و نیز احتمال داده اند همان یاد خدا است که نقطه مقابل غفلت است.

ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه

به خدا را چه از طریق قرآن، و دلیل عقل، و چه از طریق سنت، و یاد قیامت شامل می گردد.

ضمناً این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه این که در میان این دو تأثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همان گونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است، و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجاً تبدیل به يك اعتقاد می شود.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ندارد، چرا که تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حد اقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آن جا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هایی صرف کنند که امید اثر است، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آن ها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند در باره آن ها داوری کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید:

«این است آخرین حد معلومات آن ها!»: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ».

آری اوج افکار آن‌ها به این جا منتهی شده که افسانه دختران خدا را در باره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آن‌ها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

و در پایان می‌گوید: «پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده‌اند به خوبی می‌شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می‌داند»؛  
«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى».

جمله «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» می‌تواند اشاره به خرافاتی هم چون بت پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است.

یا اشاره به دنیا پرستی و اسارت آن‌ها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده‌اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده می‌خوانیم: «و لا تجعل الدنيا اكبر همنا و لا مبلغ علمنا؛ خداوندا دنیا را بزرگ‌ترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده.»<sup>(1)</sup> پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی

ص: 258

---

1- . این دعا بدون اشاره به این که مربوط به اعمال ماه شعبان است در «مجمع البيان» و بعضی دیگر از تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث نیز آمده است.



يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ (1)

«و با زنان مشرك و بت پرست، تا ايمان نياورده اند، ازدواج نكنيد! (اگر چه جز به ازدواج با كنيزان، دسترسى نداشته باشيد؛ زيرا) كنيز با ايمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زيبايى، يا ثروت، يا موقعيت او) شما را به شگفتى آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ايمان نياورده اند، در نياوريد! (اگر چه ناچار شويد آن ها را به همسرى غلامان با ايمان در آوريد؛ زيرا) يك غلام با ايمان، از يك مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعيت و زيبايى او)، شما را به شگفتى آورد. آن ها دعوت به سوى آتش مى كنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود مى نمايد، و آيات خويش را براى مردم روشن مى سازد؛ شايد متذكر شوند!»

#### تفسير

«و لا- تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ...»؛ راغب در مفردات مى گوید کلمه نکاح در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعداً به عنوان استعاره در عمل زناشویی استعمال شده، و این محال است که در اصل لغت به معنای عمل زناشویی بوده و سپس استعاره شده باشد در عقد ازدواج، برای این که تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می کنند، کنایات هستند (و هیچ لفظی در برابر این عمل وضع نشده)، چون همه مردم گفتگوی از آن را زشت می دانند، و با این حال محال است کسی که می خواهد به مخاطب خود از يك عمل مشروع و پسندیده خبر دهد،

ص: 260



و بگوید: من با فلانی ازدواج کرده ام، تعبیری کند که تنها در هنگام فحش دادن استعمال می شود.

این بود گفتار راغب (1)

و گفتار درستی است، چیزی که هست باید این را هم می گفت، که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی (که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می شود).

### معنا و مراتب شرك و موارد استعمال كلمه «شرك» و «كافر»

و كلمه (مشركات) اسم فاعل از مصدر اشراك، یعنی شريك گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوماست که شريك گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همان طور که كفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند.

مثلاً اعتقاد به این که خدا دو تا و یا بیش تر است و نیز بت ها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرك کمی پنهان تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصاً مسیح و عزیر را پسران خدا می دانند.

و به حکایت قرآن می گویند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»؛ (2) و این نیز شرك است، از این هم کمی مخفی تر اعتقاد به استقلال اسباب است، این که انسان مثلاً دوا را شفا دهنده بیندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز يك مرتبه از شرك است، و هم چنین ضعیف تر و ضعیف تر می شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان

ص: 261

---

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، کتاب النون.

2- . ما همه پسران خدا و دوستان اوئیم.

مخلص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عز و جل، پس همه این ها شرك است.

اما این باعث نمی شود که ما کلمه (مشرك) را بر همه دارندگان مراتب شرك اطلاق کنیم، هم چنان که می دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترك کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه (کافر) را بر او اطلاق نمی کنیم، مثلاً خدای تعالی ترك عمل حج را کفر خوانده، و فرموده: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛<sup>(1)</sup> ولی چنین کسی را کافر نمی خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است.

و هم چنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین، و و، و برابر و معادل افعالی که این صفات از آن ها مشتق شده نیستند، (کسی که يك عمل صالح، و يك عبادت، و يك شکر، و يك طهارت، و يك فسق، و يك ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی شود) و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر.

در قرآن کریم کلمه «مشرك» بر غیر اهل کتاب اطلاق شده و اطلاق آن بر اهل کتاب ثابت و معلوم نیست:

ص: 262

---

1- «برای خدا بر مردم- البته آن ها که استطاعت دارند- است که به زیارت خانه بروند، و هر کس کفر بورزد خدا از همه عالمیان بی نیاز است.» (آل عمران / 97)

علاوه بر این که این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین، بلکه تا آن جا که می دانیم این کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»؛ (1) و یا فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»؛ (2) و یا فرموده: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ»؛ (3) و نیز می فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»؛ (4) و باز می فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ (5) و مواردی دیگر.

و اما این که فرمود: «وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا، قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (6) منظور از مشرکین یهود و نصاری نیست، تا تعریضی بر اهل کتاب باشد، و در نتیجه با گفته ما منافات داشته باشد، بلکه ظاهراً منظور غیر اهل کتاب است، به قرینه این که در آیه ای دیگر فرموده: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (7)

چون از این آیه استفاده می شود کلمه (حنیف) تعریضی بر یهود و نصاری

ص: 263

1- «آن هایی که از اهل کتاب کفر ورزیدند، و نیز مشرکین هرگز جدا نمی شدند تا آن که بلیه ای ببینند.» (بینه / 1)

2- «جز این نیست که مشرکین نجسند، پس نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.» (توبه / 29)

3- «چگونه پیمان مشرکین احترام دارد.» (توبه / 7)

4- «مشرکین را با همگیشان قتال کنید.» (توبه / 27)

5- «مشرکین را هر جا یافتید بکشید.» (توبه / 6)

6- «و گفتند یهودی و یا مسیحی باشید، تا راه یافته باشید، بگو: نه، بلکه باید به کیش ابراهیم حنیف بود، و او از مشرکان نبود.» (بقره /

135)

7- «ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، و لیکن حنیف و مسلم بود، و از مشرکین نبود.» (آل عمران / 67)

است، نه جمله «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، چون حنیف به معنای بریء بودن ساحت ابراهیم از انحراف از وسط به طرف افراط و تفریط است، به طرف مادیت محضه یهود، و معنویت محضه نصارا، و کلمه (مسلمًا) تعریض بر مشرکین است، چون می فهماند که ابراهیم تنها تسلیم خدا بود، و چون بت پرستان برای او شریکی نمی گرفت.

و هم چنین آیات زیر که در آن ها کلمه مشرکین آمده، با گفتار ما منافاتی ندارد چون در این ها منظور از این کلمه معنای وصفی و اسمی آن نیست، بلکه منظور کسانی است که گاهیگاهی شرک از آنان سر می زند، و آن آیات این است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ، إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (1) «إِنَّمَا سَلَطْنَاهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ، وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ (2) چون می دانیم مؤمنین هم که احیانا گناه می کنند، در حال گناه در تحت تسلط شیطانند پس این شرک مشرکین اصطلاحی نیست، شرکی است که بعضی از مؤمنین و بلکه همه آنان سوای افرادی انگشت شمار یعنی اولیای مقرب و عباد صالحین گرفتار آن می شوند.

### ظاهر آیه شریفه تحریم ازدواج با زن و مرد بت پرست است نه ازدواج با اهل کتاب

پس از این بیان که قدری هم طولانی شد، این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می فرماید: «وَلَا تَتَّخِذُوا الْمُشْرِكَاتِ» تنها می خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

ص: 264

- 
- 1- . «اکثر آنان به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که مرتکب شرک هم می شوند.» (یوسف / 106)
  - 2- . «شیطان تنها بر کسانی تسلط دارد، که او را دوست می دارند، و کسانی که به خدا شرک آورند.» (نحل / 100)

پس از این جا فساد گفته بعضی روشن می شود که گفته اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می فرماید: «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ، وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ، وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (1).

و نیز فساد این گفتار که گفته اند: آیه مورد بحث که می فرماید (با زنان مشرکه ازدواج نکنید)، و آیه: «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ»؛ (2) ناسخ آیه مائده هستند، و نیز این که گفته اند: آیه سوره مائده ناسخ دو آیه سوره بقره و ممتحنه هستند روشن می گردد.

و وجه فساد آن ها این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است پس هیچ منافاتی میان آن دو نیست، تا بگوئیم آیه سوره بقره ناسخ آیه سوره مائده و یا منسوخ به آن است، و هم چنین آیه سوره ممتحنه، هر چند عنوان (زنان کافر) در آن مورد بحث واقع شده، و این عنوان، هم شامل اهل کتاب می شود، و هم مشرکین، چون کلمه (کافر) اهل کتاب را هم به این طور شامل می شود، که با صدق آن دیگر نام مؤمن برایشان صادق

ص: 265

- 
- 1- «امروز دیگر هر چیز پاکیزه ای برایتان حلال شد، و طعام اهل کتاب برای شما، و طعام شما برای آنان، و زنان پارسای مؤمن، و زنان پارسایی که قبل از شما اهل کتاب بودند، حلال گردید.» (مائده / 6)
  - 2- «و به عقد زنان کافر اعتبار منهد.» (ممتحنه / 10)

نباشد، به شهادت این که فرموده: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (1).

الا این که ظاهر آیه به بیانی که در همان سوره خواهد آمد ان شاء الله تعالی این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدایی با اهل کتاب ندارد.

و بر فرض که تسلیم شویم، و بگوئیم: دو آیه نام برده یعنی آیه بقره و آیه ممتحنه دلالت دارد بر حرمت ازدواج ابتدایی با زن اهل کتاب، باز هم ناسخ آیه مانده نمی شوند، برای این که آیه مانده به طوری که از سیاقش برمی آید در مورد امتنان و تخفیف نازل شده، و چنین موردی قابل نسخ نیست بلکه تخفیفی که از آن استفاده می شود حاکم بر تشدید است که از آیه بقره فهمیده می شود، پس اگر نسخی در میان شده باشد، باید بگوئیم آیه سوره مانده ناسخ است.

علاوه بر این که سوره بقره اولین سوره ای است که بعد از هجرت در مدینه نازل شده، و سوره ممتحنه در مدینه قبل از فتح مکه نازل شده، و سوره مانده آخرین سوره ای است که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل گشته، و این سوره نمی تواند منسوخ واقع شود، چون بعد از آن، آیه ای نازل نشده، و معنا ندارد آیات سوره های قبل ناسخ آن باشد.

ص: 266

---

1- «آن هایی که (یعنی اهل کتاب که) دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبریل و میکائیلند، بدانند که خدا هم دشمن کافران است.» (بقره / 98)

«وَلَا مَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ»؛ ظاهراً مراد از امه مؤمنه كنيز باشد، كه در مقابل حره (زن آزاد) است، و مردم در روزگارى كه برده دارى معمول بود كنيزان را خوار مى شمردند، و از اين كه با آن ها ازدواج كنند عارشان مى آمد، و اگر كسى اين كار را مى كرد سرزنشش مى كردند، پس اين كه در آيه كنيز را مقيد به مؤمنه كرد، ولى مشرکه را مقيد به حریت نکرد، با اين كه گفتيم مردم كنيز را خوار مى شمردند، و از ازدواج با آنان احتراز داشتند، خود دليل بر اين است كه مى خواهد بفرمايد: زن با ايمان هر چند كه كنيز باشد بهتر است از زن مشرک، و لو آزاد باشد، و داراى حسب و نسب و مال و ساير مزايایى باشد كه عادتاً خوشايند انسان است.

بعضى از مفسرين گفته اند: مراد از كلمه «امه» و هم چنين كلمه «عبد» در جمله بعدى، كنيز و غلام نيست، بلكه كنيز خدا و بنده خدا است، ولى اين حرف احتمال بعيدى است.

«وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا، وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ...»؛ گفتار در اين جمله همان گفتارى است كه در جمله قبلى گذشت.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ...»؛ اين جمله اشاره است به حكمت تحريم آن دو قسم ازدواج، مى فرمايد، مشرکين از آن جا كه اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طى مى كنند، قهراً ملكات رذيله كه باعث جلوه يافتن كفر و فسوق در نظر آدمى است، و انسان را از ديدن طريق حق و حقيقت كور مى كند، در دل هاشان رسوخ مى يابد، به طورى كه گفتار و كردارشان دعوت به شرك مى شود، و به سوى هلاكت راهنمايى مى كند، و بالآخره آدمى را به آتش مى كشاند.

پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می کنند، ولی مؤمنین بر خلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می خوانند، و به اذن خدا هم می خوانند، چون خدا اجازه شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند.

در این آیه جا داشت بفرماید: «اولئك يدعون الى النار، وهؤلاء يدعون الى الجنة والمغفرة؛ آن ها به سوی آتش دعوت می کنند، و مؤمنین به سوی جنت و مغفرت»، ولی فرمود و خدا به سوی جنت و مغفرت، و این بدان جهت بود که بفهماند مؤمنین در دعوتشان به سوی جنت و مغفرت و بلکه در تمامی شؤون وجودشان خود را مستقل از پروردگار خود نمی دانند، و خدا را، ولی خود می دانند، هم چنان که خدا هم فرمود: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (1).

و در آیه شریفه وجهی دیگر است، و آن این است که بگوئیم: مراد از دعوت خدا به سوی جنت و مغفرت همان حکمی است که در صدر آیه تشریح کرده، و فرمود: با زنان مشرکه ازدواج نکنید، تا ایمان بیاورند...، چون همین نهی مؤمنین از هم نشینی و معاشرت با کسی که معاشرت و نزدیک شدن با او، و انس گرفتن با او، جز دوری از خدای سبحان ثمری ندارد و تحریک مؤمنین به معاشرت با کسی که نزدیکی با او نزدیک شدن به خدای سبحان، و یادآوری آیات او، و مراقبت امر و نهی او است، خود دعوتی است از خدا به سوی جنت، و مؤید این معنا تزییل آیه است به جمله «وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»، البته ممکن هم هست دعوت را

ص: 268



اعم از دعوت اولی و دومی بدانیم، تا آیه شامل هر دو وجه بشود، که در این صورت سیاق خالی از لطفی مخصوص نخواهد بود.

## بحث روایی

### روایاتی در شأن نزول آیه شریفه

در مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث آمده: که این آیه در باره مرثد بن ابی مرثد غنوی نازل شده، که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) او را به مکه فرستاد تا عده ای از مسلمانان را از مکه بیاورد، و چون او مردی شجاع و قوی بود، در مکه زنی به نام عناق او را به سوی خود خواند، و مرثد از این کار امتناع ورزید، با این که در جاهلیت دوست هم بودند، عناق گفت، میل داری با من ازدواج کنی؟ مرثد گفت: باید از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اجازه بگیرم، و چون به مدینه برگشت: از آن جناب اجازه خواست تا با عناق ازدواج کند (این آیه نازل شد)(1).

این معنا را سیوطی هم در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده.

و نیز در الدر المنثور است که واحدی در ذیل این آیه از طریق سدی از ابی مالک از ابن عباس روایت کرده که گفته: آیه «وَلَا مَئِمَّةٌ مِّنْهُ خَيْرٌ مِنْ مَّشْرِكَةٍ» در باره عبد الله بن رواحه نازل شد، که کنیزی سیاه داشت، روزی بر کنیز خود خشم کرد، و او را لطمه ای زد، پس از آن که خشمش فرو نشست، نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شد، و داستان خود را عرضه داشت، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید وضع کنیزت چگونه است؟ عرضه داشت روزه می گیرد، و نماز می خواند، و وضو را نیکو می گیرد، و شهادت به

ص: 269

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 317.

وحدانیت خدا و رسالت تو می دهد، فرمود: ای عبد الله کنیز تو مؤمنه است، عبد الله گفت حال که او را مؤمنه می دانی به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرموده: آزادش می کنم، و با او ازدواج می نمایم، و همین کار را کرد، مردم که این را شنیدند او را ملامت کردند، که تو با کنیزی ازدواج کردی؟ و این مردم ازدواج با زنان و مردان مشرک را به خاطر این که حسب و نسبی معین دارند دوست می داشتند، خدای تعالی این آیه را فرستاد، و در آن فرمود: «کنیز با ایمان بهتر است از زن آزاد مشرک.»<sup>(1)</sup>

و نیز در آن کتاب از مقاتل روایت کرده که در ذیل جمله «وَلَا مَآءٌ مُّؤَمَّنَةٌ» گفته است:

به ما چنین رسیده که منظور از امه نام برده کنیزی از حذیفه بود که حذیفه او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود.<sup>(2)</sup>

میان این روایات که در شأن نزول آیه وارد شده منافات نیست، چون ممکن است چند نفر با کنیز خود ازدواج کرده باشند، و مورد ملامت واقع شده باشند آن گاه این آیه در پاسخ همه ایراد کنندگان نازل شده باشد.

البته در این میان روایات متعارضه ای هست که در خصوص جمله «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ...» وارد شده مبنی بر این که این جمله ناسخ آیه: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»، و یا منسوخ آن است، که ان شاء الله در تفسیر سوره مائده از نظر خواننده خواهد گذشت.<sup>(3)</sup>

و در تفسیر نمونه آمده است

ص: 270

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 256.

2- . همان.

3- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 2، ص: 303.

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می فرماید: «با زنان مشرک و بت پرست ما دام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید»؛ «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ».

سپس در يك مقایسه، می افزاید: «کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد»؛ «وَلَا مَآءٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ».

درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصاً کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص این که در مقابل آن ها زن مشرک زیبا یا ثروت مندی باشد، ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگین تر می کند، چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرك و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می فرماید: «دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید (هر چند ناچار شوید آن ها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) يك غلام با ایمان از يك مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد»؛ «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ».

بنا بر این همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر

آن‌ها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروت مند و ظاهراً با شخصیت کافر برتر و شایسته تر بلکه مسأله در این بخش از حکم، سخت تر و مشکل تر است، چرا که تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیش تر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه‌ها بیان می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می‌کنند، در حالی که خدا (مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمایش دعوت به بهشت و آمرزش می‌کند»؛ «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ».

سپس می‌افزاید: «و آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند»؛ «وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

## نکته‌ها

### 1. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنان‌که دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می‌شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است، از یک سو آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت، زیرا نوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می‌یابند و در سال‌هایی که سخت‌شکل پذیرند، زیر نظر آن‌ها هستند.

از سوی سوم شرك، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی‌دهد که مسلمانان، خود یا فرزندان‌شان

را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود، ولی این تا زمانی است که آن ها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آن ها باز است، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آن ها در مسأله ازدواج شوند.

ضمناً واژه «نکاح» در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در این جا منظور، عقد ازدواج است، هر چند «راغب» در «مفردات» می گوید: «نکاح» در اصل به معنی عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

## 2. مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه «مشرک» در قرآن، غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهورمزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه شرک آور است اما با توجه به این که در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند و با توجه به این که یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است.

حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود:

«مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید» شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان يك اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

### 3. این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم در آیه فوق، منسوخ شده و ناسخ آن آیه «و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»؛ (1) می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصور از آن جا پیدا شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنا بر این آیه 5 سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصص آن است)، ولی با توجه به آن چه در تفسیر آیه فوق گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرآنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

### 4. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در این جا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن این که:

آیه مورد بحث و 21 آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه

ص: 274

بیان شده است: 1. حکم ازدواج با مشرکان 2. تحریم نزدیکی در حال حیض 3. حکم قسم به عنوان مقدمه ای برای مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) 4. حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق، 5. عده نگه داشتن زنان مطلقه، 6. عدد طلاقها 7. نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی 8. حکم شیر دادن نوزادان 9. عده زنی که شوهرش وفات کرده 10. خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او 11. مهر زنان مطلقه قبل از دخول 12. حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است، و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است (1). (2)

## 32. مهاجرت و اسلام آوردن همسران کفار، و ازدواج با آن ها

### اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آن ها را آزمایش کنید- خداوند به ایمانشان آگاه تر است- هر

ص: 275

1- . قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 1، ص: 344 الی 346.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 133.

3- . ممتحنه / 10.

گاه آنان را مؤمن یافتید، آن‌ها را به سوی کفار بازنگردانید؛ نه آن‌ها برای کفار حلالند و نه کفار برای آن‌ها حلال؛ و آن‌چه را همسران آن‌ها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته‌اند به آنان بپردازید؛ و گناهی بر شما نیست که با آن‌ها ازدواج کنید هر گاه مهرشان را به آنان بدهید و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد،) حق دارید مهری را که پرداخته‌اید مطالبه کنید همان‌گونه که آن‌ها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده‌اند) از شما مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند، و خداوند دانا و حکیم است!

### تفسیر

چون خداوند سبحان قطع موالات و دوستی بین مسلمین و کفار نمود بیان فرمود حکم زنان مهاجره را و شوهران آن‌ها را پس فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه زنانی که ادعای ایمان می‌کنند نزد شما بیایند، در آن حال که مهاجره باشند پس ایشان را امتحان کنید، یعنی به ایمان ایشان را آزمایش کنید و آن‌ها را مؤمنان نامید پیش از آن که ایمان آورند برای آن که معتقد به ایمان بودند.

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ»؛ خدا داناتر است به ایمان آن‌ها، اگر شما می‌دانید به سبب امتحان ظاهر ایمان آن‌ها را و خدا می‌داند حقیقت ایمان آنان را در باطن سپس اختلاف کردند درباره امتحان بر چند صورت:

1. ابن عباس گوید: مقصود از امتحان این که شهادت دهند «ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله)».

2. روایت شده از قتاده که گوید و از ابن عباس نیز در حدیث دیگر آمده که



امتحان آن ها چنین بود که قسم یاد کنند که آن ها از مکه هجرت نکرده اند مگر برای دین و رغبت در اسلام و برای محبت خدا و پیامبر او و بیرون نرفته اند برای دشمنی با شوهرشان و یا برای طلب کردن دنیا و زینت آن.

3. عایشه گوید: امتحانشان بآن چه در آیه بعد است این بود که چیزی را شریک خدا نگیرند و سرقت نکنند و زنا ندهند، سپس خداوند سبحان فرمود: «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ»؛ پس اگر دانستید در ظاهر که آن ها ایمان آورده اند؛ «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ»، پس آن ها را بکفار برنگردانید.

«لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ»؛ نه آن زن ها بر ایشان حلال است و نه ایشان بر آن زن ها حلالند، و این دلالت می کند بر این که جدایی و تفرقه بین آن ها واقع شده به بیرون رفتن آن ها از مکه در حالی که اسلام آورده اند هر چند که مشرک طلاقشان نداده باشد.

«وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا»؛ ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی می دهند به شوهران کافرشان آن چه که برایشان خرج کرده اند از مهر.

زهری گوید: اگر صلح و مصالحه نبود صدق و نفقه را بمشركين بر نمیگردانند چنان که پیش تر هم می کردند.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُواوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»؛ یعنی و باسی نیست بر شما ای گروه مسلمین این که ازدواج کنید با زنان مهاجره، هر گاه پرداختید صدق های آن ها را که به سبب آن آمیزش با آن ها حلال می شود، زیرا که آن ها به سبب اسلام از همسران و شوهرشان جدا می شوند.

«وَلَا تُمَسِّكُوا بَعْضَ الْكُوفِرِ»؛ یعنی متمسک نشوید به زناشویی و نکاح زنان

کافره و اصل عصمت منع است و نکاح را عصمت نامیده اند برای این که زن عقد شده در بند شوهر و حضانت و نگهداری اوست، و در این دلالت است بر این که عقد بر کافره جایز نیست خواه حریبه باشد یا ذمیه و بنا بر هر حال چون که آن عمومیت در زنان کافره دارد و برای هیچ کس نیست که تخصیص دهد آیه را بزن بت پرست برای نزول آن به سبب بت پرستیدن آنان چون که اعتبار به عموم لفظ است نه بواسطه سبب.

«وَسَدُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ»؛ و بخواهید آن چه که انفاق کرده اید، یعنی اگر زنی از شما ملحق باهل پیمان از کفار شد در حال ارتداد و کفر پس از آن کفار طلب کنید آن چه که از مهر انفاق بایشان کرده اید هر گاه منع کردند آن را و به شما نپرداختند چنان چه از شما مطالبه می کنند صدق زنا نشان را هر گاه به سوی شما هجرت کنند و آن قول اوست:

«وَلَيْسَ لَكُم مَّا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ»؛ و هر آینه بطلبند آن چه را که خرج کرده اند، یعنی آن چه که خدا در این آیه یاد نموده حکم خداست که بین شما حکم می کند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ»؛ و خدا دانای به تمام چیزهاست.

«حَكِيمٌ»؛ و خدا در آن چه می کنید و به آن فرمان می دهد درست کردار است.

حسن گوید: در اول اسلام زن مسلمان همسر مرد کافر بود و زن کافره هم همسر مرد مسلمان، پس این آیه آن را نسخ کرد.

زهری گوید: و چون این آیه نازل شد مؤمنین ایمان به حکم الله آورده، و پرداختند آن چه که به آن ها امر شده بود از مخارج مشرکین بر زانشان. (1)

### جبران زیان های مسلمین و کفار

در آیات گذشته سخن از «بغض فی الله» و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در آیات مورد بحث سخن از «حب فی الله» و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.

در نخستین آیه از زنان مهاجر، سخن می گوید، و جمعا هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً در باره زنان مهاجر، و قسمتی نیز در باره زنان کافر است.

1. نخستین دستور در باره آزمایش «زنان مهاجرات» است، روی سخن را به مؤمنان کرده، می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آن ها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید؛ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ».

دستور به امتحان، با این که آن ها را مؤمنان نامیده به خاطر آن است که آن ها ظاهراً شهادتین را بر زبان، جاری می کردند و در سلك اهل ایمان بودند، اما امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود که این ظاهر با باطن هماهنگ است.

اما نحوه این امتحان چنان که گفتیم به این ترتیب بود که آن ها را سوگند به خدا می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده، و آن ها باید سوگند یاد

ص: 279

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 24، ص: 377.

کنند که به خاطر دشمنی با همسر و یا علاقه به مرد دیگری، یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت نموده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر که (طبق آن باید) با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بیعت کنند که راه شرك نپویند، و گرد سرقت و اعمال منافی عفت، و کشتن فرزندان، و مانند آن نروند، و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشند.

البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مسأله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کم تر دروغ بگویند، و به این ترتیب امتحان مزبور، گرچه همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آن ها نبود اما غالباً می توانست بیان گر این واقعیت باشد.

لذا در جمله بعد می افزاید: «خداوند از درون دل آن ها و ایمانشان آگاه تر است»؛ «اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ».

2. در دستور بعد می فرماید: «هر گاه از عهده این امتحان برآمدند و آن ها را مؤمن واقعی دانستید، آن ها را به سوی کفار بازنگردانید»؛ «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ».

درست است که یکی از مواد تحمیلی پیمان حدیبیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می کنند به مکه بازگردانند، ولی این ماده شامل زنان نمی شد، و لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز آن ها را به کفار باز نگرداند، کاری که اگر انجام می شد با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه سخت خطرناک بود.

3. در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل اضافه می کند: «نه این زنان بر آن ها حلالند، و نه آن مردان کافر بر این زنان با ایمان»؛ «لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ».

باید هم چنین باشد چرا که ایمان و کفر در يك جا جمع نمی شود، و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند رابطه در میان مؤمن و کافر برقرار سازد، چرا که این ها در دو خط متضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست.

البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود زوجهایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود، و پیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دواند، ولی ظاهراً بعد از صلح حدیبیه دستور جدایی کامل داده شد و آیه مورد بحث یکی از دلایل این موضوع است.

4. از آن جا که معمول عرب بود که مهریه زنان خود را قبلاً می پرداختند در چهارمین دستور می افزاید: «به همسران کافر آن ها آن چه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند بپردازید»؛ «وَأْتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا».

درست است که شوهرشان کافر است اما چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخته شود.

آیا منظور از انفاق در این جا تنها مهر است، و یا سایر هزینه هایی را که در این راه متحمل شده نیز شامل می شود؟ غالب مفسران معنی اول را برگزیده اند، و

قدر مسلم از آیه نیز همین است، هر چند بعضی مانند «ابو الفتوح رازی» در تفسیرش نفقات دیگر نیز گفته است (1).

البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترك مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن امضاء کرده بودند.

اما چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است، چرا که تمام اموری که مسئول خاصی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث گواه این معنی است (همان گونه که در آیات حد سارق و زانی دیده می شود).

5. حکم دیگر که به دنبال احکام فوق آمده این است که می فرماید:

«گناهی بر شما نیست که با آن ها ازدواج کنید هر گاه مهر آن ها را بپردازید»؛ «و لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ».

مبادا تصور کنید که چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده اکنون که با آن ها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود! نه، حرمت زن ایجاب می کند که در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود.

باید توجه داشت که در این جا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگهدارد.

فقیه معروف «صاحب جواهر» در شرح کلام محقق در شرایع که گفته است «در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند هر گاه یکی از دو همسر اسلام را پذیرا

ص: 282

---

1- . ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج 11، ص: 126.

شود اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عده است» می فرماید: «هیچ گونه اختلافی در این احکام نیست و روایات و فتاوی فقها در این باره هماهنگ است».<sup>(1)</sup>

6. اما هر گاه قضیه بر عکس باشد یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در این جا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید: «همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید»؛ «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ».

«عصم» جمع «عصمت» در اصل به معنی منع و در این جا- چنان که گفته اند و قرائن گواهی می دهد- به معنی نکاح و زوجیت است (البته بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است، و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معنی است چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند).

«کافر» جمع «کافرة» به معنی زنان کافر است.

در این که آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است، و یا اهل کتاب، مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود، در میان فقهاء محل بحث است، و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه بررسی کرد، ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می شود و شأن نزول آن را محدود نمی کند اما مسأله عده در این جا به طریق اولی برقرار است، چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود فرزندی است مسلمان، زیرا پدرش مسلمان بوده.

7. در آخرین حکم که در آیه ذکر شده سخن از مهر زنانی است که از اسلام

ص: 283

---

1- . نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، تهران، ج 30، ص: 54.

جدا شوند و به اهل کفر بپیوندند، می فرماید: «هر گاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، همان گونه که آن ها حق دارند مهر زنانشان را که از آن ها جدا شده و به اسلام پیوسته اند مطالبه کنند»؛ «وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا».

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه به عنوان تأکید بر آن چه گذشت می فرماید: «این ها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است»؛ «ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته، و آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده، و با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملاً هماهنگ است، و توجه به این حقیقت که همه از سوی خدا است بزرگ ترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود. (1)

و در کتاب «وسائل الشیعه» روایات زیر آمده است (2):

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ نَصَارَى الْعَرَبِ أَلْتُكُلُ ذَبَائِحَهُمْ فَقَالَ كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) (3) يَنْهَى عَنْ ذَبَائِحِهِمْ وَعَنْ صَيْدِهِمْ وَعَنْ مُنَاكِحَتِهِمْ؛ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ مِي گويد از امام باقر (عليه السلام) سؤال کردم که آیا می توان گوشت حیوانی که توسط نصاری ذبح شده است، تناول کرد؟، حضرت فرمودند: همواره امیر

ص: 284

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 37.

2- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 20، ص: 534.

3- . في المصدر كان علي بن الحسين (عليه السلام).



المؤمنين على (عليه السلام) از سه چیز منع می فرمودند: 1. ذبیحه نصاری، 2. صید نصاری، 3. ازدواج با نصاری.»

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ دَعْنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَحْمَدَ دَبْنِ عُمَرَ عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ زُرَّازَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: لَا يَنْبَغِي نِكَاحُ أَهْلِ الْكِتَابِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَآيِنَ تَحْرِيمُهُ قَالَ قَوْلُهُ «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ»؛ (1) زرارہ از امام باقر (عليه السلام) نقل کرده است کہ حضرت فرمودند: جایز نیست ازدواج با کفار اهل کتاب، برای مسلمانان. زرارہ می گوید بہ حضرت عرض کردم دلیل حرمت چیست؟ حضرت فرمودند: قول خداوند «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ» (2)

امام خمینی (ره) می فرماید:

لا يجوز للمسلمة أن تنكح الكافر دواما و انقطاعا، سواء كان أصليا حربيا أو كتابيا أو كان مرتدا عن فطرة أو عن ملة، و كذا لا يجوز للمسلم تزويج غير الكتابية من أصناف الكفار و لا المرتدة عن فطرة أو عن ملة، و اما الكتابية من اليهودية و النصرانية ففيه أقوال، أشهرها المنع في النكاح الدائم و الجواز في المنقطع، و قيل بالمنع مطلقا، و قيل بالجواز كذلك، و الأقوى الجواز في المنقطع، و اما في الدائم فالأحوط المنع. (3)

و در توضیح المسائل می فرماید:

مسأله 2271؛ ازدواج مسلمان با کافر:

ص: 285

1- . ممتحنه / 10.

2- . ممتحنه / 10.

3- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، تحریر الوسيلة، ج 2، ص: 285

1. زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید.

2. مرد مسلمان هم نمی تواند با زن های کافره غیر کتابیه به طور دائم ازدواج کند.

3. به احتیاط واجب ازدواج دائم با زن های کافره اهل کتاب نیز جایز نیست.

4. ولی صیغه کردن زن های اهل کتاب، مانند یهود و نصاری مانعی ندارد. (1)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

المقصد الأول لا يجوز للمسلم نکاح غیر الكتابية: الأول لا يجوز للمسلم نکاح غیر الكتابية إجماعاً من المسلمین فضلاً عن المؤمنین، و کتاباً (2) و سنة (3)

و ما عساه يظهر من محكي الخلاف عن بعض أصحاب الحديث من أصحابنا من القول بالجواز مع أنا لم نتحققه و لا نقله غيره مسبقاً بالإجماع و ملحوق به، نعم في تحريم الكتابية من اليهود و النصاری روایتان (4) أشهرهما عملاً بين المتأخرين المنع في النكاح الدائم، و الجواز في المؤجل و ملك اليمين جمعاً بين الدليلين، لكن لا ريب في دلالة قوله تعالى (5) «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ» الآية على منع النكاح مطلقاً؛ (6) ازدواج با كفار غیر اهل کتاب، برای مسلمانان جایز نیست، و این فتوا مورد نظر همه فقهای اسلام هست حتی فقهای شیعه، و مبنای این فتوا، هم آیات قرآنی است و هم روایات رسیده از معصمین (علیهم السلام)... اما در ازدواج با اهل کتاب مانند یهود

ص: 286

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، توضیح المسائل، ص: 503

2- . بقرة/ 221.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، باب 1، من أبواب ما یحرم بالكفر.

4- . همان.

5- . بقرة / 221.

6- . جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 30، ص: 27.

ونصاری، آن چه عملاً بین فقهای شیعه مشهور است ممنوعیت ازدواج دائم و جواز ازدواج موقت می باشد.»

### 33. نجس بودن کفار و مشرکین

#### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند! و اگر از فقر می ترسید، خداوند هر گاه بخواهد، شما را به کرمش بی نیاز می سازد؛ (و از راه دیگر جبران می کند؛) خداوند دانا و حکیم است.»

#### تفسیر

به دنبال دستوری که خداوند در مورد جلوگیری از دوستی با مردمان مشرک صادر کرد در این جا دستور جلوگیری آن ها را از ورود به مسجد الحرام صادر فرموده و گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»؛ یعنی آن ها را از دخول مسجد الحرام منع کنید، و عطا گفته: منظور منع از دخول تمام محوطه حرم است چون همه حرم مسجد و قبله مسلمانان است. و منظور از سالی که در آیه بدان اشاره شده، همان سال نهم هجرت است که علی (علیه السلام) سوره براءة را بر مردم خواند، و دنبالش فرمود: از امسال به بعد دیگر هیچ مشرکی نباید حج کند، و برخی گفته اند: منظور منع آن ها است که از دخول مسجد الحرام در

ص: 287

ایام حج و عمره به صورت سرپرستی و ولایت بر حجاج نه به طور مطلق، و از جبائی نقل شده که منظور منع دخول آن ها در مسجد الحرام است به طور کلی، و منع از حضور و دخول آن ها در حرم در موسم حج می باشد.

و در مورد نجاست کفار نیز اختلاف کرده اند دست های از فقهاء گفته اند: کافر نجس العین است، و ظاهر آیه نیز به همین سخن دلالت کند، و گویند عمر بن عبد العزیز بشهرها نوشت: یهود و نصاری را از ورود بمساجد مسلمانان جلوگیری کنید، و دنبال این آیه شریفه را نوشت: «إِنَّمَا الْمُسَدُّ رِكُونٌ نَجَسٌ...» و از حسن نقل شده که گفته است: با مشرکان دست ندهید، و هر که با آن ها دست دهد باید دست خود را بشوید، و این سخن موافق است با آن چه بزرگان گفته اند: هر که با کفار دست دهد و دست او تر باشد واجب است دست خود را بشوید، و اگر دستش خشک باشد آن را بدیوار بمالد، و دسته دیگر گفته اند: این که خدا آن ها را نجس خوانده برای اعتقاد و رفتار و گفتار منحرف و ناپسند آن ها است، و از اینرو برای کافران ذمی ورود در مساجد را جایز دانسته اند، و تنها برای انجام عمل حج ورود به مکه را برای آن ها جایز ندانسته اند.

قتاده گفته: این که خداوند آن ها را نجس نامیده به خاطر آن است که آن ها غسل جنابت نمیکنند و برای حدث وضوء نمی گیرند، و از این جهت ورود آن ها به مسجد حرام است، به خاطر آن که ورود جنب به مسجد حرام است.

«وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً»؛ یعنی اگر از فقر و احتیاج بترسید، و این بدانجهت بوده که میترسیدند با جلوگیری مشرکان از دخول حرم لطمه بتجارت و کسب آن ها بخورد.

«فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ...»؛ یعنی خدا اگر بخواهد از راه دیگری شما را بی نیاز و

توان گر خواهد کرد، و از روی رحمت خویش مردم سایر شهرها را وادار کند تا خواروبار به مکه بیاورند. مقاتل گفته: پس از منع دخول مشرکین به مکه مردم نجدة و صنعاء و جرش از یمن مسلمان شدند و به وسیله شتران و چهار پایانديگر خوراکی به مکه حمل مي کردند، و بدین ترتیب خداوند ترس آنان را از این ناحیه بر طرف کرد.

و برخی گفته اند: معنای آیه این است که خدا به وسیله جزیه (باج و خراجی) که از اهل کتاب مي گیرید شما را توان گر سازد، و برخی گفته اند: به وسیله باران و گیاه، و دیگری گفته با غنائم جنگی.

و این که این موضوع را خداوند بمشیت و اراده خود معلق کرد یا به خاطر آن است که خداوند میدانست برخی از آن ها تا زمان فتح کشورهای بزرگ و به دست آوردن اموال، زنده مي مانند و بدین ترتیب توان گر مي شوند، و برخی تا آن زمان باقی نخواهند ماند، و یا بگفته بعضی به خاطر آن است که مردم تشویق شوند تا برای تحصیل مال از خدای تعالی درخواست کنند و بدانند که توان گری با تلاش و کوشش تنها به دست نیاید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ»؛ یعنی خدا بمصالح و تدبیر کار بندگان و به هر چیز دانا است.

«حَكِيمٌ»؛ و در آن چه دستور مي دهد یا جلوگیری کند فرزانه و حکیم است. (1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسَاجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...»؛ در مجمع البیان در تفسیر این آیه گفته است: هر چیز پلیدی را که طبع انسان از آن تنفر داشته باشد «نجس» گویند، مثلاً گفته می شود: مردی نجس و یا زنی نجس و یا قومی نجس، چون این کلمه مصدر است. و وقتی این کلمه با کلمه

ص: 289

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 11، ص: 64.

«رجس» استعمال شود، نون آن مکسور و گفته می شود: «رجس نجس». و کلمه «عیله» به معنای فقر و تنگ دستی است، و «عال، یعیل» به معنای «فقیر شده» است (1).

و نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام بحسب فهم عرفی امر به مؤمنین است، به این که نگذارند مشرکین داخل مسجد شوند. و از این که حکم مورد آیه تعلیل شده به این که چون مشرکین نجسند، معلوم می شود که يك نوع پلیدی برای مشرکین و نوعی طهارت و نزاهت برای مسجد الحرام اعتبار کرده، و این اعتبار هر چه باشد غیر از مسأله اجتناب از ملاقات کفار است با رطوبت.

و مقصود از «عامهم هذا» (امسالشان) سال نهم از هجرت یعنی سالی است که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) سوره براءت را به مکه برد، و برای مشرکین خواند، و اعلام کرد که دیگر حق ندارند با بدن عریان طواف کنند، و دیگر هیچ مشرکی حق طواف و زیارت را ندارد.

و جمله «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً» معنایش این است که: اگر از اجرای این حکم ترسیدید که بازرگان کساد و تجارتتان راکد شود و دچار فقر گردید، نترسید که خداوند به زودی شما را از فضل خود بی نیاز می سازد، و از آن فقری که می ترسید ایمن می فرماید.

و این وعده حسنی که خدای تعالی برای دلخوش کردن سکنه مکه و آن کسانی که در موسم حج در مکه تجارت داشتند داده، اختصاص به مردم آن روز ندارد، بلکه مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می شود، ایشان را نیز بشارت می دهد

ص: 290

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص: 20.

به این که، در برابر انجام دستورات دین، از هر چه بترسند خداوند از آن خطر ایمنشان می فرماید، و مطمئناً بدانند که کلمه اسلام اگر عمل شود همیشه تفوق دارد، و آوازه اش در هر جا رو به انتشار است، هم چنان که شرك رو به انقراض است. و بعد از اعلام براءت بیش از چهار ماه مهلتی برای مشرکین نماند، و بعد از انقضاء این مدت عموم مشرکین مگر عده معدودی همه به دین اسلام درآمدند، و آن عده هم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مسجد الحرام پیمانی گرفتند، و آن جناب برای مدتی مقرر مهلتشان داد، پس در حقیقت بعد از اعلام براءت تمامی مشرکین در معرض قبول اسلام واقع شدند.

## بحث روایتی

### داستان جنگ حنین به نقل مجمع البیان

در کافی از علی بن ابراهیم از بعضی از اصحابش که اسم برده روایت می کند که گفت: بعد از آن که متوکل مسموم شد نذر کرد که اگر بهبودی یابد مال فراوانی تصدق دهد، و چون بهبودی یافت از فقهاء پرسید حد مال کثیر چیست، فقهاء در حد آن اختلاف کردند، یکی گفت: در عرب مال کثیر به صد هزار گفته می شود، دیگری گفت: مال کثیر ده هزار است، و هم چنین حدود مختلفی ذکر کردند، و مطلب برای متوکل مشتبه شد.

مردی از ندیمان که او را صفوان می گفتند به وی گفت: چرا نمی فرستی نزد این مرد سیاه چهره تا از او پرسند؟ متوکل با کمال تعجب پرسید وای بر تو مقصودت کیست؟ گفت:

ص: 291

ابن الرضا. متوکل پرسید مگر او از علم فقه سررشته ای دارد؟ گفت: اگر او از عهده جواب این سؤال برآمد فلان مبلغ را باید به من بدهی، و اگر نتوانست تو مرا صد تازیانه بزنی. متوکل گفت:

قبول کردم.

آن گاه جعفر بن محمود را صدا زد و گفت: برو نزد ابی الحسن علی بن محمد و از او بپرس حد مال کثیر چیست. پس او به نزد امام رفت و سؤال خود را پرسید. امام هادی (علیه السلام) فرمود: حد آن هشتاد است.

جعفر بن محمود پرسید: ای مولای من متوکل از من دلیل می خواهد. حضرت فرمود:

بدلیل این که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و عدد موطنی که خداوند مسلمین را یاری فرمود هشتاد موطن بود(1).

این روایت را قمی (2)

نیز در تفسیر خود روایت کرده و مقصود از بعضی اصحاب خود که نام برده به گفته قمی محمد بن عمرو است. و معنای روایت این است که: عدد "هشتاد" یکی از مصادیق کلمه «کثیر» است، به دلیل این آیه قرآن، نه این که معنای آن هشتاد باشد.

و در مجمع البیان از اهل تفسیر و از تذکره نویسان نقل می کنند که گفته اند: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح کرد در اواخر رمضان و یا در شوال سال هشتم هجرت با مسلمانان به سوی حنین رفت تا با قبیله هوازن و ثقیف کارزار کند، چون

ص: 292

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 7، ص: 463، ح 21.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 284.



رؤسای هوازن بسرکردگی مالک بن عوف نصری، با تمامی اموال و اولاد حرکت کرده و به سرزمین اوطاس آمده بودند، تا با آن جناب بجنگند.

اتفاقاً درید بن صمه» که رئیس قبیله چشم و مردی سالخورده و نابینا بود همراه ایشان بود، درید از ایشان پرسید الان در کدام وادی هستید؟ گفتند: به اوطاس رسیده ایم. گفت: چه جای خوبی است برای نبرد، نه خیلی نرم است و لغزنده و نه سفت و ناهموار، آن گاه پرسید:

صدای رغاء شتران و نهیق خران و خوار گاوان و ثغاء گوسفندان و گریه کودکان را می شنوم.

گفتند: آری مالک بن عوف همه اموال و کودکان و زنان را نیز حرکت داده، تا مردم به خاطر دفاع از زن و بچه و اموالشان هم که شده پایداری کنند. درید گفت: به خدا قسم مالک برای گوسفندچرانی خوب است، نه فرماندهی جنگ.

آن گاه گفت: مالک را نزد من آرید، وقتی مالک آمد گفت: ای مالک تو امروز رئیس قومی و بعد از امروز فردایی هم هست، روز آخر دنیا نیست که می خواهی نسل مردم را یکباره نابود کنی، مردم را به نزدیکی بلادشان ببر، آن گاه مردان جنگی را سوار بر اسبان کن و به جنگ برو، چون در جنگ چیزی به کار نمی آید جز شمشیر و اسب، اگر با مردان جنگیت پیروز شدی سایر مردان و هم چنین زنان و کودکان به تو ملحق می شوند، و اگر شکست خوردی، در میان اهل و عیالت رسوا نمی شوی.

مالک گفت: تو پیری سالخورده ای و دیگر آن عقل و آن تجربه ها را که داشتی از دست داده ای.

از آن سو رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین لوای جنگی خود را بیفراشت و به دست

علی بن ابی طالب سپرد، و به هر کاروانی که با پرچمی وارد مکه شده بودند فرمود تا با همان پرچم و نفرات خود حرکت کنند.

آن گاه بعد از پانزده روز توقف در مکه از آن خارج شد و کسی را به نزد صفوان بن امیه فرستاد تا از او صد عدد زره عاریه کند.

صفوان پرسید عاریه است یا می خواهید از من بزور بگیرید؟ حضرت فرمود: عاریه است. آن هم بشرط ضمانت.

صفوان صد عدد زره به آن جناب عاریه داد و خودش هم حرکت کرد، و از افرادی که در فتح مکه مسلمان شده بودند دو هزار نفر حرکت کردند.

چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی وارد مکه شد ده هزار مسلمان همراهش بودند و وقتی بیرون رفت دوازده هزار نفر.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی از یاران خود را نزد مالک بن عوف فرستاد، وقتی به او رسید دید به نفرات خود می گوید: هر يك از شما باید زن و بچه خود را دنبال سر خود قرار دهد، و همه باید غلاف شمشیرها را بشکنید، و شبانه در دره های این سرزمین کمین بگیرید، وقتی آفتاب زد مانند يك تن واحد با هم حمله کنید، و لشکر محمد را در هم بشکنید، چون او هنوز به کسی که دانای به جنگ باشد برنخورده.

از آن سو بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز صبح را خواند به طرف بیابان حنین سرازیر شد که ناگهان ستونهایی از لشکر هوازن از چهار طرف حرکت کردند، در همان برخورد اول قبیله بنو سلیم که در پیشاپیش لشکر اسلام قرار داشتند شکست خورده، دنبال ایشان بقیه سپاه هم که به کثرت عدد خود تکیه کرده بودند پا به فرار گذاشتند، تنها علی بن ابی طالب (علیه السلام) علمدار سپاه با عده قلیلی باقی ماند که تا

آخر پایداری کردند، فراریان آن چنان فرار کردند که وقتی از جلو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عبور می کردند اصلاً به آن جناب توجهی نداشتند.

عباس عموی پیغمبر زمام استر آن جناب را گرفته بود و فضل پسرش در طرف راست آن حضرت و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب در طرف چپش و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث با نه نفر از بنی هاشم و نفر دهمی ایمن پسر ام ایمن در پیرامون آن جناب قرار داشتند.

عباس عموی پیغمبر این ابیات را در باره آن روز سرود:

نصرنا رسول الله في الحرب تسعة

وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا

وقولى اذا ما الفضل كر بسيفه

على القوم اخري يا بنى ليرجعوا

وعاشرنا لاقى الحمام بنفسه

لما ناله في الله لا يتوجع (1)

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرار کردن مردم را دید به عمویش عباس - که مردی بلند آواز بود - فرمود: از این تپه بالا برو و فریاد برآور: ای گروه مهاجر و انصار! ای اصحاب سوره بقره! ای کسانی که در زیر درخت در حدیبیه بیعت کردید! بکجا می گریزید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این جاست.

وقتی صدای عباس بگوش فراریان رسید برگشتند و گفتند: لبيك لبيك. و مخصوصاً انصار بدون درنگ باز گشته و با مشرکین کارزاری کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: الآن تنور جنگ گرم شد من بدون دروغ پیغمبرم، من پسر عبد

ص: 295

1- . در آن جنگ ما نه نفر بودیم که رسول خدا را یاری کردیم، به طوری که دشمنان پا به فرار گذاشتند و متواری شدند و مرتب کارم این بود که چون پسر می خواست حمله دیگری بيفکند و بر مردم بتازد فریاد بزنم آهای پسر - تا مردم از ترس او برگردند. نفر دهمی ما با جان خود به پیشواز مرگ رفت و چون در راه خدا زخم می دید آخ نمی گفت.

المطلبم. چیزی نگذشت که نصرت خدا نازل گردید، و هوازن به طور فضیحت باری فرار کرده، و هر کدام بطرفی گریختند، و مسلمانان به تعقیبشان برخاستند.

مالك بن عوف بسرعت هر چه تمامتر گریخت و خود را به درون قلعه طائف افکند، و از لشکریانش نزدیک صد نفر کشته شدند، و غنیمت وافر از اموال و زنان نصیب مسلمانان گردید.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دستور داد زنان و فرزندان اسیر شده را به طرف جعرانه ببرند، و در آن جا نگهداری نمایند، و «بدیل ابن ورقاء خزاعی» را مأمور نگهداری اموال کرد، و خود به تعقیب فراریان پرداخت و قلعه طائف را برای دست گیری مالك بن عوف محاصره کرد و بقیه آن ماه را به محاصره گذرانید. وقتی ماه ذی القعدة فرا رسید از طائف صرف نظر نمود و به جعرانه رفت، و غنیمت جنگ حنین و اوطاس را در میان لشکریان تقسیم کرد. سعید بن مسیب می گوید: مردی که در صف مشرکین بود برای من تعریف کرد که وقتی ما با اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روبرو شدیم بقدر دوشیدن يك گوسفند در برابر ما تاب مقاومت نیاوردند و بعد از آن که صفوف ایشان را در هم شکستیم ایشان را به پیش می راندیم تا رسیدیم به صاحب استر ابلق، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ناگهان مردان روسفیدی را دیدیم که به ما گفتند: «شاهت الوجوه ارجعوا- زشت باد رویهای شما برگردید» و ما برگشتیم و در نتیجه همان ها که فراری بودند برگشتند و بر ما غلبه کردند، و آن عده مردان روسفید همان ها بودند. منظور راوی این است که ایشان همان ملائکه بودند.

زهري می گوید: شنیدم که شیبۀ بن عثمان گفته بود. من دنبال رسول خدا را

داشتیم، و در کمین بودم که به انتقام خون طلحة بن عثمان و عثمان بن طلحة که در جنگ احد کشته شده بودند او را به قتل برسانم، خدای تعالی رسول خود را از نیت من خبردار کرد، پس برگشت و به من نگاهی کرد و به سینه ام زد و فرمود: به خدا پناه می برم از تو ای شیبه. من از شنیدن این کلام بندهای بدنم به لرزه درآمدم، آن گاه به او که بسیار دشمنش می داشتم نگریستم و دیدم که از چشم و گوشم بیش تر دوستش می دارم، پس عرض کردم شهادت می دهم به این که تو فرستاده خدایی، و خداوند تو را به آن چه که در دل من بود خبر داد.

### **اعتراض انصار نسبت به کیفیت تقسیم غنائم جنگ حنین و خطابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) در جواب به آن ها**

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غنیمت های جنگی را در جعرانه تقسیم کرد، و در میان آن غنائم، شش هزار زن و بچه بودند، و تعداد شتران و گوسفندان به قدری زیاد بود که تعداد آن ها معلوم نشد.

ابو سعید خدری می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غنائم را تنها میان آن عده از قریش و سایر اقوام عرب تقسیم کرد که با به دست آوردن غنیمت دل های شان متمایل به اسلام می شد و اما به انصار هیچ سهمی نداد، نه کم و نه زیاد. پس سعد بن عباده نزد آن جناب رفت و عرض کرد: یا رسول الله گروه انصار در این تقسیمی که کردی اشکالی به تو دارند، زیرا همه آن ها را به اهل شهر خودت و به سایر اعراب دادی و به انصار چیزی ندادی. حضرت فرمود:

حرف خودت چیست؟ عرض کرد، منم یکی از انصارم. فرمود: پس قوم خودت (انصار) را در این محوطه جمع کن تا جواب همه را بگویم. سعد همه

انصار را جمع کرد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به میان آنان تشریف برد و برای ایراد خطابه پیا خاست، نخست خدای تعالی را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: ای گروه انصار آیا غیر این است که من به میان شما آمدم در حالی که همه گمراه بودید، و با آمدنم خدا هدایتتان فرمود؟ همه تهی دست بودید خدا بی نیازتان کرد؟ همه تشنه خون یکدیگر بودید و خداوند میان دل های تان الفت برقرار نمود؟ گفتند: بله، یا رسول الله.

فرمود: حال جواب مرا می دهید یا نه؟ عرض کردند، چه جوابی دهیم، همه منت ها را خدا و رسولش بگردن ما دارند. فرمود: اگر می خواستید جواب بدهید می گفتید، تو هم وقتی به میان ما آمدی که اهل وطنت از وطن بیرونت کرده بودند و ما به تو منزل و ماوی دادیم، فقیر و تهی دست بودی با تو مواسات کردیم، ترسان از دشمن بودی ایمنت ساختیم، بی یار و یاور بودی یاریت کردیم. انصار مجدداً بعرض رسانیدند همه منت ها از خدا و رسول اوست.

حضرت فرمود: شما برای خاطر پیشیزی از مال دنیا که من به وسیله آن دل هایی را رام کردم تا اسلام بیاورند ناراحت شده اید؟ و آن نعمت عظمایی که خدا به شما قسمت کرده و به دین اسلام هدایتتان فرموده هیچ در نظر نمی گیرید؟ ای گروه انصار! آیا راضی نیستید که يك مشتمت مردم مادی و کوتاه فکر، شتر و گوسفند سوغاتی ببرند و شما رسول خدا را به سلامت سوغاتی ببرید؟ به آن خدایی که جان من در دست اوست اگر مردم همه به يك طرف بروند، و انصار به طرف دیگری بروند، من به آن طرف می روم که انصار می روند. و اگر مسأله هجرت نبود من خود

را مردی از انصار می خواندم. پروردگارا به انصار رحم کن، و به فرزندان و فرزندزادگان انصار رحم کن.

این بیان آن چنان در دل های انصار اثر گذاشت که همه به گریه درآمده و محاسنشان از اشکچشمانشان خیس شد. آن گاه عرض کردند: ما به خدایی خدای تعالی و به رسالت تو راضی هستیم، و نسبت به این معنا که قسمت و سهم ما توحید و ولایت تو شد خوشحال و مسروریم. آن گاه متفرق شدند.

و انس بن مالک گفته است: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در روز اوطاس جازنی را دستور داد تا جار بزند که: کسی دست به زن حامله دراز نکند تا بچه اش متولد شود، و به سایر زنان نیز دست نیازد تا از يك حیض پاك شوند.

آن گاه دسته دسته مردم هوازن خود را در جعرانه به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسانیدند تا اسیران خود را بخرند و آزاد سازند. سخن گوی ایشان برخاست و گفت: یا رسول الله! در میان زنان اسیر، خاله ها و دایه های خودت وجود دارند که تو را در آغوش خود بزرگ کرده اند، و ما اگر با یکی از دو پادشاه عرب یعنی ابن ابی شمر و یا نعمان بن منذر روبرو شده و بر سرمان می آمد آن چه که در برخورد با تو بر سرمان آمده امید می داشتیم بر ما عطف و ترحم کنند، و تو از هر شخص دیگری سزاوارتر به ترحمی. آن گاه ابیاتی در این باره انشاد کرد.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید که از اموال و اسیران کدام يك را می خواهید و بیش تر دوست می دارید؟ گفت: ما را میان اموال و اسیران مخیر کردی، و معلوم است که علاقه ما به خویشاوندانمان بیش تر است، ما با تو در باره شتران و گوسفندان گفتگو نمی کنیم.

حضرت فرمود: از اسیران آن چه سهم بنی هاشم می شود مال شما، و اما بقیه را باید با مسلمانان صحبت کنم، و واسطه شوم تا آن ها را به شما ببخشند. آن گاه خود شما نیز با ایشان صحبت کنید، و اسلام خود را اظهار نمایید.

بعد از آن که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز ظهر را خواند، هوازنیها برخاسته و در برابر صفوف مسلمین به گفتگو پرداختند. بعد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: من سهم خود و بنی هاشم را به ایشان بخشیدم، حال هر که دوست می دارد به طیب خاطر، سهم خود را ببخشد، و هر که دوست ندارد می تواند بهای اسیر خود را بستاند، و من حاضرم بهای آن را بدهم، مردم سهم خود را بدون گرفتن بهاء بخشیدند، مگر عده کمی که درخواست فدیة کردند.

آن گاه شخصی را نزد مالک بن عوف فرستاد که اگر اسلام بیاوری تمامی اسیران و اموال را به تو بر می گردانم، و علاوه، صد شتر ماده نیز به تو می دهم. مالک از قلعه طائف بیرون آمد و شهادتین بگفت و آن جناب اموال و اسیرانش را به علاوه صد شتر به او بداد، و او را سرپرست مسلمانان قبیله خود قرار داد(1).

#### قمی در تفسیر(2)

خود نظیر این روایت را آورده و لیکن در نقل او آن رجزی که در این روایت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده نیامده، و هم چنین اسم راوی معینی را از قبیل مسیب، زهری، انس و ابی سعید نبرده، و مضامینی که در این روایات است بطرق بسیاری از طرق اهل سنت نقل شده.

و روایت علی بن ابراهیم قمی به طوری که خواهید دید مختصر زیادتى هم

ص: 300

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص: 18 الی 20.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 285



دارد و آن این است که گفته: وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هزیمت مسلمانان را بدید استر خود را به جولان در آورد و شمشیرش را برهنه نمود و به عباس فرمود: بالای این بلندی برو، و فریاد بزن ای اصحاب (سوره) بقره، ای اصحاب شجره به کجا می گزیدید؟ رسول خدا این جاست.

آن گاه دست به آسمان بلند کرد و گفت: بارالها حمد و شکر سزاوار تو است، و شکایت به درگاه تو می آورم، و از تو یاری می خواهم. چیزی نگذشت که جبرئیل نازل شد، و عرض کرد: یا رسول الله! دعایت همان دعائی بود که موسی بن عمران در موقع شکافتن دریا و نجات از فرعون کرد.

آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به ابی سفیان بن حارث فرمود: کفی از خاک به من بده. ابو سفیان مشتی خاک به او تقدیم کرد، حضرت آن را گرفت و به طرف مشرکین پاشید، و فرمود: «شاهت الوجوه- زشتباد روهای شما» پس آن گاه برای دفعه دوم سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بارالها اگر این گروه هلاک شوند دیگر در زمین عبادت نمی شوی، حال اگر مصلحت می دانی عبادت نشوی خود دانی.

از آن سو وقتی انصار صدای عباس را شنیدند برگشتند، و این بار غلاف های شمشیرها را شکستند، و فریاد می زدند لیبک. و از کنار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عبور کرده و به رایت اسلام ملحق شدند، لیکن خجالت می کشیدند از این که با او روبرو شوند. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از عباس پرسید این ها چه کسانی هستند عرض کرد انصارند. فرمود: الان تنور جنگ گرم می شود. و پس از آن یاری خدا نازل شد، و قوم هوازن شکست خوردند.

و در الدر المنثور است که ابو الشیخ از محمد بن عبید الله بن عمیر لیبی نقل

کرده که گفت: در آن روز از انصار چهار هزار نفر با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودند و از جهینه هزار نفر و از مزینه هزار نفر و از اسلم هزار نفر و از غفار هزار نفر و از اشجع هزار نفر و از مهاجرین و طوائف دیگر هزار نفر، و مجموعاً ده هزار نفر، ولی وقتی از مکه برای جنگ حنین بیرون می آمد دوازده هزار نفر با او بودند، و آیه شریفه «و یَوْمَ حُنَینٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً» در این مورد نازل شد(1).

و در سیره ابن هشام از ابن اسحاق روایت شده که گفت: وقتی مردم فرار کردند و جفاکاران مکه فرار مردم را بدیدند حرف هایی زدند که از کینه های نهانی ایشان حکایت می کرد، از آن جمله ابو سفیان بن حرب گفت: این ها تا کم تر از لب دریا فرار نمی کنند، بلکه تا آن جا خواهند گریخت. و نیز نقل می کند که در آن روز ابو سفیان تیرهای فالگیری (ازلام) خود را در زه دان خود پنهان کرده و همراه آورده بود.

و از آن جمله جبلة بن حنبل بود که ابن هشام اسم او را کلات بن حنبل نقل کرده، او با برادرش صفوان بن امیه در تمامی آن مدتی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای مشرکین مهلت مقرر کرده بود بر شرك خود باقی بودند، او در آن روز فریاد زد امروز سحر باطل شد، برادرش نهیب زد که ساکت باش خدا دهانت را بشکند، ارباب ما امروز از قریش است، و اگر شکست بخوریم ارباب ما هوانیها خواهند شد، و به خدا قسم اگر يك قریشی بر ما حکومت کند بهتر است از يك هوانی.

ابن اسحاق نقل می کند که شیبۀ بن عثمان بن ابی طلحه که از دودمان عبد الدار بوده نقل کرده که با خود گفتم: امروز می توانم داغ دلم را بگیرم و انتقام خون پدرم را که در احد کشته شد بستانم و محمد را به قتل برسانم، خود را آماده کردم، و

ص: 302

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 225.

همه جا به دنبال او بودم تا در فرصتی مناسب او را به قتل برسانم، لیکن چیزی پیش آمد و روی دلم را پوشاند، و یارای این کار بکلی از من سلب شد، من فهمیدم که این از جانب خدا است و دیگر به او دست نمی یابم (1).

### فهرست اسامی شهدای حنین

فهرست اسامی شهدای حنین و بیان تعداد نفرات وفاداری که فرار نکردند و پیامبر(صلی الله علیه و آله) را تنها نگذاشتند:

در سیره ابن هشام ابن اسحاق می گوید: در این باب نام کسانی برده می شود که در روز حنین از سپاه اسلام کشته شدند.

از قریش و بنی هاشم: ایمن بن عبید، و از بنی اسد بن عبد العزی: یزید بن زمعة بن اسود بن مطلب بن اسد بود، او را اسبی که نامش "جناح" بود وارونه کرد و بر روی زمین می کشید تا این که کشته شد.

و از انصار: سراقه بن حارث بن عدی از خاندان بنی عجلان، و از اشعری ها: ابو عامر اشعری (2).

و اما عدد آن کسانی که به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وفادار بوده و او را در میان دشمن تنها نگذاشتند مورد اختلاف است، برخی از روایات آن ها را سه نفر و بعضی دیگر چهار نفر و در پاره ای روایات نه نفر ذکر شده که دهمی ایشان ایمن بن عبید فرزند ام ایمن بوده است. بعضی دیگر عدد آنان را هشتاد نفر دانسته، و در بعضی دیگر کم تر از صد نفر آمده است.

ص: 303

---

1- ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، ج 4، ص: 65.

2- همان، ج 4، ص: 76

از میان این روایات آن روایتی که مورد اعتماد است روایتی است که از عباس نقل شده، و عدد پایداران را نه نفر و دهمی را ایمن دانسته است. قبلاً هم اشعاری از عباس نقل شد که از آن برمی آید وی از ثابت قدمان بوده و در طول مدت جنگ شاهد جریان بوده، و همو بوده که در میان فراریان فریاد می زده و ایشان را به پیوستن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعوت می کرده، و در شعرش به این امر مباحثات نموده است.

و ممکن است که عده ای مدتی پایداری نموده آن گاه به جمع فرار کنندگان ملحق شده باشند، هم چنان که ممکن است عده ای جلوتر از بقیه متنبه شده و برگشته باشند، و به یکی از این دو جهت جزو پایداران و وفاداران به شمار رفته باشند، چون جنگ حنین جوان بوده یعنی بطول انجامیده و حمله های متعددی در آن واقع شده است، و معلوم است که حسابها و احصائیه ها در چنین حالتی مثل حالت سلم و آرامش دقیق از آب در نمی آید.

از همین جا اشکالی که در گفتار بعضی است روشن می شود، زیرا این شخص روایت عبد الله بن مسعود را ترجیح داده، و هم چنین روایت ابن عمر را که برگشتش به همان روایت ابن مسعود است، چون در آن دارد عدد نفرات وفادار کم تر از صد نفر بوده، و دلیل این شخص این است که راویان این گونه احادیث، حافظند و کسی که وقایع را حفظ می کند کلامش حجت است.

اشکال این حرف این است که هر چند کلام کسی که حفظ کرده بر کسی که حفظ نکرده حجت دارد، لیکن حفظ در حال جنگ با آن همه تحول سریعی که در اوضاع صحنه رخ می دهد، غیر از حفظ در حال غیر جنگ است، در حال جنگ تنها به آن روایت و حفظی می توان اعتماد نمود که قرائن بر صحتش دلالت کند،

و با عقل و اعتبار نیز بسازد، و نسبت به حفظ و حافظش وثاقت در کار باشد، و در میان راویان تنها عباس مأموریتی داشته که متناسب به حفظ این داستان و سایر جزئیات مربوط به آن بوده است. (1)

### 34. مشرکین، حق ورود به مسجد الحرام را ندارند

گفتیم یکی از فرمان های چهارگانه ای که علی (علیه السلام) در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، آیه فوق اشاره به این موضوع و فلسفه آن است.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان آلوده و ناپاکند، بنا بر این نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند»؛ «یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا».

آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟

در میان فقهاء و مفسران گفتگو است، و برای تحقیق معنی آیه لازم است روی کلمه «نجس» قبلاً بررسی شود.

«نجس» بر وزن (هوس) معنی مصدری دارد، و به عنوان تأکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می رود.

«راغب» در کتاب «مفردات» در باره معنی این کلمه می گوید: «نجاست و

ص: 305

---

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 9، ص: 304.

نجس» به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، يك نوع پلیدی حسی، و دیگری پلیدی باطنی است.

و "طبرسی" در «مجمع البیان» می گوید: به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نجس» گفته می شود.

به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلاً دردهایی را که دیر درمان می پذیرد، عرب "نجس" می گوید، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز نجس می نامند.

و از این جا روشن می شود که با توجه به آیه فوق به تنهایی نمی توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه «نجس» بر مشرکان به این خاطر است که جسم آن ها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا این که به خاطر عقیده بت پرستی يك نوع آلودگی درونی دارند. و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمی توان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو کنیم.

سپس در پاسخ افراد کوته بینی که اظهار می داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می گوید: «و اگر از فقر و احتیاج می ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد»؛ «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ»؛ همان گونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت، و با گسترش اسلام در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت در آمد، و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیایی در مناسب ترین شرایط قرار دارد، و در

میان يك مشت كوه های خشك و سنگلاخهای بی آب و علف است، به صورت يك شهر بسیار آباد و يك كانون مهم داد و ستد و تجارت درآمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند علیم و حکیم است»؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

و هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه و با خبر می باشد. (1)

### 35. فناوی مراجع تقلید در مورد کفار

#### توضیح المسائل محشی (مرحوم امام خمینی (ره))

مسأله 106؛ کافر یعنی کسی که منکر خدا است.

مسأله 106؛ کافر یعنی کسی که منکر خدا است، یا برای خدا شریک قرار می دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارد، نجس است. (2)

ص: 307

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 349.

2- . اراکی: و نیز بنا بر احتیاط واجب از کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود باید اجتناب کرد. گلپایگانی، صافی: و نیز کسی که یکی از ضروریات دین مبین اسلام را منکر شود، چنان چه بداند آن چیز ضروری دین است، نجس می باشد، و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد (صافی: و نیز کافر کتابی بنا بر قول مشهور نجس است و احتیاط واجب رعایت این قول است). نوری: مگر اهل کتاب، که در آخر مسأله ذکر می شود.. زنجانی: و انکار چه به قلب باشد و چه به زبان، سبب کفر می گردد و هم چنین غلاة (یعنی کسانی که یکی از معصومین (علیهم السلام) را خدا خوانده یا بگوید خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی کسانی که اظهار دشمنی با معصومین (علیهم السلام) کنند) نجس اند و لکن نجاست اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و زردشتیان بنا بر احتیاط است. و کسی که یکی از ضروریات دین مانند نماز و روزه را که تمام مسلمانان آن ها را جزء دین اسلام می دانند انکار کند، چنان چه انکارش عرفاً ظهور در انکار رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد نجس می شود، بلکه اگر ظهور در انکار رسالت هم نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید از وی اجتناب کرد.

و هم چنین است اگر در یکی از این ها شك داشته باشد. و نیز کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان، (1)

جزء دین اسلام می دانند منکر شود چنان چه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت، نجس می باشد، (2) و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد، گرچه لازم نیست.

ص: 308

1- . نوری: یعنی چیزی را که مسلمانان.

2- . نوری: و اگر ضروری دین بودن آن را نداند، به طوری که انکار آن به انکار خدا یا توحید یا نبوت برگردد، بهتر آن است که از او اجتناب کنند. کفاری که مانند یهود و نصاری اهل کتاب می باشند، ذاتاً پاك می باشند و تا هنگامی که علم به ملاقات بدن آن ها با یکی از نجاسات که ذکر شد و می شود حاصل نشده است، اجتناب لازم نیست. خوئی: مسأله کافر یعنی کسی که: منکر خدا یا معاد است، یا برای خدا شریک قرار می دهد. و هم چنین غلا (یعنی آن هایی که یکی از ائمه (علیهم السلام) را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آن هایی که به ائمه (علیهم السلام) اظهار دشمنی می نمایند) نجسند. و هم چنین است کسی که نبوت یا یکی از ضروریات دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند چنان چه بداند آن چیز ضروری دین است منکر شود. و اما اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) که پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارند نیز بنا بر مشهور نجس می باشند و این قول، موافق احتیاط است پس اجتناب از آن ها نیز لازم است. فاضل: مسأله مشرک، یعنی افرادی که خدایی غیر از خدای یگانه را پرستند، (بت پرست) یا برای خدا شریک قائل باشند و دو یا چند خدا را پرستند، نجس می باشد ولی کسانی که وحدت خدای سبحان را قبول دارند و یکی از پیامبران الهی را قبول داشته باشند (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و صابئیان) پاك می باشند. و اهل کتاب اگر به واسطه تحریف در دین خود مشرک شده باشند حکم سایر مشرکین را دارند و نجس می باشند و هم چنین کسانی که بی دین بوده و هیچ خدایی را قبول ندارند نجس می باشند. ناصبی ها نیز که دشمن ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند نجس می باشند. خوارج و نیز مسلمانانی که مشرک شده باشند و حضرت علی (علیه السلام) را خدا بدانند یا یکی از ضروریات دین را انکار کنند به نحوی که به انکار خدا و رسول خدا برگردد نجس می باشند. بهجت: مسأله کسی که منکر خدا، یا برای خدا شریک قائل است یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد و همین طور کسی که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد، کافر و نجس می باشد. هم چنین کسی که یکی از ضروریات دین اسلام مثل نماز یا روزه را با علم به این که ضروری دین است انکار نماید، نجس می باشد و اگر از روی تقصیر نداند و انکار نماید، احتیاطاً باید از او اجتناب کرد. مکارم: مسأله کافر یعنی کسی که خدا یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد یا برای خدا شریکی قرار می دهد بنا بر احتیاط نجس است، هر چند به یکی از ادیان آسمانی، مانند آئین یهود و نصاری ایمان داشته باشد. کسی که ضروری دین اسلام یعنی چیزی را که همه مسلمانان جزء دین می دانند (مانند معاد روز قیامت و واجب بودن نماز و روزه و امثال آن) را منکر شود، چنان چه ضروری بودن آن را بداند، کافر است و اگر در ضروری بودن آن شك دارد کافر نیست ولی احتیاط مستحب آن است که از او اجتناب شود. تبریزی: مسأله کافر یعنی کسی که منکر خدا یا نبوت است و یا معترف به آن نیست و یا برای خدا شریک قرار می دهد، و هم چنین غلاة (یعنی آن هایی که یکی از ائمه (علیهم السلام) را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی: آن هایی که با ائمه اطهار (علیهم السلام) دشمنی می نمایند) نجسند و اما اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری و مجوس) که پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارند، نیز بنا بر مشهور نجس می باشند و این قول موافق احتیاط است و لکن بنا بر اظهر این طوایف پاکند. و نیز کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود،



چنان چه بداند آن چیز ضروری دین است نجس می باشد. سیستانی: مسأله کسی که معترف به خدا یا به یگانگی او نباشد و هم چنین غُلاة (یعنی آن هایی که یکی از ائمه (علیهم السلام) را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آن هایی که به ائمه (علیهم السلام) اظهار دشمنی می نمایند) نجسند، و هم چنین است کسی که نبوت یا یکی از ضروریات دین مانند نماز و روزه را منکر شود اگر به نحوی باشد که مستلزم تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد هر چند فی الجمله. و اما اهل کتاب (یعنی یهود و نصاریٰ و مجوس) محکوم به طهارتند. مکارم: مسأله 114 کسانی که به خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارند، ولی وسوسه هایی برای آن ها پیدا می شود و به مطالعه و تحقیق می پردازند پاکند و این وسوسه ها ضرری ندارد.



مسأله 107؛ تمام بدن کافر، (1) حتی مو و ناخن و رطوبت های او نجس است

مسأله 108؛ اگر پدر و مادر و جدّ (2) بچه نابالغ کافر باشند (3) آن بچه هم نجس است (4) و اگر یکی از این ها مسلمان باشد بچه پاك است. (5)

### استفتاءات از آیت الله العظمی خامنه ای دامت برکاته

احکام کافر

س 313؛ نجاست اهل کتاب:

ص: 310

1- . نوری: غیر اهل کتاب.. فاضل: تمام بدن مشرک.. مکارم: مسأله آن چه در باره نجس بودن کافر گفته شد تمام اجزای بدن او حتی مو و ناخن را شامل می شود. زنجانی: مسأله آن چه در مورد نجاست کافر گفته شد تمام اندام کافر، حتی مو و ناخن و رطوبتهای او را شامل می شود.

2- . اراکی، گلپایگانی، خوئی، تبریزی، سیستانی، فاضل، بهجت، صافی: جدّ و جدّه.

3- . نوری: اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه بچه نابالغ، کافر غیر اهل کتاب باشند.

4- . خوئی، تبریزی: مگر در صورتی که ممیّز و مظهر اسلام باشد. سیستانی: مگر در صورتی که ممیّز و مظهر اسلام باشد که در این صورت پاك است و اگر از پدر و مادر خود روگردان و به مسلمانها تمایل داشته باشد و یا در حال تحقیق و بررسی باشد، حکم به نجاستش مشکل است و اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه، یکی از این ها مسلمان باشد به تفصیلی که در مسأله [اختصاصی 210، صفحه 128] خواهد آمد بچه پاك است. زنجانی: مسأله طفل ممیّز اگر اظهار کفر کند، کافر و اگر اظهار اسلام کند، مسلمان است. و طفل غیر ممیّز و طفل ممیّزی که نه اظهار کفر کرده و نه اظهار اسلام، چنان چه پدر و مادر و نیز جدّ و جدّه نزدیک وی کافر باشند، آن بچه هم نجس است و اگر یکی از آنان مسلمان باشد، بچه پاك است. مکارم: مسأله بچه های کفار به حکم آن ها هستند، و بچه های مسلمانان حتی بچه ای که فقط پدرش مسلمان است، پاك است، اما اگر فقط مادرش مسلمان باشد احتیاط، اجتناب است.

5- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، توضیح المسائل، ج 1، ص: 76.

س 313: بعضی از فقها اعتقاد به نجاست اهل کتاب دارند و بعضی دیگر به طهارت آن‌ها، رأی جناب عالی چیست؟

ج: نجاست ذاتی اهل کتاب معلوم نیست. به نظر ما آن‌ها محکوم به طهارت ذاتی هستند.

س 314؛ اهل کتاب در طهارت حکم کافر را دارند یا خیر؟

س 314: آیا آن دسته از اهل کتاب که از جهت اعتقادی ایمان به رسالت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) دارند، ولی بر اساس روش و عادت‌های پدران و اجدادشان عمل می‌کنند، در طهارت حکم کافر را دارند یا خیر؟

ج: مجرد اعتقاد به رسالت خاتم النبیین «صلی الله علیه و آله» برای اجرای حکم اسلام در مورد آنان کافی نیست، ولی اگر از اهل کتاب محسوب شوند، محکوم به طهارت هستند.

س 315: با جمعی از دوستان خانه‌ای را اجاره کردیم و متوجه شدیم که یکی از آن‌ها نماز نمی‌خواند. بعد از سؤال از وی، پاسخ داد که قلباً به خداوند تبارک و تعالی ایمان دارد، ولی نماز نمی‌خواند. با توجه به هم‌غذا بودن و ارتباط زیاد با وی، آیا باید او را نجس بدانیم؟

ج: مجرد ترك نماز و روزه و سایر واجبات شرعی باعث ارتداد مسلمان و کافر شدن و نجاست وی نمی‌گردد و تا زمانی که ارتداد وی احراز نشده است، حکم سایر مسلمانان را دارد.

ص: 311

س 316: مقصود از اهل کتاب چه کسانی است؟ معیاری که حدود معاشرت با آن‌ها را مشخص کند چیست؟

ج: مقصود از اهل کتاب هر کسی است که اعتقاد به یکی از ادیان الهی داشته و خود را از پیروان پیامبری از پیامبران الهی «علی نبینا و آله و علیهم السلام» بداند و یکی از کتاب‌های الهی را که بر انبیاء (علیهم السلام) نازل شده، داشته باشند مانند یهود، نصاری، زرتشتی‌ها و هم‌چنین صابئین که بر اساس تحقیقات ما از اهل کتاب هستند و حکم آن‌ها را دارند. معاشرت با پیروان این ادیان با رعایت ضوابط و اخلاق اسلامی اشکال ندارد.

س 317: حکم علی‌اللهی چیست؟

س 317: فرقه‌ای وجود دارد که خود را «علی‌اللهی» می‌نامند، یعنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را خدا دانسته و به دعا و طلب حاجت به جای نماز و روزه اعتقاد دارند. آیا این‌ها نجس هستند؟

ج: اگر اعتقاد داشته باشند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) خدا است «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً»، حکم آن‌ها مانند غیر مسلمان‌هایی است که اهل کتاب نباشند، یعنی کافر و نجس می‌باشند.

س 318: فرقه‌ای وجود دارد که خود را «علی‌اللهی» می‌نامند و معتقدند که حضرت علی «علیه السلام» خدا نیست، ولی کم‌تر از خدا هم نیست، این گروه چه حکمی دارند؟

ص: 312

ج: اگر قائل به شریکی برای خداوند واحد منان متعال نباشند، حکم مشرک را نخواهند داشت. (1)

و الحمد لله رب العالمین

ص: 313

---

1- موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، توضیح المسائل، ج 1، ص: 140.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

